



فردریک نیومایر

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی

ترجمه اسماعیل فقیه

ONE WAY



پیشرو

زبان‌شناسان در دو سده پیشین، در اغلب موارد با زبان به منزله واحدی مستقل برخورد نموده‌اند و به‌طور سنتی زبان را بدون توجه به فرهنگ، اجتماع یا اعتقادات گویشوران آن مورد بررسی قرار داده‌اند. از این‌رو «زبان‌شناسی مستقل» مورد حمله راست‌گرایان و چپ‌گرایان قرار گرفته است. جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی دو سده جدل درباره استقلال مطالعات مربوط به زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد. مباحثات ارائه شده در کتاب حاضر، شامل این بخش‌ها است: پیامدهای تلویحی سیاسی پیدایش رشته نوین زبان‌شناسی در جنبش رمانتیک، آرا و عقاید مارکس و انگلس درباره زبان، حمله به زبان‌شناسی ساختاری توسط هیتلر و استالین، نقش گروه‌های مبلغین مسیحی و نظامیان در بنیان‌گذاری این رشته در ایالات متحده و رابطه بین نظریه‌های زبان‌شناختی و عقاید سیاسی نوآم چامسکی.

فردریک جی. نیومایر نشان می‌دهد جریانات سیاسی و فکری خارج از محدوده زبان‌شناسی، اغلب در محبوبیت نسبی رویکرد مستقل به زبان مؤثر بوده است و استدلال می‌کند زبان‌شناسی مستقل نه تنها با اهداف سیاسی مترقی ناسازگار نیست، بلکه می‌توان آن را خلاقانه برای دستیابی به چنین اهدافی نیز مورد استفاده قرار داد.

۷۵۰ تومان

ISBN 964-312-428-2



9 789643 124281



نشر نی

فردریک نیومایر

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی



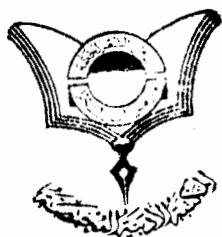
۱۰۰/۴ زش

۶/۲۴



جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی

9100



فردریک جی. نیومایر

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی

ترجمهٔ اسماعیل فقیه



نیومایر، فردریک جی. Newmeyer, Frederick

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی / فردریک جی. نیومایر؛ ترجمه
اسماعیل فقیه. - تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۱۸۴ ص.: نمودار.

ISBN 964-312-428-2

The politics of linguistics

عنوان اصلی:

واژه‌نامه: ص. ۱۷۳-۱۷۸.

کتابنامه: ص. ۱۲۳-۱۵۸.

۱. زبان‌شناسی - تاریخ - قرن ۱۹ ۲. زبان‌شناسی - تاریخ -
قرن ۲۰ الف. فقیه، اسماعیل ۱۳۲۴ - مترجم.

ب. عنوان.

ج ۹ ن ۹ / P ۹۳

۱۳۷۸



نشر نی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوی آشتیانی، شماره ۲۴
صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشر نی تلفن ۵ و ۶۴۱۳۴۴۳

فردریک جی. نیومایر Frederick J. Newmeyer

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی

The Politics of Linguistics

ترجمه اسماعیل فقیه

• چاپ اول ۱۳۷۸ تهران • تعداد ۲۲۰۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-428-2

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۴۲۸-۲

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed in Iran

فهرست

۷	یادداشت مترجم
۹	۱. بررسی زبان
۲۱	۲. پیدایش زبان‌شناسی مستقل
۳۱	۳. زبان‌شناسی ساختاری
۶۲	۴. انقلاب چامسکی
۹۴	۵. مخالفت با زبان‌شناسی مستقل
۱۱۹	۶. تأملاتی چند در باب جدل استقلال
۱۴۱	یادداشت‌ها
۱۵۷	پیوست‌ها
۱۷۳	واژه‌نامه انگلیسی - فارسی
۱۷۹	فهرست اسامی

یادداشت مترجم

قصده داشتم یادداشت مختصری را که حدود هفت سال پیش در معرفی کتاب حاضر منتشر نموده بودم، به عنوان پیش‌گفتار مترجم، عیناً در اینجا نقل کنم. لکن برای جلوگیری از تکرار، از انجام این کار، منصرف شدم. خوانندگان علاقه‌مند را به مقاله نام‌برده در مجلهٔ وزین زبان‌شناسی، از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی (سال هفتم، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۶۹، شمارهٔ پیاپی ۱۳، صص ۱۲۲-۱۱۶) ارجاع می‌دهم. در عین حال، فکر کردم شاید بی‌فایده نباشد که خوانندگان گرامی ترجمهٔ فارسی، علاوه بر خود کتاب، با دیدگاه‌های دیگری نیز در مورد کتاب آشنا شوند، باشد که پس از مطالعهٔ دیدگاه‌های متفاوت بهتر به داوری دربارهٔ کتاب بنشینند. از این رو، اقدام به ترجمهٔ دو نقد دربارهٔ کتاب حاضر، از دو نشریهٔ وزین علمی دانشگاهی نمودم. یکی از نقدها، در مجموع در جانبداری و دیگری علیه کتاب نوشته شده است. منابع مورد استفاده، نشریهٔ زبان‌شناسی کاربردی، از انتشارات دانشگاه آکسفورد، و نشریهٔ زبان است و در انتهای کتاب، تحت عنوان پیوست یک و دو، با ذکر مشخصات دقیق کتاب‌شناسی ارائه شده است.

یادداشت‌ها و ارجاع‌های مؤلف عیناً در آخر کتاب آورده شده است و شمارهٔ یادداشت‌ها و ارجاعات نیز داخل پرانتز و درون سطر متن آورده شده است. واژه‌ها و اصطلاحات مشهور به «تخصصی» نیز به ترتیب الفبای انگلیسی در آخر کتاب داده شده است.

از خانم زینب محمدابراهیمی که ویرایش کتاب را به عهده گرفتند
سپاسگزارم.

داوری در مورد محتوا و ترجمه کتاب را به خوانندگان فهیم و باانصاف
واگذار می‌نمایم و امید دارم که این مختصر به روشن‌گری جنبه دیگر و
متفاوتی از علم زبان‌شناسی کمک نماید.

بررسی زبان

در میان تمام ویژگی‌های انسان، توانایی تکلم بارزترین ویژگی است. فلاسفه، از زمان یونان باستان به این سو، بالاتفاق زبان را مهم‌ترین وجه تمایز انسان از حیوانات دانسته‌اند. تفاوت بین گفتار آدمی و شکل‌های مختلف ارتباط دیگر حیوانات آن قدر زیاد است که هنوز هم تبیین چگونگی تکامل این مشخصه انسان، مشکل‌تر از تبیین تکامل سایر ویژگی‌های آدمی است. حتی نزدیک‌ترین نخستی‌های مرتبط با ما چیزی شبیه به زبان ندارند. (۱) مضافاً اینکه، زبان به همان اندازه که منحصر به فرد است، فراگیر و تأثیرگذار هم هست. به ندرت جنبه‌ای از زندگی را می‌توان یافت که زبان در آن نقشی ایفا نکند. ما عمدتاً به وسیله زبان ارتباط برقرار می‌کنیم، به کمک زبان تفکر و استدلال می‌نماییم و با بیانی خلاق، زبان را بر تن تخیل خود می‌پوشانیم. ساعات خواب ما نیز به اندازه ساعات بیداری مان تحت تأثیر زبان است - حتی رؤیاهای ما نیز به وسیله زبان منتقل می‌گردد. از این رو جای تعجب نیست که منتقدان ادبی، فلاسفه و روان‌شناسان رُشد، همگی تجزیه و تحلیل زبان را سرآغاز کار خود قرار داده‌اند و صنعت کامپیوتر نیز، مهم‌ترین هدف خود را در دهه اخیر، تهیه برنامه‌ای بر مبنای الگوهای زبان بشری قرار داده‌است.

یکی از نشانه‌های فراگیر بودن زبان این است که در بررسی آن نیز رویکردهای گوناگونی می‌توان یافت. درست همان‌گونه که در بررسی علم، به طور اعم، نیز رویکردهای متفاوتی دیده می‌شود. محقق زبان‌ها و ادبیات کلاسیک، دانشمند علوم اجتماعی و دانشمند علوم طبیعی هر کدام به سهم خود در فهم شیوه کارکرد زبان ذی‌نفع هستند؛ هر کدام از این رشته‌های دانشوری، با مجموع فرضیات و روش‌های ویژه خود به بررسی زبان می‌پردازند و آن جنبه از زبان را که اهمیت بیشتری برای رشته‌هایشان دارد، در کانون توجه خود قرار می‌دهند. به عنوان مثال محقق زبان‌ها و ادبیات کلاسیک ممکن است نقش زبان را در فرایند خلاقیت ادبی یا به منزله ابزاری که ارزش‌ها، به وسیله آن شکل می‌گیرند و بیان می‌شوند مورد بررسی قرار دهد. از این دیدگاه، زبان، آینه میراث فرهنگی، وسیله ارتباط ما با گذشته و تجسم تمام چیزهایی است که هم انسانی است و هم شریف. از این‌رو، بررسی ماهیت زبان به منزله کنکاش در جوهره روح انسانی است. برای بسیاری از دانشمندان، بررسی‌های مبتنی بر زبانها و ادبیات کلاسیک، بهترین - حتی تنها - انگیزه برای تجزیه و تحلیل زبان است؛ همان‌گونه که منتقد ادبی، یان رابینسون اظهار داشته‌است: «زبان موضوع شایسته‌ای برای بررسی است، زیرا آثاری چون شاه‌لیر وجود دارد.» [۲]

بررسی زبان با گرایش زبان‌ها و ادبیات کلاسیک، بیش از دو هزار سال سابقه دارد. به عنوان مثال، یونانی‌ها امیدوار بودند که پژوهش‌های زبانی منجر به درک بهتری از زبان حماسه‌های هومر شود و حتی به‌طور عام‌تر به حل پرسش‌های مهم فلسفی بینجامد. این حقیقت که طرح اجمالی ارسطو در مورد دستور زبان یونانی در کتاب فن شعر او ارائه شده‌است، نشان‌دهنده اهداف رویکرد مبتنی بر زبان‌ها و ادبیات کلاسیک است که انگیزه او را در بررسی‌های زبانی تشکیل می‌داد. چنین هدف‌هایی، هنوز هم از اهداف اصلی بررسی‌های زبانی به‌شمار می‌آیند؛ حتی امروزه در مقایسه با تمام موضوعات مربوط به زبان، بخش قابل توجهی از پژوهش‌ها، به تجلی

خلأقیت به وسیله زبان، اختصاص دارد.

برخی دیگر از دانشمندان، زبان را از دیدگاه جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهند. زیرا در نهایت، زبان مشخص‌ترین رسانه مبادلات اجتماعی است؛ از این رو زبان بایستی همه جوانب هستی اجتماعی ما را منعکس کند و همه آن را تحت تأثیر قرار دهد. جاذبه بررسی زبان در بافت اجتماعی آن، در این است که راه‌گشای فهم بهتر خود اجتماع خواهد بود. از این دیدگاه، ماهیت اجتماعی زبان، که خود به خود روشن و واضح است، نقطه‌ای آغازین برای بررسی‌های زبانی است. هر فردی که هدفش فهم تعامل انسانی است لزوماً باید این نکته را مورد توجه قرار دهد که گویشوران برای آگاهانیدن، گول‌زدن، متقاعدکردن، اظهار دشمنی و بیان همبستگی گروهی و جز اینها چگونه از زبان استفاده می‌کنند. توجه به بافت اجتماعی گفتار، به هیچ روی منحصر به مجامع دانشگاهی نیست؛ بسیاری از مسائل حاد سیاسی، بر محور زبان می‌چرخد، از مسائلی مانند پذیرفتن جایگاه نسبی زبان‌های بومی و زبان مهاجران در کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم گرفته تا مسأله‌ای مانند اینکه آیا بچه‌های چیکانو^۱ در شهرهای امریکا، حق بهره‌مندی از آموزش و پرورش به زبان اسپانیایی را دارند یا نه؟

برخی دیگر، زبان را به گونه‌ای بررسی می‌کنند که یک دانشمند علوم طبیعی پدیده‌ای فیزیکی را بررسی می‌کند؛ یعنی بر آن ویژگی‌های زبان تأکید می‌ورزند که از اعتقادات و ارزش‌های تک‌تک گویشوران یا سرشت جامعه‌ای که زبان مورد نظر در آن به کار برده می‌شود، مجزا هستند. دامنه پژوهش‌های مربوط به آنچه می‌توانیم آن را «زبان‌شناسی مستقل» بنامیم، هم شامل توصیف ساده دگرگونی در تلفظ و گزاره‌های توصیفی (دستور زبان) قاعده‌مندی‌های ساختاری در زبان‌های خاص می‌شود، هم مساعی بلندپروازانه برای مشخص نمودن محدودیت‌های جهانی دربرمی‌گیرد که در

۱. Chicano امریکایی‌هایی که از تبار مکزیکی هستند - م.

چارچوب این محدودیت‌ها، زبان‌ها از نظر ساختاری با هم تفاوت دارند. اگرچه تمام زبان‌شناسان مستقل، مشترکاً بر این عقیده‌اند که بدون در نظر گرفتن جامعه یا اعتقادات گویشوران یک زبان نیز، بررسی آن زبان می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، لکن برخی از زبان‌شناسان، توصیف ماهیت بُغرنج و پیچیده ساخت دستوری را فی‌نفسه هدف عقلانی خوشایندی می‌دانند و از این رو، به‌صراحت، هرگونه امکان ملازمات گسترده‌تر با چنین اقدامی را مردود می‌شمارند.

اما برخی دیگر معتقدند که فهم ساختار دستوری، برای درک سایر ویژگی‌های انسانی ساخت‌مند، از جمله خودِ ذهن، ضروری است. درواقع بیشترین جاذبه زبان‌شناسی مستقل، از زمان تکوین آن در اوایل قرن نوزدهم، این فکر رایج بوده‌است که نظام‌مندی موضوع این رشته - یعنی بخش غیرآگاهانه و فارغ از تأثیرات اجتماعی زبان - دربردارنده مفاهیمی است که بسیار فراتر از حوزه زبان‌شناسی است. به عنوان مثال، کشف زبان‌شناسان مستقل در قرن گذشته، مبنی بر اینکه زبان‌ها در طول تاریخ دستخوش تغییرات نظام‌مند مشابهی شده‌اند، متفکران معاصر را که معتقد به تکامل بودند از قبیل داروین، لایل، مارکس و انگلس به‌شدت تحت تأثیر قرار داد. این متفکران، زبان را به عنوان الگوی مهمی از ویژگی‌های انسانی تلقی نمودند که ظاهراً رشد و گسترش آن به کمک مجموعه‌ای از اصول یکسان، راهبری می‌شد. مضافاً اینکه، این حقیقت که تغییرات زبانی به‌طور کلی تابع آگاهی نیست، روان‌شناسان معاصر را که به‌تازگی ارزش اهمیت ناخودآگاه را در کارکرد ذهنی انسان دریافته بودند، تحت تأثیر قرار داد و بر شور و شوق ایشان افزود.

موفقیت فراوان زبان‌شناسان مستقل قرن بیستم در مشخص نمودن قاعده‌مندی‌های ساختاری زبان، مورد رشک تعداد زیادی از دانشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته‌است و آنان کوشیده‌اند قاعده‌مندی‌های مشابهی را در رشته‌های مورد تحقیق خود بیابند. به نظر می‌رسد زبان‌شناسی مستقل

ارتباطی بین علوم طبیعی و علوم انسانی برقرار ساخته و یک موضوع کاملاً انسانی را با دقت و غنای خاص علوم دقیقه همراه کرده است. به تعبیری یکی از مفسران پرشور، «زبان‌شناسی [مستقل] می‌تواند همان نقشی را برای علوم اجتماعی داشته باشد که علم ریاضی برای علوم فیزیکی دارد.» [۳]

در بیست و پنج سال گذشته، در نتیجه درک رابطه بین ساختار زبان و ساختار ذهن، گستره و اعتبار زبان‌شناسی مستقل بیش از پیش افزایش یافته است. نوآم چامسکی، استاد مؤسسه تکنولوژی ماساچوست این موضع را ارائه نموده است که «تمام افراد بشر دارای موهبت استعداد ذاتی و کاملاً ساخت‌مند در یادگیری زبان هستند». بدین ترتیب دستور زبانی که زبان‌شناس اقدام به توصیف آن می‌نماید، به معنای واقعی کلمه، پیشاپیش در ذهن هر گویشور بومی وجود دارد. کشف ماهیت زیست‌شناختی بی‌مانند زبان انسان، ملازماتی داشته است که فراتر از حوزه زبان‌شناسی است؛ درواقع این کشف، منجر به آغاز یک برنامه پژوهش میان‌رشته‌ای شده است که شامل پژوهشگران زیر می‌شود: فلاسفه‌ای که در نظریه چامسکی در پی یافتن راهی برای تجدید بنای خردگرایی کلاسیک در قالب‌های نوین هستند؛ روان‌شناسانی که ماهیت و رشد ساختارهای دستوری انتزاعی و رابطه آنها را با سایر توانایی‌های شناختی، بررسی می‌کنند؛ عصب‌شناسانی که به پژوهش درباره تجسم فیزیکی این ساختارها می‌پردازند؛ و معلمان زبانی که از این رویکرد روش تدریسی اتخاذ می‌نمایند که بیشتر مبتنی بر دانش دستوری درونی شده زبان‌آموز است تا روش سنتی گوش‌کردن و تکرار نمودن.

رشته زبان‌شناسی در یک نگاه کلی‌تر شامل این سه رویکرد می‌شود؛ رویکرد زبان‌ها و ادبیات کلاسیک، رویکرد جامعه‌شناختی و رویکرد مستقل. علایق زبان‌شناسان متخصص زبان‌ها و ادبیات کلاسیک در زیرشاخه‌های مرتبط «شعرشناسی» و «سبک‌شناسی» تبلور می‌یابد که به تجزیه و تحلیل زبان‌شناختی متن‌های ادبی و بررسی کاربرد مجازی، زیبایی‌شناختی و خلاقانه زبان در ادبیات اختصاص دارد. کارکرد زبان در اجتماع در حیطه کار

«جامعه‌شناسی زبان» می‌گنجد که به بررسی موضوعاتی از قبیل تنوع زبان، قوم‌نگاری تکلم و برنامه‌ریزی ملی زبانی می‌پردازد. «کاربردشناسی» و «تحلیل کلام»، دو رشته دیگر بررسی زبان، رویکردی جامعه‌شناختی دارند و کاربرد زبان را در بافت بین فردی توصیف می‌نمایند. مقاله‌ای که نوعاً در رشته کاربردشناسی نوشته می‌شود، احتمالاً به توصیف ابزارهای گوناگون زبانی می‌پردازد که گویشور در دسترس دارد و برای تقاضای غیرمستقیم به کار می‌برد (مثلاً می‌گوید: «می‌توانید نمک را بدهید؟» یا «نمک را می‌خواستم» یا «نمک هست؟» به جای این که بگوید: «لطفاً نمک را بدهید.») در حالی که تحلیل‌گران کلام به مسائلی از قبیل قراردادهای حاکم بر رعایت نوبت در مکالمه می‌پردازند. با وجود این، اغلب کارهای صورت‌گرفته در زبان‌شناسی مستقل، در ذیل عنوان «نظریه دستوری» قرار می‌گیرد.^۱ این شاخه زبان‌شناسی می‌کوشد که اصول حاکم بر انتظام ساختاری زبان را تنظیم و تبیین کند. زیرشاخه‌های اصلی این رشته عبارتند از: «واج‌شناسی» یعنی بررسی الگوهای آوایی «تکواژشناسی» یعنی بررسی ساخت کلمه و «نحو» که ساخت جمله را مورد تتبع و مذاقه قرار می‌دهد.

البته، تمام رشته‌های زبان‌شناسی را نمی‌توان دقیقاً با رویکردهای «زبان‌ها و ادبیات کلاسیک»، یا «جامعه‌شناختی» یا «مستقل» مشخص نمود. به عنوان مثال «معناشناسی» یعنی بررسی معنا، می‌تواند بر هر سه نوع رویکرد مبتنی باشد و همین‌طور است «زبان‌شناسی تاریخی» یعنی بررسی تغییرات زبان. «روان‌شناسی زبان» نیز که به موضوعاتی از قبیل فراگیری زبان توسط کودکان و اصول حاکم بر درک و تولید گفتار می‌پردازد، می‌تواند از دیدگاه‌های جامعه‌شناختی و دستور زبان، مورد مذاقه قرار گیرد. لکن گفتنی است که معناشناسان، زبان‌شناسان تاریخی و روان‌شناسان زبان که بیش از یک دیدگاه

۱. زبان‌شناسی مستقل، شامل کار در زمینه «آواشناسی» (phonetics) هم می‌شود که ویژگی‌های فیزیکی و تولیدی اصوات گفتاری را مورد بررسی قرار می‌دهد.

را برای کار خود اتخاذ می‌نمایند، کاملاً نادرنند.

جالب توجه اینکه، خود ارباب حرفه زبان‌شناسی - یعنی اکثریت دانشورانی که در هر برهه خاص زمانی و مکانی «زبان‌شناس» به‌شمار می‌آیند - دامنه تنوع علائق در این رشته را، علی‌رغم علائق فراوان موجود، به مراتب بیش از حد تصور، محدود ساخته‌اند. به عنوان مثال، امروزه در امریکا رویکرد پژوهشگران به زبان‌ها و ادبیات کلاسیک در بررسی زبان، به طور کلی، حتی در ذیل عنوان «زبان‌شناسی» نیز مطرح نمی‌گردد و دانشمندانی که با این دیدگاه به بررسی زبان می‌پردازند تقریباً همیشه در گروه‌های آموزشی ادبیات مشغول به کار هستند نه در گروه زبان‌شناسی. عدم علاقه زبان‌شناسان امریکایی نسبت به موضوعاتی از قبیل «سبک‌شناسی» و «شعرشناسی» را با بررسی پرخواننده‌ترین کتاب مقدماتی زبان‌شناسی یعنی درآمدهای بر زبان اثر فرامکین و رادمن، می‌توان بهتر درک نمود. [۴] در حدود هشتاد درصد مطالب این کتاب را بحث راجع به روش‌ها و نتایج نظریه دستوری تشکیل می‌دهد؛ در حالی که بخش مربوط به زبان در اجتماع، فقط بیست درصد را به خود اختصاص داده است. اما در همین کتاب مورد بحث هیچ اشاره‌ای، به نقش زبان در ادبیات، یا ویژگی‌های زیبایی‌شناختی زبان نشده است.

وضع این رشته در سایر کشورها کاملاً متفاوت است. در اروپا، باور به اینکه بررسی زبان از دیدگاه زبان‌ها و ادبیات کلاسیک بخشی از زبان‌شناسی است، امری بدیهی شمرده می‌شود. در اغلب کشورهای اروپایی، به‌استثنای بریتانیای کبیر و هلند، رویکرد جامعه‌شناختی و گرایش به زبان‌ها و ادبیات کلاسیک حکم‌فرماست و زبان‌شناسان مستقل درصد اندکی از این رشته را تشکیل می‌دهند. زبان‌شناسی مستقل، حتی در مراکزی که مدت‌های مدیدی در آنجا به بررسی‌های دستور زبان پرداخته می‌شد، از قبیل پراگ، ژنو و کپنهاک، تحت الشعاع رویکردهای دیگر قرار دارد.

گفتنی است که اگرچه شخصیت‌های برجسته‌ای در زبان‌شناسی چون ادوارد سایپر امریکایی و رومن یاکوبسون روسی در کارهای خود،

رویکردهای مختلف به زبان را تلفیق نموده‌اند، لکن گرایش متداول در رشته زبان‌شناسی این بوده‌است که زبان را فقط از یک دیدگاه می‌توان مورد بررسی قرار داد. در واقع اصطلاح «زبان‌شناسی» را بارها مجدداً تعریف کرده‌اند تا تمامی رویکردهایی که خوشایند نبوده کنار گذاشته شود. به عنوان مثال، حدود اوایل قرن حاضر، بنه‌دو کروچه، فیلسوف آرمان‌گرای ایتالیایی، که زبان‌شناسی را با زیبایی‌شناسی یکی می‌دانست، افرادی را که جنبه‌های دستوری یا جامعه‌شناختی زبان را مورد بررسی قرار می‌دادند به باد سرزنش می‌گرفت. [۵] حتی در این اواخر هم، ویلیام لباو زبان‌شناس امریکایی تعریف جامعه‌شناسی زبان به منزله «رشته‌ای جدا از زبان‌شناسی» را رد کرد و اصرار می‌ورزید که بررسی دقیق‌تر، روشن خواهد نمود که حتی جنبه‌های دستوری زبان، اساساً ماهیتی جامعه‌شناختی دارند. [۶] در سوی دیگر این طیف، بسیاری از دستوریان، رشته زبان‌شناسی را صرفاً برحسب اهداف زبان‌شناسی مستقل معین و مشخص نموده‌اند. به عنوان مثال، در کتابی مقدماتی درباره‌ی نحو انگلیسی، هدف زبان‌شناس این‌گونه تعریف شده‌است: «دست یافتن به حکمی درباره‌ی قواعدی که بنیاد توانایی شخص در تکلم و درک یک زبان را تشکیل می‌دهد و نیز یافتن قواعد دستور زبان جهانی از طریق بررسی چندین زبان و ارگانیزم وجود خودِ انسان». [۷]

چنین توصیفات محدودکننده‌ای درباره‌ی رشته زبان‌شناسی، اغلب با شک و تردید درباره‌ی ارزش بنیادین عقلانی رویکردهای متضاد نیز توأم بوده‌است. پیروان هر دو رویکرد مبتنی بر زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و همچنین جامعه‌شناختی، زبان‌شناسی مستقل را - که بر بررسی قواعد دستوری مجزا تأکید می‌ورزد - به خاطر عدم موفقیت در تبیین جنبه‌های کاربردی زبان مانند ارتباطات کلامی روزمره، کاربردهای خلاقانه در حمایت یا چالش با ایدئولوژی حاکم بر اجتماع مردود می‌شمارند. به عنوان مثال م. ا. ک. هالیدی، زبان‌شناسان مستقل را به «نادیده گرفتن» بافت اجتماعی در بررسی زبان» متهم کرده‌است و جورج لی‌کاف نیز هم‌رأی با این عقیده، زبان‌شناسان

مستقل را متهم می‌سازد که «حدّ و مرزهایی مصنوعی ایجاد نموده‌اند و مباحثی مانند: تعقل انسان، بافت، تعامل اجتماعی، کلمات اشاره‌ای، ابهام، طعن، انواع سخن، پاره‌های سخن، تفاوت‌های میان گویشوران و مواردی از این دست را در بررسی زبان ملحوظ نمی‌دارند.» [۸]

مخالفان زبان‌شناسی مستقل، اغلب مخالفت خود را به صراحت در قالب عبارات سیاسی ابراز می‌دارند. بدین ترتیب، دل‌هایمز امریکایی متخصص جامعه‌شناسی زبان، معتقد است که نظریه ساختارهای مستقل دستوری، یک نظریه «ایدئولوژیکی» است که تلویحاً به معنای «وجود فردی تنها و مجرد است و نه فردی در جهانی اجتماعی، مگر به طور تصادفی.» [۹] مارکسیست‌های اروپایی، نوعاً این موضع را اتخاذ نموده‌اند که فقط شخص «آرمان‌گرا» می‌تواند هر کدام از جنبه‌های زبان را به صورت منتزع از بافت اجتماعی آن در نظر گیرد؛ رویکرد ماتریالیستی به زبان بایستی با مردود دانستن چنین انتزاعی آغاز شود. [۱۰] چامسکی، مهم‌ترین نماینده زبان‌شناسی مستقل در عصر حاضر، مخصوصاً برای حمله برگزیده می‌شود. جدل درباره عقاید او، بر هر مبنایی، اغلب فراتر از حدود و ثغور معمول مباحثات متعصبانه دانشوری بوده است. یکی از منتقدان اخیراً با قاطعیت گفته است که نظریه‌های چامسکی را «تنها می‌توان با مشخصه فاشیست توصیف کرد». منتقد دیگری طرفداران او را به خاطر «تزویر در کسب قدرت در برخی از گروه‌های آموزشی زبان‌شناسی» با استفاده از شگردهایی که «عیناً مشابه شگردهای فاشیست‌ها و کمونیست‌ها در کسب قدرت سیاسی» بود، محکوم نمود. [۱۱]

زبان‌شناسان مستقل نیز به نوبه خود معتقدند که رویکرد آنها به زبان، تنها رویکرد علمی است. در نتیجه، ایشان نیز بر این باور بوده‌اند که کارهای جامعه‌شناسان زبان، آش شله‌قلم‌کاری از حکایات و همبستگی‌های آماری ساختگی بیش نیست و از هر نوع محتوای عقلانی خالی است و از نظر آنها. مردود است. عقیده چامسکی نمونه بارز این دیدگاه است؛ او معتقد است که

حتی «وجود رشته‌ای به نام جامعه‌شناسی زبان مورد تردید است»، [۱۲] این طرز نگرشی است که به طور کلی منعکس‌کننده نظرات وی در مورد علوم اجتماعی است. چامسکی در این باره به یک مصاحبه‌گر گفته است:

در علم جامعه‌شناسی، انسان با مشاهدات، شناخت‌های شمی، برداشت‌ها و احیاناً برخی تعمیم‌های معتبر مواجه می‌شود که بدون تردید همه اینها ارزشمندند، لکن نه در سطح اصول تبیینی... جامعه‌شناسی زبان... رشته‌ای است که می‌کوشد اصول جامعه‌شناسی را در بررسی زبان به کار گیرد؛ لکن من گمان می‌کنم که بررسی زبان نتواند استفاده‌چندانی از جامعه‌شناسی بکند، و تردید دارم که آیا این رشته می‌تواند نسبت چندانی با جامعه‌شناسی داشته باشد... شما هم می‌توانید به جمع‌آوری پروانه پردازید و درباره آن مشاهدات زیادی بکنید. البته اگر از پروانه خوشتان می‌آید، هیچ ایرادی در این کار وجود ندارد؛ لکن چنین کاری را نباید با تحقیق اشتباه نمود. هدف از پژوهش، کشف اصول تبیینی معتبر است و بدیهی است که اگر پژوهشی منجر به کشف این اصول نگردد، به شکست خواهد انجامید. [۱۳]

بدون تردید، زبان‌شناسی از این بابت که از جهات مختلف می‌توان به موضوع مورد مطالعه آن پرداخت، رشته منحصر به فردی نیست. در مورد رشته‌های گوناگونی چون فلسفه، روان‌شناسی و تاریخ هم می‌توان گرایش‌های مبتنی بر زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و یا جامعه‌شناختی را برگزید و البته بدیهی است که در مراحل مختلف رشد و گسترش رشته‌های مذکور، این یا آن نوع رویکرد در مقام مقایسه از اهمیت بیشتری برخوردار باشد. مضافاً اینکه، به تعبیری «روش‌های کمی» مطلوب و معمول در علوم اجتماعی، خود نمایانگر رویکردی «مستقل» هستند؛ زیرا چنین روش‌هایی مشخصاً نه مشتق از یک نظریه کلی اجتماعی هستند و نه اینکه در مورد این

نظریه‌های اجتماعی به کار برده شده‌اند. اما نظر به این‌که در قرن گذشته رویکرد زبان‌شناسی مستقل نسبت به سایر رشته‌ها اهمیت بیشتر پیدا کرده‌است و همچنین با توجه به چالش شدیدی که با این رویکرد مشاهده می‌شود، زبان‌شناسی در این مورد جایگاه ویژه‌ای دارد. در واقع، کشمکش بر سر استقلال زبان‌شناسی، بارها چنان پرشور و التهاب بود که بیشتر به یک کارزار سیاسی شبیه بوده‌است تا یک بحث دانشگاهی.

اما دلیل موفقیت زبان‌شناسی مستقل و مخالفت پرشور نسبت به آن چیست؟ زبان‌شناسی مستقل، قطعاً توانسته‌است مجموعه راه‌حل‌هایی برای برخی از مسائل پیچیده زبانی ارائه نماید، لکن به ندرت می‌توان انتظار داشت که همگان رویکردی «درست» (بدون توجه به معنای دقیق این کلمه) را به‌ویژه در علوم انسانی، ضرورتاً بپذیرند. در واقع، موفقیت زبان‌شناسی مستقل، به میزان قابل ملاحظه‌ای منتج از این حقیقت بوده‌است که مؤسسات قدرتمند، حمایت از آن را مقرون به صلاح تشخیص داده‌اند و موفقیت مخالفان زبان‌شناسی مستقل نیز به همان میزان با عوامل سیاسی خارجی مرتبط بوده‌است. گرایش‌های مبتنی بر زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و همچنین جامعه‌شناختی زبان، در برخی از مکان‌ها و بُره‌های تاریخی خاص به‌وضوح مورد حمایت ایدئولوژی‌های ویژه‌ای بوده‌اند. در نتیجه، مجادلات موجود در محافل زبان‌شناسی، اغلب آینه تمام‌نمای مجادلات در دنیای بزرگتری بوده‌است که خود این امر نیز به این رشته علمی ویژگی کاملاً سیاسی داده است.

در کتاب حاضر، اگرچه رشد و گسترش مکاتب مبتنی بر بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و جامعه‌شناختی زبان به اندازه زبان‌شناسی مستقل مورد بررسی قرار نخواهد گرفت، لکن این نکته نایستی به معنی قضاوت منفی نگارنده نسبت به اهمیت یا فواید هر کدام از این رویکردها تلقی گردد. تأکید بر زبان‌شناسی مستقل در کتاب حاضر منتج از این حقیقت است که مجادلات ایدئولوژیکی پیرامون این رشته، مبتنی بر برخی موضوعات محوری است که

در تاریخ روشنفکری نوین از اهمیت بنیادینی برخوردارند و در عین حال مشخصه‌های برجسته دو نوع رویکرد دیگر را نیز نمایان می‌سازند. از این رو بحث درباره رویکرد دوم، عمدتاً، ولی نه منحصرأ، مربوط خواهد بود به اعتراضاتی که دست‌اندرکاران آنها نسبت به نظریه‌ها و عملکرد زبان‌شناسی مستقل وارد دانسته‌اند.

همان‌طور که ماهیت موضوع رشته زبان‌شناسی، اهمیت ویژه‌ای برای این رشته به ارمغان آورده که به مراتب بیشتر از تعداد نسبی زبان‌شناسان دست‌اندرکار است، مجادلات مربوط به آن نیز، در محافل غیر زبان‌شناسی علاقه‌ای ایجاد کرد که در دو قرن گذشته، شخصیت‌های برجسته فکری و گاه حکومت‌های ملی نیز پیشرفت این رشته و کشمکش‌های موجود در آن را پی‌گیری کرده‌اند. ما نیز در صفحات بعد رُشد و گسترش موفقیت‌ها و کشمکش‌های درونی این رشته را کانون توجه خود قرار می‌دهیم و در پی آنیم تا بدانیم که چرا در اغلب موارد دستاوردهای قابل توجه این رشته در دو قرن گذشته، تحت‌الشعاع کشمکش‌های تلخ قرار گرفته است، کشمکش‌هایی که به نظر نمی‌رسد به این زودی پایان یابد.

پیدایش زبان شناسی مستقل

زبان شناسی نوین از اواخر قرن هجدهم شروع شد. در ۱۷۸۶ «مستشرق» بریتانیایی سرویلیام جونز که در خدمت کمپانی هند شرقی بود، در مقاله مشهور خود خطاب به انجمن سلطنتی آسیایی در کلکته، به خویشاوندی و ریشه مشترک سنسکریت، یعنی زبان هندوستان کهن، و برخی از زبان های اروپایی اشاره کرد. جونز می گوید:

زبان سنسکریت، هر قدر هم قدمت داشته باشد، دارای ساختار عجیبی است؛ این زبان از زبان یونانی کامل تر، از زبان لاتین غنی تر و فوق العاده از هر دوی این زبان ها پیراسته تر است. با وجود این، از نظر ریشه افعال و قالب های دستوری چنان شباهت و قرابت زیادی بین این زبان ها وجود دارد که به هیچ وجه نمی تواند تصادفی باشد؛ این شباهت چنان زیاد است که هر لغت شناس تاریخی که به بررسی سنسکریت، یونانی و لاتین پردازد به این نتیجه می رسد که این زبان ها از منبع مشترکی، که احیاناً دیگر موجود نیست، مشتق شده اند. در مورد زبان های گوتی و سلتی هم، دلیل مشابه، البته نه به این اندازه متقن، وجود دارد که این زبان ها نیز ریشه مشترکی با سنسکریت دارند. [۱]

اظهارات جونز منجر به یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های فکری قرن نوزدهم، یعنی پیدایش روش‌ها و دستاوردهای پژوهشی در رشته زبان‌شناسی تطبیقی، گردید.^۱ تطبیقیان نه تنها توانستند فرضیه‌های جونز را تایید نمایند بلکه موفق شدند، نشان دهند اغلب زبان‌هایی که در اروپا، هندوستان و ایران مورد استفاده قرار می‌گیرند به یک خانوادهٔ زبانی تعلق دارند. کاربردهای بیشتر «روش تطبیقی» (نامی که به این روش اطلاق می‌شود) منجر به پیدایش این فرضیه شد که حدود چهار هزار زبان مورد استفاده در دنیا، حداکثر به چند دوجین خانوادهٔ زبانی تعلق دارند. به طور کلی، اگر دو زبان از یک نیا یا «زبان آغازین» منشعب شده باشند، عضو یک خانوادهٔ زبانی به شمار می‌روند. تطبیقیان در جستجوی مطابقت‌های نظام‌مند بین اصوات و معانی در زبان‌های مورد بررسی هستند. اگر دلایل کافی یافت شود که بتوان آنها را به وام‌گیری یک زبان از زبان دیگر نسبت داد؛ فرضیه این خواهد بود که دو زبان مورد بحث از نظر تکوینی خویشاوند هستند، یعنی به یک خانوادهٔ زبانی تعلق دارند. از آنجا که در اغلب موارد، مدارک مکتوبی از زبان آغازین وجود ندارد، یکی از وظایف مهم زبان‌شناسی تطبیقی، بازسازی یک زبان آغازین برای هر خانوادهٔ زبانی و تنظیم و تدوین تغییرات آوایی است که از طریق آن، زبان مورد بحث به زبان‌های مختلف به اصطلاح دختر، منشعب شده‌است.

معروف‌ترین دستاورد زبان‌شناسی تطبیقی در اوایل قرن نوزدهم توسط یاکوب گریم (۱۷۸۵-۱۸۶۳ م.) تنظیم و تدوین شده و از این رو به نام «قانون گریم» مشهور شده‌است. گریم تناظرهای قاعده‌مندی میان اصوات زبان‌های ژرمنی (انگلیسی، آلمانی و زبانهای اسکاندیناویایی، و سایر زبان‌ها) و

۱. این رشته، در زمان‌های مختلف با اسامی گوناگونی از قبیل «زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی» historical and comparative linguistics، «زبان‌شناسی تاریخی» و «فقه اللغة تطبیقی» comparative philology شناخته شده‌است. در سرتاسر کتاب حاضر، دست‌اندرکاران این رشته را تطبیقیان (comparativists) خواهیم نامید.

بسیاری از زبانهای اروپا و هندوستان کشف نمود. به عنوان مثال در مواردی که زبانهای ژرمنی دارای آوای f هستند، زبانهای دیگر به طور مشخص دارای یک آوای P هستند (انگلیسی father، یونانی patér؛ انگلیسی fish، لاتین piscis)؛ th در ژرمنی متناظر است با t در سایر زبانها (انگلیسی three، سنسکریت trayah؛ انگلیسی thou، لیتوانیایی tū)؛ و شواهدی از این دست. این مشاهدات، اولین حلقهٔ رابط در زنجیرهٔ استدلالی بود که به این فرضیه انجامید که یک زبان آغازین ژرمنی جداگانه، به معنای دقیق کلمه، در نتیجهٔ تغییر نظام‌مند آوایی در بخشی از جامعهٔ زبانی نیایی آن پیدا شده‌است. این مشاهدات همچنین منجر به بازسازی زبان فرضی «هندواروپایی نخستین» شد که زبانهای ژرمنی و بسیاری از سایر زبانهای اروپایی و هندوستان منشعب از آن هستند.

روش‌های زبان‌شناسی تطبیقی اگرچه در نهایت به جهت‌گیری به تمام معنا مستقل نسبت به زبان انجامید، لکن بدون تردید اولین تطبیقیان، گمان نمی‌کردند که با زبان به عنوان وجودی «مستقل» برخورد می‌کنند. زبان‌شناسی تطبیقی در طول جنبش رمانتیسم، که در اواخر قرن هجدهم اروپا را فراگرفته بود، متولد شد. رمانتیست‌ها برخلاف اسلاف خردگرای خویش در دوران روشن‌گری، معتقد بودند که کوشش برای بررسی انسان، بدون توجه به دنیای پیرامون او، بی‌ثمر است. مضافاً اینکه بدون توسل به گذشته‌ای که در شکل‌گیری دنیای کنونی دخیل بوده‌است، درک وضع موجود ممکن نخواهد بود. از این‌رو، رمانتیست‌ها دنیای ماورای اروپا را مدّ نظر قرار دادند و به ثبت و ضبط سُنّت‌ها، مذاهب و زبان‌های مردمان قدیم مشرق‌زمین پرداختند. رمانتیست‌ها همچنین سُنن بومی ملی، اعتقادات، فولکلور و صورت‌های محلی گفتار را نیز مورد توجه قرار دادند، بدون توجه به اینکه نسل پیشین دانشوران تا چه اندازه این موارد را «وحشیانه» می‌پنداشته‌اند. کوتاه سخن اینکه، بررسی‌های تطبیقی که خاستگاه زبان‌شناسی نوین است

کاملاً با اهداف رُمانتیک همسو بود.^۱ بدین ترتیب، گریم که به کمک برادرش افسانه‌های مشهور پریان را گردآوری می‌نمود، حفظ و نگه‌داری معتقدات عامیانه و تنظیم و تدوین تغییرات آوایی ژرمنی را قابل مقایسه می‌دانست، بدین معنا که برای وی هر دو مورد نمایانگر کوشش انسان برای یافتن ریشه‌های خویشتن در گذشته و همچنین کلید درک بهتر حال بود. به عنوان مثال، گریم معتقد بود که تغییرات همخوانها بیانگر آن ویژگی‌هایی است که آلمانی‌ها را دقیقاً از بقیه متمایز می‌نمود. گریم از روی احساسات چنین سخن‌سرایی می‌نمود که:

به اعتقاد من از یک دیدگاه تغییر آوایی، انحرافی وحشیانه است که ملت‌های نجیب‌تر از آن خودداری ورزیده‌اند، لکن این امر با تمایل به پیشرفت شدید و اشتیاق برای آزادی مرتبط است که در اوایل قرون وسطی در آلمان یافت می‌شد، و آغاز دگرگونی در اروپا بود. [۲]

با وجود این، هم‌زمان با پیشرفت زبان‌شناسی تطبیقی در قرن نوزدهم، عملکرد واقعی این نوع رویکرد به طور فزاینده‌ای از برنامه رُمانتیست‌ها جدا شد. تطبیقیان نیمه اول قرن، هم‌رأی با احساسات رُمانتیک معاصر، معتقد بودند که کارشان بدون چون و چرا آنها را به کشف زبان نخستین خالص و مشترک برای همه انسانها راهبر خواهد شد. لکن با فرونشستن آن امید، دو فکر دیگر به منصه ظهور رسید؛ اولاً روشن شد که روش آنها روشی کلی است؛ این روش به همان اندازه که در مورد تغییرات آوایی مبهم ماقبل تاریخ به کار می‌رفت، در مورد تغییرات آوایی در اروپای معاصر شهری نیز کاربرد داشت. به عنوان مثال امکان استفاده از روش تطبیقی در زبان‌های رومیایی

۱. همان‌طور که بسیاری از مفسران اظهار عقیده نموده‌اند، جنبش رُمانتیک (و توسعاً زبان‌شناسی تطبیقی) تا اندازه‌ای ناشی از آگاهی متزاید از فرهنگ‌های غیرغربی بود که در پی توسعه‌طلبی استعماری اروپایی‌ها حاصل شد. به عنوان مثال «کشف» سنسکریت محصول جانبی تسلط بریتانیا بر هندوستان به‌شمار می‌آید.

نوبن به منظور بازسازی زبان رومیایی آغازین (یعنی لاتین‌گفتاری) تقریباً به همان میزان موفقیت داشت که زبان‌های کلاسیک در بازسازی زبان هندواروپایی نخستین داشتند. مضافاً اینکه، تطبیقیان متوجه شدند که اصول روش تطبیقی به طور مستقل از فرهنگ، جامعه، اعتقادات یا شخصیت‌های گویشوران زبان‌های مورد بررسی نیز عمل می‌کند. درواقع این امور «مردم‌شناختی» اصولاً در بازسازی یک زبان آغازین هیچ نقشی ندارد. تنها مبنای ضروری برای کاربُرد موفقیت‌آمیز این روش، مقایسهٔ نظام‌مند اصوات و معانی متناظر بین زبان‌ها یا گویش‌های مرتبط بود. خلاصه این‌که، زبان‌شناسان تطبیقی، ابتدا فقط در عمل و سپس در اظهارات نظری خود اذعان نمودند که زبان‌شناسی تطبیقی رشته‌ای مستقل است.

گسترش زبان‌شناسی تطبیقی، بر تمام جنبش‌های فکری عصر خود تأثیر گذاشت. زبان‌شناسی تطبیقی از همان ابتدا با رویکردهای نسبتاً سستی‌تر دربارهٔ تاریخ زبان، تعارض پیدا کرد. روش‌های مورد استفاده و دستاوردهای آن، به‌ویژه بسیاری از اهل تحقیق و تتبع در فقه‌اللغهٔ کلاسیک را آزار می‌داد، زیرا علاقهٔ اصلی آنها به زبان‌هایی از قبیل یونانی و لاتین کلاسیک ناشی از تمایل آنها به درک تغییرات زبانی نبود؛ بلکه امیدوار بودند که کندوکاو متن‌های ادبی زبان‌های فوق منجر به ارج‌گذاری بهتر و بیشتری نسبت به فرهنگ‌های باستانی شود. بسیاری از فقه‌اللغویون کلاسیک، با تطبیقیان با اکراه و بی‌میلی برخورد می‌کردند، زیرا تطبیقیان به زبان‌هایی علاقه داشتند که فاقد سنت ادبی بودند، به‌علاوه به مشخصه‌های صوری زبان‌های کلاسیک بیشتر از محتوای ادبی آن زبان‌ها توجه می‌کردند.^۱

۱. تمایز بین لغت‌شناسان کلاسیک و تطبیقیان، اغلب در تفاوت جهت‌گیری سیاسی این دو گروه نیز انعکاس می‌یافت. بسیاری از افراد گروه نخست، (البته نه همهٔ آنها) حامی رژیم‌های کهنهٔ خودکامه بودند و در برابر موج شورش‌هایی که در آن زمان اروپا را درمی‌نوردید، مقاومت می‌نمودند. اگر چه قصرهای ورسای و همپتون در شکوه و جلال به پای روم و یونان باستان

اما اگرچه فقه‌اللغویون کلاسیک از دیدگاه زبان‌ها و ادبیات کلاسیک سخن می‌گفتند، زبان‌شناسان تطبیقی نیز برخورد خود را با زبان رویکردی علمی می‌دانستند. آنها همراه با یاران رمانتیک خود، دیدگاه اولیه خردگرایانه را در مورد علم رد کردند، این دیدگاه از فیزیک نیوتونی به منزله الگویی دفاع نموده و بدین ترتیب با طبیعت به عنوان ماشینی غول‌آسا برخورد کرده بود. البته رمانتیک‌ها نیز دارای الگویی علمی بودند، لکن ایشان از زیست‌شناسی الهام می‌گرفتند. استعاره مشهور آن زمان، «ارگانیزم» بود؛ یعنی کلیتی که اجزای متشکله را تنظیم و هماهنگ می‌نمود و البته این برخلاف ماشین نیوتونی است که صرفاً متشکل از مجموع اجزا بود. دیدگاه رمانتیست به فراتر از «استعاره» تعمیم داده شد؛ بسیاری از تطبیقیان اولیه اعتقاد داشتند که زبان به معنای دقیق کلمه یک ارگانیزم است.

همان طور که زبان‌شناس تطبیقی آلمانی، فرانتس پوپ در سال ۱۸۲۷ نوشت:

زبان‌ها را بایستی به منزله مجموعه‌های زنده‌ای در نظر گرفت که برحسب قواعد معینی شکل یافته‌اند؛ و چون در درون خود پیرو اصل ذاتی زندگی هستند، گسترش می‌یابند و سپس چون از درک و فهم خود عاجز می‌مانند، به تدریج می‌میرند و از بین می‌روند و اجزای صورت‌هایی را که در اصل حائز اهمیت بوده‌اند، لکن به تدریج تبدیل

← نمی‌رسیدند اما لغت‌شناسان کلاسیک با این قصرهای باشکوه احساس قرابت و هم‌دلی بیشتری داشتند تا با کلبه یک کشاورز لیتوانیایی. از سوی دیگر، تطبیقیان در اغلب موارد با جنبش‌های تندرو سیاسی احساس هم‌دلی می‌نمودند. به عنوان مثال، سیرویلیام جونز به خاطر مخالفت با جنگ آمریکا و تجارت برده، مجبور به کناره‌گیری از انتخابات پارلمانی سال ۱۷۸۰ گردید. [۳] یاکوب گریم به خاطر اعتراض به لغو قانون اساسی توسط شاه هانور در سال ۱۸۳۷ از سمت خود در دانشگاه گوتینگن اخراج شد. و ویلهلم فون هومبولت که موفق شد یکی از اولین بررسی‌های توصیفی درباره یکی از زبان‌های غیر هندواروپایی (زبان کای جاوه) را ارائه کند، به عنوان «برجسته‌ترین نماینده دکتربین حقوق طبیعی و مخالف حکومت خودکامه در آلمان.» توصیف شده است. [۴]

به ضمایم کم‌مایه‌ای شده‌اند، دور می‌ریزند، تحریف می‌کنند یا از آنها سوء استفاده می‌کنند. [۵]

زبان‌شناس معاصر وی، اگوست پات نیز همان موضوع را تکرار کرد: زبان، در طول حیات خود، مدام در حال تغییر است؛ مانند هر موجود زنده، دوران بارداری و بلوغ، اوقات رشد شتابان و آهسته، کمال، فساد و زوال تدریجی را می‌گذراند. [۶]

اگوست شلایخر (۱۸۶۸-۱۸۲۱) یکی از برجسته‌ترین زبان‌شناسان تطبیقی قرن، نظریه ارگانیسم را تا بالاترین حد ممکن تعمیم داد و نظریه‌پردازی نمود که تفاوت‌های رده‌شناختی میان زبان‌ها، نشانگر مراحل مختلف رشد تکاملی است که به نوبه خود با سه سطح رشد جهان طبیعی یعنی: کریستال‌ها، نباتات و حیوانات مطابقت دارد.

جالب این‌که، نگرش به زبان به عنوان موجود زنده، تمهیدات کامل را برای اعلام استقلال در اختیار زبان‌شناسان تطبیقی اولیه گذاشت. تطبیقیان اولیه، روشن ساختند که زبان‌ها، همانند نباتات و حیوانات، کم و بیش تحت تأثیر محیط خود قرار می‌گیرند. آنها همچنین معتقد بودند که هر ارگانیسم می‌تواند دارای «اصل ذاتی زندگی» (که هرگز به روشنی توضیح داده نشد) است که رشد و ویژگی‌های ساختاری آن را معین و مشخص می‌کند. نظر به این‌که هر کدام از نباتات، حیوانات و زبان‌ها دارای اصل تغییرناپذیر ذاتی خود هستند، هر کدام از این ارگانیسم‌ها نسبت به سایر ارگانیسم‌ها نیز در واقع «مستقل» می‌باشند. همانگونه که زیست‌شناسان تکاملی اوایل قرن نوزدهم، معتقد بودند که نباتات و حیوانات محکوم به تکامل به شیوه ویژه‌ای هستند، معاصران ایشان در زبان‌شناسی نیز اعتقاد داشتند که میل به تغییرات آوایی نیز، ذاتی خود زبان‌هاست.

با وجود این، تقریباً تمام زبان‌شناسان، تا دهه ۱۸۷۰، این تصور را که

می‌توان زبان‌ها را به طور مفیدی موجود زنده در نظر گرفت، کنار گذاشته بودند. با پذیرش همگانی الگوی تکامل داروینی در محافل علمی، ضربه اساسی بر این تصور وارد شد. اگر تطبیقیان در این مقطع زمانی قصد حمایت از نظریه ارگانیسمی را داشتند، مجبور بودند که تغییرات زبانی را بر طبق اصول گزینش طبیعی تعبیر نمایند، لکن برای اغلب تطبیقیان روشن شده بود که اگر هم بین ویژگی‌های ذاتی یک زبان خاص با شانس بقای آن زبان ارتباطی وجود داشته باشد، این ارتباط بسیار اندک است. در ربع آخر قرن، نظریه استقلال، راهش را از نظریه زبان به منزله «ارگانیسم» جدا ساخت، این حرکتی بود که منعکس‌کننده شناخت فزاینده جنبه‌های مشخص رشته زبان‌شناسی بود.

روش‌های مورد استفاده و نتایج پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی منشأ الهام متفکران در بسیاری از رشته‌های دیگر گردید. زیرا روی هم رفته، در اوایل قرن، مدت‌ها پیش از آنکه تفکر تکاملی داروینی مقبولیت عامه پیدا کند، زبان‌شناسان، رویکردی تکاملی را در رشته خود برگزیده بودند. شخصیت‌های برجسته این عصر - داروین در زیست‌شناسی، لایل در زمین‌شناسی، مارکس و انگلس در تاریخ، اسپنسر در جامعه‌شناسی - که با لحن ستایش‌گرانه‌ای به نتایج زبان‌شناسی اشاره می‌نمودند، بدون تعارف به نقش راهگشایی که زبان‌شناسی بازی کرده بود، اذعان داشتند. به عنوان مثال، هم داروین و هم لایل، که معتقد به وجود الگوی فرایند تکاملی در زبان‌شناسی بودند، به کارهای زبان‌شناسی تطبیقی استناد نمودند. دانشمندان اجتماعی نیز برای کسب الهام به زبان‌شناسی تطبیقی روی آوردند. چنین استدلال می‌شد که چون بازسازی زبان پیشین از طریق مقایسه نظام‌مند صورت‌های موجود در زبان‌های مشتق از آن ممکن است، بازسازی صورت‌های پیشین در اسطوره‌شناسی، مذهب، حقوق و نهادهایی از این دست، نیز بایستی از طریق مقایسه این نهادها در فرهنگ‌های منبعث از یک منبع مشترک امکان‌پذیر باشد. بدین ترتیب مثلاً سیره‌نری مین در اثر خود به نام اجتماعات روستایی در شرق و غرب (۱۸۷۲) به روشنی اذعان نمود که

وی بر مبنای الگوی زبان‌شناسی تطبیقی، رویه‌ای را برای قضاوت تطبیقی بازسازی نموده است. اما، شخص مین در مورد محدودیت‌های کار خود گفت: اگر با به‌کاربردن روش تطبیقی در رویه قضایی توقع داشته باشم نتایج جالب توجه یا ارزشمندی هم‌ردیف با مثلاً دستاوردهای فقه‌اللغة تطبیقی به‌دست آورم، دعوی بسیار بی‌پایه‌ای نموده‌ام. تنها یکی از دلایلی که می‌توان ارائه کرد این است که پدیده‌های اجتماع انسانی، قوانین و افکار و عقاید قانونی، نظرات و پندارها و عرف، به‌مراتب بیشتر از زبان تحت تأثیر شرایط بیرونی هستند. این پدیده‌ها به‌شدت پیرو اراده فردی بوده، در نتیجه به میزان قابل توجهی دستخوش تغییراتی می‌شوند که عمداً از بیرون بر آنها وارد می‌آید. [۷]

به عبارت دیگر، مین، هم‌رأی با زبان‌شناسان معتقد بود که موفقیت روش تطبیقی در زبان‌شناسی، یکی از عملکردهای استقلال صورت زبانی است و معتقد بود که ظاهراً هیچ تشابهی با استقلال موجود در رویه قضایی، که همانند سایر نهادهای اجتماعی «به‌مراتب بیشتر از زبان تحت تأثیر شرایط بیرونی هستند»، وجود ندارد.

این «استقلال» ممتاز زبان، به‌طور حتم بر تأکید بر بررسی‌های زبانی، در بسیاری از حوزه‌ها تأثیر می‌گذاشت. استقلال مورد بحث به‌ویژه زبان‌شناسان را به کشف این امکان راهبر شد که شاید بتوان سایر جنبه‌های غیر در زمانی (یعنی تاریخی) زبان را نیز به‌طور سودمند و به‌عنوان امور مستقل مورد بررسی قرار داد. همان‌طور که ملاحظه شد، نظر به این‌که رویکرد تاریخی بر اغلب رشته‌های پژوهش حکمفرما بود، به هیچ وجه جای تعجب نیست که نظریه‌پردازی درباره زبان در قرن نوزدهم عمده‌تأگرایش در زمانی داشته باشد. یکی از برجسته‌ترین تطبیقیان عصر چندان در این گرایش افراط نمود که اصولاً امکان بررسی علمی هر چیز غیرتاریخی در زبان را رد کرد. [۸] با وجود این در قرن نوزدهم صدها مورد از نتایج بررسی‌های هم‌زمانی دستوری،

یعنی آنهایی که به زبان ویژه‌ای در برهه خاصی از زمان پرداخته بودند، منتشر شد. لکن، به جز موارد استثنایی اندک، اغلب آنهایی که خود را به معنای اخص کلمه زبان‌شناس می‌دانستند، نوشتن چنین دستور زبان‌هایی را امر مهمی تلقی نمی‌نمودند. به زعم ایشان، کارهایی را که جذابیت و جنبه علمی کمتری داشتند، می‌شد به فقه‌اللغویونی که گرایش سنتی بیشتری داشتند، به مربیان، و مبلغان مذهبی واگذار نمود.

لکن با تمام این تفصیل، ترادف متقن تاریخی با علمی، حتی پیش از پایان قرن نوزدهم، روی به افول نهاد. اولین گام‌ها به سوی نظریه زبان‌شناسی هم‌زمانی تقریباً به طور هم‌زمان توسط یک دوجین از زبان‌شناسان مختلف در کشورهای گوناگون برداشته می‌شد. البته نیازی نیست که نام اغلب این نظریه‌پردازان هم‌زمانی زبان را در جایی غیر از تاریخ‌نگاری‌های زبان‌شناسی ذکر کنیم. لکن افکار یک نفر از آنها، یعنی فردینان دوسوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳)، چنان در تاریخ این رشته برجسته است و چنان تأثیر قابل توجهی در گسترش چندین رشته علمی داشته‌است که وی را به یکی از غول‌های تفکر عصر نوین تبدیل نموده‌است. یادداشت‌های تدریس دوسوسور که پس از مرگ وی در سال ۱۹۱۶ به نام دروس زبان‌شناسی همگانی منتشر شد، اصول بنیادی زبان‌شناسی ساختگرا را طرح‌ریزی کرد، بعدها در قرن بیستم صورت‌های گوناگون زبان‌شناسی ساختاری، مبدل به معتبرترین رویکرد در بررسی‌های زبانی شد. بنیادی‌ترین اصل دروس این است که از یک سو جنبه‌های هم‌زمانی زبان، از قبیل اصول زبان درباره‌الگویندی آواها و واژه‌سازی، و از سوی دیگر جنبه‌های درزمانی زبان را می‌توان با سودمندی تمام به عنوان حقایق مستقل مورد بررسی قرار داد. در آخرین جمله کتاب او تعبیر کلاسیک مربوط به استقلال زبان‌شناسی هم‌زمانی را می‌بینیم: «هدف اصلی و واقعی زبان‌شناسی بررسی زبان فی‌نفسه و به خاطر خود زبان است.» [۹] زبان‌شناسان سده حاضر عموماً یا مشغول بسط و گسترش عقاید نهفته در عبارت بالا بوده‌اند، یا کوشیده‌اند نادرستی آن را نشان دهند.

زبان‌شناسی ساختاری

هنگام مرگ سوسور در سال ۱۹۱۳، حتی اگر فردی به خود جرأت می‌داد که بگوید سوسور راه‌گشای زبان‌شناسی هم‌زمانی قرن بیستم قلمداد خواهد شد، بدون تردید بر او می‌خندیدند. تقریباً تمام نوشته‌های او به زبان‌شناسی در زمانی مربوط می‌شود (سهم کمک‌های او به زبان‌شناسی تطبیقی هندواروپایی درخور توجه است). او فقط در چند سال آخر عمر خود، به تدریس زبان‌شناسی هم‌زمانی پرداخت. لکن اندکی پس از مرگ وی، دو تن از همکاران سوسور در دانشگاه ژنو، یادداشت‌هایی را که دانشجویان وی ضمن سخنرانی‌هایش تهیه نموده بودند برای انتشار، ویرایش نمودند. اگرچه کتاب حاصله، یعنی دروس زبان‌شناسی همگانی در سال‌های اولیه پس از انتشار، چندان مورد توجه واقع نشد ولی پس از یک ربع قرن، بسیاری از زبان‌شناسان برجسته دنیا به این نتیجه رسیدند که کتاب نامبرده منبع اصلی الهام آنهاست. شهرت سوسور هرگز رو به کاستی نگذاشت و حتی در دهه ۱۹۵۰ کشف این مسأله که کتاب دروس زبان‌شناسی همگانی با یادداشت‌های شخصی تدریس سوسور و همچنین با یادداشت‌های دانشجویانی که این کتاب از روی آنها تهیه شده است، تفاوت جدی دارد چیزی از اعتبار سوسور کم نکرد. امروزه اسطوره سوسور از خویشتن واقعی او نیز پُرآوازه‌تر است؛ از این رو جای

شگفتی نیست که کوشش‌های قابل توجهی برای تمییز و تبیین «افکار واقعی» سوسور صرف می‌شود.

مضمون اصلی کتاب دروس این است که نظام‌مندی زبان منحصر به زیرشاخه مشخصی است که می‌توان آن را از کلیت گفتار منتزع نمود. سوسور این زیرشاخه را «جوهر زبان» نامید. و آن را در مقابل «گفتار» یا «سخن» قرار داد. جوهر زبان نشانگر نظام مجردی از روابط ساختاری ذاتی زبان است، روابطی که بین تمام افراد یک جامعه گفتاری مشترک است. در سوی دیگر، «گفتار» نشانگر کنش فردی تکلم است، که هرگز دقیقاً به طور یکسان دوبار تکرار نمی‌شود. سوسور زبان را با سمفونی مقایسه می‌نمود. «جوهر زبان» نمایانگر قطعه موسیقی ثابت و تغییرناپذیر و «گفتار» نمایانگر اجرای واقعی آن قطعه موسیقی است که هرگز مشابه سایر اجراهای همان قطعه موسیقی نخواهد بود. نظر به اینکه از دیدگاه سوسوری، «جوهر زبان» متشکل از نظام ساختاری منسجمی است، هر نوع رویکردی به زبان که اختصاص به تبیین شیوه کارکرد درونی این نظام داشته باشد به مرور زمان به عنوان «زبان‌شناسی ساختاری» یا صرفاً «ساختگرایی» شناخته شده است.

گونه‌های مختلف زبان‌شناسی ساختاری، زبان مورد بررسی را فی‌نفسه به عنوان موضوع تحقیق مجزا مورد مذاقه قرار می‌دهند. در نتیجه، اصول حاکم بر «زبان» با پویایی ذاتی خود به منصه ظهور می‌رسد؛ این اصول به هیچ وجه بازتاب اصول توسعه یافته در سایر حوزه‌های پژوهشی از قبیل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فیزیولوژی و مانند آن نیست. از این دیدگاه، دستاورد تجزیه و تحلیل - یعنی دستور زبان - پدیده مستقلی است و بدین ترتیب زبان‌شناسی ساختارگر نیز رشته علمی مستقلی است. [۱]

الگوهای «زبان» نوعاً از سه بخش تشکیل شده است: «واج‌شناسی» که مربوط به اصول ترکیب اصوات است؛ «تکواژشناسی» که اصول مربوط به واژه‌سازی در حوزه آن می‌گنجد؛ و «نحو» که روابط بین کلمات و ساختارهای بزرگتر زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد. به بررسی چند مثال ملموس

می‌پردازیم: در زبان انگلیسی، آوای «p» وقتی که در ابتدای واژه‌ای به کار برده شود پیوسته توأم با دمی‌دگی (صدای پُفِ نَفَس) خواهد بود، حال آنکه اگر آوای «p» پس از آوای «s» قرار گیرد هیچ نوع دمی‌دگی صورت نخواهد گرفت (واژه‌های spin و pin یا pool و spool و غیره را با یکدیگر مقایسه کنید). تعمیم اصولی از این دست از طریق دانش واج‌شناسی ارائه می‌شود، یعنی حوزه‌ای که در آن اصواتی که «واج» (طبقه آوایی) «p» را تشکیل داده‌اند همراه با جایگاه احتمالی آنها در کلمه، به صورت فهرست ضبط شده‌است. نمونه تعمیم، «تکواژشناختی» درباره زبان انگلیسی فی‌المثل چنین خواهد بود که پیشوند -un- و پسوند -able- هر دو واحدهای تشکیل‌دهنده واژه یا «تکواژ»ند. برای مثال کلمه unbreakable در تحلیل ساختاری از سه تکواژ -un-، -break- و -able- تشکیل شده‌است. نحو زبان انگلیسی در دستور زبان ساختاری، دست‌کم شامل اطلاعاتی درباره مقوله دستوری («اجزای کلام») است که کلمات به آنها تعلق دارند. به عنوان مثال، نحو زبان انگلیسی واژه‌های can، will، may را به مقوله‌ای به نام «افعال وجهی کمکی» منسوب خواهد نمود که از مقوله فعل که شامل واژه‌های eat، know، run و غیره می‌شود، متمایز است زیرا مقوله اول برخلاف مقوله دوم هیچ‌گاه پایانه تصریفی نمی‌گیرد. اما چهارچوب‌های مختلف ساختارگرا، در مورد اینکه «جوهر زبان» شامل چه مقدار نحو می‌شود، اختلاف نظر دارند. لکن گفتنی است که تقریباً تمام انواع دستورهای ساختارگرا، اطلاعات مسجلی از آن دست که در بالا توصیف شد را به جوهر زبان نسبت داده‌اند. اما تعداد کمتری نیز کوشیده‌اند تا به دسته‌بندی توالی‌های واژه‌ها در گروه‌های بزرگتر دست یازند (مثلاً چگونه می‌توان تعیین کرد که مبنای تقسیم جمله the old man came to town بین واژه‌های man و came است و نه واژه‌های old و man؟ همچنین تعداد باز هم کمتری رویکرد ساختاری را برای بررسی تشابهات و اختلافات میان جملات برگزیده‌اند (به عنوان مثال با مشخص نمودن دقیق تفاوت‌های ساختاری بین جمله معلوم متعدی John threw the ball و

برگردان مجهول آن (The ball was thrown by John). اغلب ساختگرایان (دست کم تا این اواخر) بر این باور بوده‌اند که این دو نوع از پدیده‌های نحوی، آن قدر غیر نظام‌مند و استثنایی بوده‌اند که مناسب رویکرد ساختاری در چهارچوب «جوهر زبان» نیستند.

توصیف ساختاری هر زبان نوعاً به صورت فهرستی از واج‌ها، تکواژها و مقولات نحوی زبان مورد بررسی همراه با اطلاعاتی درباره‌ی جایگاه‌های این عناصر در جملات خواهد بود. هدف چنین طبقه‌بندی از «جوهر زبان» به روشنی در کتاب دروس بیان شده است:

از دیدگاه عملی، شروع کار با واحدها برای تعیین چیستی و توضیح گوناگونی آنها از طریق طبقه‌بندی، جالب خواهد بود... سپس بایستی اقدام به طبقه‌بندی واحدهای فرعی تر و آنگاه واحدهای بزرگتر نمود، الخ. بدین ترتیب «زبان‌شناسی هم‌زمانی» با تعیین عناصری که به آنها می‌پردازد نقش خود را به نحو کامل ایفا خواهد نمود، زیرا تمام پدیده‌های هم‌زمانی را به اصل بنیادین خود مرتبط خواهد کرد. [۲]

این اندیشه که، زبان احتمالاً شامل مجموعه‌ای از واحدهای ناپیوسته قابل تجزیه است که با یکدیگر روابط متقابل نظام‌مند دارند، ذهن زبان‌شناسان دنیا را به خود جلب نمود. اگرچه گزارش‌های هم‌زمانی پیشین درباره‌ی زبان، اغلب درباره‌ی فرایندهای دستوری متعدد درباره‌ی زبان مورد بررسی به اندازه‌ی کافی روشن‌گر بوده‌اند، لکن هرگز با زبان به عنوان مجموعه‌ای متشکل از یک نظام منسجم برخورد نشده بود. دستاورد زبان‌شناسی ساختاری برای رشته زبان‌شناسی، ارائه‌ی یک برنامه پژوهشی غنی بود که هدف آن مشخص نمودن دقیق ماهیت چنین نظام‌هایی بود.

در اواخر دهه ۱۹۳۰ زبان‌شناسی ساختاری در مراکز گوناگون دانشگاهی غرب - به ویژه در پراگ، کپنهاگ، پاریس، ژنو، لندن، شیکاگو و نیویورک - در حال رشد و شکوفایی بود. فعال‌ترین و موفق‌ترین این مراکز پراگ بود.

واج‌شناسی ساختگرا در پراگ برترین پله‌های کمال را پیمود؛ به تعبیری، مکتب پراگ راه‌گشا بود؛ یکی از شخصیت‌های برجسته این مکتب، یعنی رومن یاکوبسون، نقش عمده‌ای در جنبش صورت‌گرایی پیش از انقلاب روسیه ایفا کرده بود. صورت‌گرایی روسی، که از بررسی مستقل آثار هنری و ادبی بدون توجه به بافت اجتماعی جانبداری می‌نمود، یاکوبسون را در اعتقاد به این‌که زبان را نیز می‌توان به عنوان پدیده‌ای ساختاری و به طور مستقل مورد بررسی قرار داد، یاری نمود.

در دهه ۱۹۴۰ اهمیت پیشرفت‌های حاصل در زبان‌شناسی ساختاری، حتی در مجامع غیر زبان‌شناسی نیز نمود پیدا کرد. بسیاری چنین استدلال می‌کردند که وقتی یکی از شاخه‌های علوم انسانی بتواند موفق به کشف واحدهای بنیادی غیرقابل تغییری گردد، چرا سایر رشته‌ها نتوانند در این کار موفق شوند؟ شاید تمام حوزه‌های تجارب بشری با نظم و منطقی همانند و به گونه‌ای مشابه سازمان‌یافته باشد. در برخی از رشته‌های علوم انسانی دانشوران در حوزه کار خود جستجو برای یافتن همانندی‌های «جوهر زبان» و «گفتار» را آغاز کردند.

در امریکا تأثیر زبان‌شناسی ساختاری در وهله اول و بیشتر از سایر حوزه‌ها در مردم‌شناسی احساس شد. سئوال ای. ال. کروبر مبنی بر این‌که «معادل فرهنگی واج چیست؟» منجر به این شد که یک دهه از تحقیقات مردم‌شناختی وقف این شود که قیاس زبان‌شناختی را با اصرار به کار گیرد و آن را به حد افراط خود برساند. در اواخر دهه ۱۹۵۰ کلاید کلاک‌هون توانست ادعا کند که «جنبه‌های متمایز نگرش مردم‌شناختی عمدتاً از این حقیقت ناشی می‌شود که از بین تمام دانشمندان رفتارگرا، تنها مردم‌شناسان فرهنگی با پیشرفت‌های چشم‌گیر زبان‌شناسی ساختاری در نسل گذشته تماس مداوم داشته‌اند.» [۴] نفوذ زبان‌شناسی ساختاری در ایالات متحده، به‌زودی سایر حوزه‌های پژوهش، از روان‌شناسی اجتماعی گرفته تا تجزیه و تحلیل زبان‌اعلامیه‌های سیاسی و نقد ادبی را دربرگرفت. [۵]

مفاهیم بنیادین زبان‌شناسی ساختاری، در محافل دانشوری در اروپا به‌ویژه در فرانسه پیامدهای شگرفی داشت. در طول جنگ جهانی دوم، رومن یاکوبسون و مردم‌شناس فرانسوی کلود لوی استروس در نیویورک در تبعید به سر می‌بردند؛ اولی در «دانشگاه در تبعید» فرانسوی، مدرسه آزاد تحصیلات عالی، و دومی در مرکز جدید پژوهش‌های اجتماعی تدریس می‌کردند. مباحثات این دو دانشمند منجر به این شد که لوی استروس نظریه‌های مردم‌شناسی ساختاری را تنظیم نماید. این کار رویکردی در تجزیه و تحلیل فرهنگ بود و لوی استروس همیشه خود را مدیون یاکوبسون و سوسور می‌دانست. لوی استروس در واقع موفقیت زبان‌شناسان در کشف واج‌ها و تکواژهای الگودار را با انقلاب نیوتونی در علم فیزیک مقایسه می‌نمود. [۶] کارهای لوی استروس در دهه ۱۹۶۰ منجر به پیدایش جنبش روشنفکرانه بزرگی در فرانسه شد که نمایندگان آن در حوزه‌های مختلف علوم عبارت بودند از: رولان بارت در ادبیات، میشل فوکو در تاریخ، ژاک لاکان در روان‌کاوی و لویی آلتوسه در مارکسیسم.

جالب توجه این‌که گرایش‌های فکری زاییده از زبان‌شناسی ساختاری در دوران پس از جنگ جهانی دوم در اروپا در مقایسه با خود رشته زبان‌شناسی از موفقیت بیشتری برخوردار بوده‌اند. زبان‌شناسی ساختاری علی‌رغم ریشه‌دار بودنش در اروپا، در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ شتاب خود را در این قاره از دست داد. ساختگرایان اروپایی به‌استثنای ساختگرایان چک و اسلواکی به‌طور کلی نه تنها قادر به توسعه و گسترش استقلال سازمانی خود در محافل دانشگاهی نشدند بلکه به هم‌دلی شغلی، که لازمه موفقیت هر جنبشی است، نیز دست نیافتند. مضافاً این‌که، تمام آنچه که مکتب پراگ در چک و اسلواکی ساخته بود، به سرعت در جنگ نابود شد و منجر به تبعید بسیاری از برجسته‌ترین شخصیت‌ها از جمله یاکوبسون گردید و رژیم پس از جنگ نیز به‌طور رسمی به فعالیت‌های این مکتب خاتمه داد. مخالفت سیاسی با زبان‌شناسی ساختاری چنان زیاد بود که مانع پاگرفتن

این مکتب در دیگر کشورها نیز گردید. آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی هر دو، مکتب ساختاری را به لحاظ عدم انطباق با ایدئولوژی دولت به طور رسمی محکوم کردند. صفحات نشریات زبان‌شناختی آلمان در دوران نازی مشحون بود از توصیفات روشنی دربارهٔ این‌که چگونه روح آلمانی در زبان پراقتدار مردم جلوه می‌کند. در ایتالیا نیز در این دوران اغلب گزارش‌های مربوط به زبان، شامل آمیزه‌ای خاص از زیبایی‌شناسی و حس ملت‌پرستی می‌شد، که معمولاً هم‌زمان با مساعی دانشوران برای شناسایی مختصه‌های یک زبان خاص، با ویژگی‌های فرضی معنوی گویشوران آن زبان و نشان‌دادن برتری زبان ایتالیایی به عنوان وسیلهٔ بیان خلاقانه، صورت می‌گرفت. حمایت دولت از چنین رویکردی نسبت به مسائل زبان‌شناختی طبعاً با مخالفت رسمی با زبان‌شناسی ساختاری توأم بود. در واقع، به‌طور عملی هیچ نوع کاری بر مبنای زبان‌شناسی ساختاری در آلمان و ایتالیای این دوره صورت نگرفت. در این دو کشور ساختگرایی به لحاظ تجزیه و تحلیل زبان بدون ارزش‌گذاری، و نیز توجه یکسان به تمام زبان‌ها صرف‌نظر از نژاد یا سطح فرهنگی گویشوران آنها، به منزلهٔ تکفیر ایدئولوژی رسمی به‌شمار می‌آمد.

در همان زمانی که زبان‌شناسی ساختاری به‌خاطر داشتن دیدگاه مساوات‌خواهی در آلمان و ایتالیا محکوم شد، در اتحاد جماهیر شوروی پیش از دههٔ ۱۹۵۰ نیز این مکتب زبان‌شناسی به عنوان دستاورد ایدئولوژی بورژوازی غیرقانونی اعلام شده بود. دیدگاه رسمی در آن کشور چنین استدلال می‌کرد که چون به‌جای روابط ملموس طبقاتی، روابط ساختاری انتزاعی اساس زبان‌شناسی ساختاری را تشکیل می‌دهد، ضرورتاً محتوای آن نیز ارتجاعی خواهد بود. در دوران اخیر نیز طرفداران برخی از گرایش‌های فکری از قبیل مارکسیسم و پدیدارشناسی، که مدت زمان زیادی در اروپای غربی مورد پسند عامه بودند، با شدت — و در اغلب موارد موفقیت‌آمیز — با دیدگاه ساختاری زبان به مبارزه پرداختند. حتی در فرانسه، درست هنگامی که نهضت فکری ساختگرایی در اوج خود قرار داشت، زبان‌شناسی

ساختاری در مقایسه با سی سال پیش از آن، نفوذ زیادی نداشت و زبان‌شناسی ساختاری همچنان حرکتی بی‌اهمیت بی‌شمار می‌آمد، به‌استثنای چند مؤسسه معدود و دانشگاه سوربن، که در آنجا آندره مارتینه برنامه ساختاری برجسته‌ای را طراحی کرد. آدام شاف مارکسیست لهستانی که به‌خاطر اثرش در معناشناسی اشتها پیدا کرده است می‌گوید:

گونه‌های متعددی از ساختگرایی در فرانسه پیدا شده‌اند و رشد و گسترش می‌یابند، در حالی که زبان‌شناسی ساختاری واقعی کوچک‌ترین بازتابی در نوشته‌های مربوط به این زمینه ندارد و احتمالاً از تمام آن گونه‌ها نیز ناشناخته‌تر است. [۷]

درواقع، تنها در ایالات متحده و بریتانیا بود که زبان‌شناسی ساختاری در طی جنگ جهانی دوم و دوران پس از آن اعتبار لازم را کسب نمود. گرچه تا اواخر دهه ۱۹۵۰ تعداد گروه‌های آموزشی زبان‌شناسی مستقل، انگشت‌شمار بود، لکن وجود و اعتبار آنها چنان قابل توجه بود که به کسانی که به زبان‌شناسی مستقل گرایش داشتند امکان داد تا از توسعه دانشگاه‌ها در دهه بعد، بهره‌برداری کنند. اغلب گروه‌های آموزشی که پس از آن دوران دایر شدند از همان ابتدا توسط زبان‌شناسان مستقل اداره می‌شدند.

موفقیت زبان‌شناسان ساختاری در امریکا مدیون سه عامل بود. [۸] اول این‌که، ایشان موفق به یافتن مسأله‌ای کاملاً ملموس شدند که آنها را از بیشتر پژوهندگان زبان متمایز ساخت و توانستند حول این محور متحد گردند. دوم این‌که در زمان و مکانی که علم در اوج اعتبار خود قرار داشت، آنها توانستند خود را به عنوان تنها کسانی مطرح کنند که رویکردی «علمی» به زبان دارند و سوم این‌که آنها موفق شدند حمایت علاقه‌مندان قدرتمند و ثروتمند را برای حمایت مالی و سازمانی به دست آورند.

محور اتحاد زبان‌شناسان ساختاری امریکایی را، به‌خاطر نبود اصطلاح بهتر، می‌توان «برابری طلبی» نامید. جوهره این اصل برای زبان‌شناسی این است

که به تعبیری بنیادین، کالبد تمام زبان‌های دنیا یکی است. این نکته به تعبیر ساخت‌گرایانه به این معناست که با استفاده از روشی یکسان تمام زبان‌ها و گویش‌های جهان را می‌توان تحلیل کرد و زبان و گویشی وجود ندارد که نتوان ویژگی‌های آن را به طور رضایت‌مند در قالب یک نظام ساختاری مستقل توصیف نمود. مضافاً اینکه، گرچه مفهوم برابری منکر احتمال وجود تفاوت‌های چشمگیر در نظام‌های زبان‌ها نیست، لکن احتمال وجود هرگونه همبستگی بین پیچیدگی نظام زبانی با پیشرفت فرهنگی گویشوران آن زبان را مردود می‌شمارد. در واقع، زبان‌شناسی ساختاری به‌طور کلی فکر احتمال مطابقت و مقایسهٔ ثمربخش دستور زبان‌های گوناگون را برحسب پیچیدگی نسبی آنها مردود شمرده است.

اولین طرفدار پر و پا قرص برابری در زبان‌شناسی، فرانتس بوآس بود که اولین بخش مشهورترین اثرش یعنی کتاب راهنمای زبان‌های سرخپوستان آمریکایی در سال ۱۹۱۱ منتشر شد. بیشتر مردم‌شناسان، همانند زبان‌شناسان آمریکایی، می‌توانند تبار فکری خود را تا بوآس دنبال کنند. بوآس با این ادعاها که اصوات زبان‌های غیراروپایی مبهم و متغیرند و بنابراین غیرقابل توصیفند و یا این ادعا که بحث دربارهٔ مفاهیم انتزاعی از طریق ساختار دستوری این زبان‌ها غیرممکن است، شدیداً مبارزه می‌کرد. بوآس ماهیت آشکار ایدئولوژیکی این افکار را فاش ساخت و با زحمات زیاد نشان داد که انسجام دستوری زبان‌های غیراروپایی از هر لحاظ به‌همان اندازهٔ زبان‌های اروپایی تکامل یافته است.

تبلیغ برای برابری زبان‌شناختی تمام زبان‌ها و گویش‌ها، به‌صورت نشان ویژهٔ نوشته‌های دانشورانه و عامه‌پسند زبان‌شناختی در ایالات متحده در آمد. ادوارد ساپیر، یکی از شاگردان بوآس، این احساس را در کتاب کلاسیک خود به نام زبان چنین بیان می‌کند: «وقتی زبان به حوزهٔ زبان‌شناختی وارد می‌شود، بین افلاطون و خوک چران مقدونی و یا کنفوسیوس و آدم‌خوار وحشی آسام، تفاوتی وجود ندارد.» [۹]. حتی تا امروز هم کتاب‌های درسی

مقدماتی در این زمینه بر این موضوع تأکید می‌ورزند. بدین ترتیب کتاب درآمدی بر زبان نوشته فرامکین و رادمَن، دانشجوی مبتدی را مطلع می‌سازد که:

اگرچه قواعد دستور زبان شما با قواعد دستور زبان دیگران متفاوت است، لکن امکان وجود هیچ نوع خطایی در دستور زبان شما وجود ندارد. دلیل این امر آن است که به زعم زبان‌شناسان هیچ زبان یا گونهٔ زبانی (که گویش نامیده می‌شود) به مفهوم زبان‌شناختی از زبان‌ها یا گونه‌های دیگر برتر نیست. دستورزبان‌ها در تمام زبان‌ها کمابیش از پیچیدگی و منطق یکسانی برخوردارند و توانایی تولید مجموعهٔ جملات نامحدودی را برای بیان اهداف گویشوران آن دارند. اگر زبان یا گویشی توانایی بیان نکته‌ای را داشته باشد، بدون تردید همان نکته را می‌توان به زبان‌ها یا گویش‌های دیگر نیز بیان نمود. البته احتمالاً شما از امکانات و واژه‌های مختلفی برای بیان منظور خود استفاده می‌کنید، لکن حتماً می‌توان همان منظور را به بقیهٔ زبان‌ها بیان نمود. نظر به این‌که دستور زبان مشخص‌کنندهٔ ماهیت زبان است، از این رو هیچ دستور زبانی را نمی‌توان بر دیگر دستورها مرجح دانست مگر به دلایل غیرزبانی. [۱۰]

ساختگرایان امریکایی از همان ابتدا مفهوم «برابری طلبی» را به منزلهٔ شعاری برگزیدند تا بتوانند بر محور آن هویت حرفه‌ای خود را نمایان سازند. لئونارد بلومفیلد که به همراهی سایر، زبان‌شناسی ساختاری امریکایی را پایه‌ریزی نمود، معتقد بود مفهوم برابری طلبی یکی از انگیزه‌های تصمیم ایجاد انجمن زبان‌شناسی امریکا در سال ۱۹۲۴ بود. بلومفیلد امیدوار بود که چنین انجمنی مقاومت در برابر نظریهٔ یکسانی زبان‌های اقوام کاملاً متمدن با زبان‌های اقوام «وحشی» یعنی نظریه‌ای را که به نظر افراد عادی «مغایر با عقل سلیم» است، خنثی خواهد نمود. [۱۱]

اصل برابرطلبی که از چنین اهمیت ویژه‌ای در زبان‌شناسی امریکایی برخوردار بود، نقش حائز اهمیتی را در توسعه و رشد زبان‌شناسی ساختاری در اروپا ایفا ننمود.^۱ اروپایی‌ها گرچه به‌طور کلی اصل برابرطلبی را قبول داشتند لکن هرگز آن را به شعاری که حول محور آن خود را به لحاظ حرفه‌ای متمایز سازند تبدیل نکردند. درواقع تعدادی از زبان‌شناسان اروپایی با این اصل برخورد خصمانه داشتند. در سال ۱۹۴۸ زبان‌شناس تطبیقی هلندی بنام جی. گوندا، اظهار عقیده کرد که روش تطبیقی را نمی‌توان در بررسی زبان‌های «بدوی» از قبیل خانواده‌ی زبان‌های اندونزیایی به‌کار گرفت. این اظهارنظر بلافاصله با حمله‌ی شدید جورج تریگر زبان‌شناس ساختگرایی امریکایی مواجه شد. تریگر گفت: «[اظهارنظر گوندا] اگر نژادپرستی قوم‌مدارانه محض نباشد بدون تردید تبلیغ نومیدی است». [۱۲] و در این اواخر یعنی در سال ۱۹۶۴ هم برتیل مالمبرگ زبان‌شناس ساختگرایی سوئدی گفت که اصول ساختگرایی را بایستی به طرق مختلف در مورد زبان‌های ادبی و غیرادبی به‌کار گرفت. [۱۳]

ساختگرایان امریکایی تا زمانی که در محدوده‌ی زبان‌های قبایل دورافتاده فعالیت می‌کردند، موجب رنجش همکاران خود در گروه‌های آموزشی زبان‌های کلاسیک و نوین نشده بودند، در همین حال در سال‌های بین دو جنگ جهانی همه‌ی زبان‌شناسان در این گروه‌ها استقرار یافتند. لکن به محض این‌که آنها برای اعلام برابری زبانی تمام گویش‌های انگلیسی و سایر زبان‌های ادبی، بدون توجه به «غیرمعیار» بودن آنها، جهاد خود را آغاز نمودند، اوضاع شکل دیگری یافت. این دیدگاه برابرطلبی، با سنت دیرپای در علوم انسانی در تعارض آشکار بود. طبق سنت، ارزش یک زبان به تناسب آثار ادبی آن زبان است. برخی از زبان‌شناسان این برهه‌ی زمانی، درباره‌ی مشکلاتی که در

۱. اگرچه این اصل در پیدایش و رشد سایر گونه‌های ساختگرایی اروپایی نقش ویژه‌ای ایفا نمود (به عنوان مثال، چالش لوی استروس از قوم‌پرستی در مردم‌شناسی).

گروه‌های آموزشی ادبیات با آنها دست به گریبان بودند، مطالبی را اظهار داشته‌اند.

به عنوان مثال طبق اظهار ادگار استر تیونت، تعداد گردهمایی‌های تابستانی سالانه‌ای که با حمایت انجمن زبان‌شناسی امریکا تشکیل می‌شد، رو به افزایش نهاد؛ زیرا اغلب زبان‌شناسان متوجه این نکته شده بودند که در گروه‌های آموزشی مشغول به کار هستند که اعضای آنها «درک و هم‌دلی چندان با زبان‌شناسان ندارند و زبان‌شناسان برای از دست ندادن کار خود ناگزیرند رضایت آنها را جلب نمایند.» [۱۴] زبان‌شناس دیگری که از دهه ۱۹۳۰ به این سو فعالیت داشته‌است، معتقد است که: «گرچه تعداد اندکی از گروه‌های آموزشی زبان و ادبیات از زبان‌شناسان استقبال نمودند، لکن اغلب آنها حالت خصمانه آشتی‌ناپذیری داشتند.» [۱۵] جو حاکم به گونه‌ای بود که زیگ هریس، که احتمالاً برجسته‌ترین زبان‌شناس امریکایی پس از ساپیر و بلومفیلد بود، توانست در گروه آموزشی زبان‌های شرقی دانشگاه پنسیلوانیا، که خود در آنجا اشتغال داشت، به تدریس زبان‌شناسی بپردازد. هریس مجبور شد که این کار را در گروه‌های آموزشی مردم‌شناسی، «تحت پوشش بررسی زبان‌های غیرمکتوب» انجام دهد. [۱۶]

کوشش برای آشنانمودن عامه مردم با نظریه برابری زبانی نیز با مقاومت مشابهی مواجه شد. زبان‌شناسان ساختگرا به خاطر تمایلات برابری و در پی آن به خاطر پرهیز از تحقیر گونه‌های غیرمعیار انگلیسی و مخالفت‌های بعدی با دستور زبان تجویزی، به عنوان خراب‌کارانی تلقی شدند که هدف خرابکاری ایشان به طور کلی زبان و معیارها و ارزش‌های فرهنگی است. رابرت هال، زبان‌شناس ساختگرای امریکایی حتی در این اواخر یعنی سال ۱۹۵۰ مجبور شد کتابی را که در آن به دفاع یکسان از ارزش‌های زبانی تمام گویش‌های معیار و غیرمعیار پرداخته بود، با هزینه شخصی خود منتشر نماید؛ هیچ ناشری میل به همکاری با این موضع‌گیری نداشت. انتشارات دابل دی، ده سال پس از آنکه کتاب مذکور بازار فروشی را به دست آورد و

ضمناً هال نیز عنوان جنجال‌برانگیز کتاب یعنی سربه‌سر زبان نگذار را به عنوان معمولی زبان‌شناسی و زبان شما تغییر داد، انتشار مجدد آن را پذیرفت. انجمن زبان‌شناسی آمریکا در سال ۱۹۶۴ به کمیسیون ملی علوم انسانی گزارش داد که پیشرفت‌های جدید در علم زبان‌شناسی در عمل بر عامه مردم «هیچ‌گونه تأثیری» نگذاشته است و «بخش قابل توجهی از افراد معمولی که حتی دارای تحصیلات بسیار بالایی هم هستند زبان‌شناسی را دشمن بزرگ بالقوه‌ای برای تمام چیزهایی می‌دانند که برایشان ارزشمند است.» [۱۷] بدین ترتیب زبان‌شناسی ساختاری از جهات مختلف مورد حمله قرار گرفت. مثلاً ژاک بارژن مورخ، زبان‌شناسان نوین را متهم می‌کرد که «مسئولیت خطیر... وضع موجود زبان در مراکز فرهنگی» بر عهده آنهاست. [۱۸] گزارش‌های مستند اخیر در مورد افت تحصیلی دانش‌آموزان آمریکایی خصوصاً با زبان‌شناسی را تشدید نموده است. نویسندگان سرمقاله‌های نشریات نیز، زبان‌شناسان حرفه‌ای را به دلیل اعتقاد به آزادی «سهل‌انگاری» زیاد یک عامل اصلی در افت تحصیلی می‌دانند.

زبان‌شناسان ساختگرا در واقع شخصاً خود را در مظان اتهام قرار دادند. وفاداری ایشان به نظریه برابرطلبی منجر به این شده است که خود را از دستور زبان تجویزی، یعنی، اعتقاد به این که صورت‌های «درست» گفتار بایستی تجویز شود، کنار بکشند. زبان‌شناسان آمریکایی، برخلاف همکاران اروپایی خود فکر می‌کردند. زبان‌شناسان اروپایی نه تنها با دستور زبان تجویزی مخالفت نکردند، بلکه تا آنجا پیش رفتند که خود را در خدمت آکادمی‌ها و کمیسیون‌هایی که در کشورهای اروپایی برای «تنظیم» زبان‌های ملی تاسیس شد، قرار دادند، در حالی که زبان‌شناسان آمریکایی پیوسته از این که نقش ایشان انجام وظیفه به عنوان دستوریان تجویزی باشد، سر باز می‌زده‌اند و با مهارت، مبنا و اساس بی‌پایه و سیاست‌زده چنین تجویزهایی را برملا ساخته‌اند.

دستور زبان تجویزی تاریخی جالب توجهی دارد. همان گونه که جثوفری

نانبرگ زبان‌شناس نشان داده‌است این نوع دستور زبان که در قرن هجده پا گرفت، کاملاً بر تفکر کلاسیک آزادمنشانه مبتنی است:

از این رو، آیین نوین کاربرد درست زبان از همان لحظهٔ تشکیل با آرمان‌های آزادمنشانه مرتبط بود، آرمان‌هایی که بر این نکته تأکید داشتند که ارزش‌های زبانی را افراد تحصیل کرده و دارای عقل سلیم، بدون توجه به نژاد و موقعیت اجتماعی، ضمن بحث آزاد به خوبی تعیین می‌نمایند. این ارتباط تا نیمهٔ اول قرن حاضر کماکان ادامه داشت. چنانکه افرادی از قبیل اورول، آودن و لیونل تریلینگ به دفاع از ارزش‌های سنتی زبانی ادامه دادند. تنها در این اواخر که اصول این نوع دستور زبان به منزلهٔ دستگاهی غیرقابل انعطاف تلقی شده‌است، محافظه‌کاران پرچمدار آن شده‌اند. [۱۹]

نانبرگ تبدیل دستور زبان تجویزی به مانع محافظه‌کاری را، به پیدایش آموزش و پرورش همگانی و فروپاشی نخبگان متجانس اجتماعی نسبت می‌دهد که تا جنگ جهانی اول بر آداب و رسوم اخلاقی و فرهنگ حاکم بودند:

در مورد زبان‌آموزانی که خاستگاهشان طبقهٔ کارگر و در این اواخر اعضای اقلیت‌های قومی-نژادی است، تسلط بر «انگلیسی صحیح» متضمن یادگیری مواردی بیش از قواعد مربوط به مطابقت ضمائر با مرجع و قواعد دیگری از این دست است. این زبان‌آموزان بایستی بر عادات زبانی طبقهٔ متوسط، که پیوسته دستوریان سنتی آن را مسلم فرض می‌کردند، تسلط پیدا کنند. البته آن عادات، برخلاف قواعد سنتی، هیچ نوع توجیه منطقی ندارند... از این رو معلمان مدارس ناگزیر شدند وقت بیشتری برای تدریس قواعد کاربرد زبان صرف نمایند که هیچ مبنایی در برنامهٔ منطقی دستور زبان سنتی نداشت، بلکه صرفاً بر تمایزات تبعیض‌آمیز طبقاتی و نژادی مبتنی بود. [۲۰]

گفتنی است که این مسأله به طبقه اجتماعی و نژاد محدود نمی‌شود. به عنوان مثال به اظهار نظر جان سایمون منتقد نمایشنامه و دستورنویس عامه‌پسند توجه کنید که به نداشتن معلومات در زمینه علم زبان‌شناسی مباحثات می‌کند و جانبداری وی از «دستور زبان خوب» مواضع دست‌راستی وی را به سختی کتمان می‌کند. سایمون سفارش می‌کند: «اجازه ندهید که طرفداران متعصب جنبش برابری زبان، شما را متقاعد کنند که در زبان انگلیسی بایستی گفت "as he or she pleases" (هر طور که او بخواهد) [با ضمیر سوم شخص مفرد مذکر یا مونث]]، زیرا این جمله بسیار ناشایسته‌ای است و فقط به کار آرام کردن افراطیونی می‌آید که اصولاً شایستگی آرام شدن را ندارند.» [۲۲] سایمون ادعا می‌کند که انگلیسی سیاه‌پوستان، زبان «مخلوقات نادان، گمراه، یا صرفاً تنبلی است که در آنها ایجاد تمایز، کوششی بیهوده است.» تنها عاملی که ادعای سایمون را به یک نظریه نژادپرستانه کاملاً رسمی تبدیل نمی‌کند، این است که سایمون به طور روشن و بی‌پرده «نادانی» سیاه‌پوستان را به توارث زیست‌شناختی مرتبط نمی‌کند.

اما اگر زبان‌شناسان ساختگرا بر برابری گویش‌های غیرمعیار تأکید نموده‌اند، بدون تردید در ترغیب مردم به پذیرفتن هنجارهای تجویزی نیز اکراه نورزیده‌اند. رابرت هال در مورد این تمایز چنین می‌نویسد:

در اغلب موارد، صرفاً به خاطر این که موفقیت اجتماعی و اقتصادی مستلزم رعایت هنجارهایی است، احتمالاً متوجه نیاز به تغییر شیوه کاربرد زبان خواهیم شد؛ زیرا زبان یکی از مواردی است که به عنوان هنجار به کار گرفته می‌شود. در چنین موقعیتهایی، مقرون به صرفه خواهد بود که این تغییرات انجام شود، لکن این عمل بایستی پس از حصول اطمینان از پذیرش واقعی اجتماعی گفتار مورد نظر صورت گیرد... [۲۴]

جان کلام هال این است که: گویش‌های مختلف هر اندازه هم که از دیدگاه

نظری برابر باشند در عمل یکسان نیستند. اغلب ساختگرایان امریکایی در التجا به گویشوران گویش‌های غیرمعیار مبنی بر تقلید زبان معیار، با بقیه هم صدا بوده‌اند لکن به دلایل متفاوت. با وجود این، انسان متحیر می‌شود که آیا پیام دو پهلوی ایشان («گویش‌های غیرمعیار اشکالی ندارند، ولی...») مسبب تنفر همگانی نسبت به اعتقاد اصلی خود ایشان مبتنی بر تساوی گویش‌های گوناگون با زبان معیار از دیدگاه زبان‌شناختی نیست؟

علی‌رغم این که ساختگرایی امریکایی به خاطر دیدگاه برابری طلبی مورد نکوهش قرار گرفت اما این دیدگاه در درازمدت تأثیر مثبتی در رشد و توسعه این مکتب داشت. ساختگرایی امریکایی توانست با چنگ زدن به موضوعی که پیوسته افکار عمومی را جلب می‌نمود، موجودیت خود را مطرح کند و بتواند هم شاگردان جدید با استعدادی را تربیت کند و هم با موفقیت برای جلب حمایت به رقابت بپردازد. در محیط رقابتی دانشگاه‌های امریکایی، که موقعیت هر فرد غالباً بر چگونگی تبلیغ موفقیت آمیز نظرات وی بستگی دارد، زبان‌شناسان ساختگرا موفق به جلب توجه دانشگاهیان شدند.

دومین مشخصه زبان‌شناسی ساختگرایی امریکایی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ این بود که این رشته خود را به عنوان تنها گرایش «علمی» نسبت به زبان معرفی کرد. اهمیت این ادعا در موفقیت زبان‌شناسی ساختگرایی غیرقابل انکار است. در این دوران، داشتن پوشش «علمی» در ایالات متحده موجب تحسین و تمجید بود و اعتبار را تضمین می‌نمود و زبان‌شناسی ساختگرا نیز به منزله آن شاخه از علوم انسانی تلقی می‌شد که در دست‌یابی به نتایج قابل قیاس با علوم طبیعی، از تمام شاخه‌های دیگر موفق‌تر بوده است. چنانکه یکی از مفسران گفته است، زبان‌شناسی ساختگرایی امریکایی را «می‌توان به لحاظ روش با فیزیک میدانی، مکانیک کوانتوم، ریاضیات ناپیوسته و روان‌شناسی گشتالت مقایسه نمود.» [۲۵]

در این دوران لازمه تحقق مفهوم «علمی» در هر امری، کاملاً مبتنی بر تجربه‌گرایی بود. بسیاری از زبان‌شناسان برجسته ساختگرایی امریکایی

همانند سایر همکاران خود در فلسفه و علوم اجتماعی، خود را ملزم به گنجاندن فرضیات تجربه‌گرایانه در نظریه‌های خود می‌دانستند. لئونارد بلومفیلد امریکایی در این مورد پیشگام بود. او رساله‌کاملی را به توضیح رابطه تنگاتنگ فلسفه تجربه‌گرا، روان‌شناسی رفتارگرا و زبان‌شناسی ساختگرایی امریکایی اختصاص داد. [۲۶] آن عده از زبان‌شناسان ساختگرایی امریکایی که در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بیش از سایرین به برنامه‌های بلومفیلد وفادار بودند کوشیدند تا زبان‌شناسی ساختاری را بر مبنای اصول دقیق تجربه‌گرایی بازسازی کنند. هدف ایشان تدوین مجموعه‌ای از فرایندهای مکانیکی بود که به کمک آنها، بتوان واج‌ها، تکواژها و مقولات نحوی هر زبانی را، به مفهوم دقیق کلمه استخراج نمود، بدون آن که به مقولات مشاهده‌ناپذیر و شم زبانی خود زبان‌شناس درباره کیفیت انجام کار نیازی باشد.

بلومفیلد با گره زدن بخت و اقبال خود به «علم» اطمینان یافت که خود و پیروانش می‌توانند استقرار زبان‌شناسی ساختگرا در امریکا را بیمه کنند. افرادی از قبیل سایپر و شاگردانش، که در مقابل امواج تجربه‌گرایی مقاومت می‌ورزیدند، به‌طور فزاینده‌ای خود را در مباحثات مربوط به نظریه و روش‌شناسی زبان‌شناسی فاقد تأثیر یافتند.^۱

تا دهه ۱۹۵۰ پیروان بلومفیلد چنان موفقیتی کسب کرده بودند که افرادی که در ایالات متحده از دیدگاه زبان‌ها و ادبیات کلاسیک صرف به زبان می‌پرداختند، در کل دیگر «زبان‌شناس» به‌شمار نمی‌آمدند. این وضع هنوز هم در امریکا صادق است.

نگرش تجربه‌گرایانه ساختگرایان امریکایی به شیوه دیگری، یعنی

۱. جوهر تفاوت‌های فکری سایپر با بلومفیلد را در لقب اعطایی بلومفیلد به سایپر یعنی «رَجُل پزشکی» و طرز خطاب سایپر به بلومفیلد با عنوان «دانشجوی سال دوم روان‌شناسی» می‌توان به‌خوبی دریافت.

غیرمستقیم‌تر، نیز در موفقیت آنها دخیل بود. چون این نگرش، مانع می‌شد ساختگرایان دربارهٔ ماهیت زبان (یا رابطهٔ زبان و سایر پدیده‌ها) پرسش‌های بنیادی کلی مطرح نمایند، و در نتیجه این دسته از زبان‌شناسان مساعی خود را صرفاً مصروف تجزیه و تحلیل واجی و تکواژی نمایند. از این‌رو گروهی از «متخصصان» در امریکا ظهور کردند که تنها علائق حرفه‌ای ایشان در رشتهٔ زبان‌شناسی و شگردهای ویژهٔ آن خلاصه می‌شد.

پیامدهای عملی تجربه‌گرایی امریکایی در هیچ زمینه‌ای همانند بررسی حوزهٔ «معنا» به روشنی نمایان نبود. در نظر زبان‌شناسان اروپایی درک نقش زبان در انتقال معنا دارای اهمیت شایانی بود؛ از این رو ایشان توجه مبسوطی به نقش معنایی واحدهایی مبذول داشتند که در بررسی‌های ساختاری خود به آنها رسیده بودند. دل‌مشغولی زبان‌شناسان اروپایی به معنا بدین صورت بود که ایشان پیوسته به رشته‌هایی از قبیل فلسفه، روان‌شناسی یا نقد ادبی که آنها نیز به بررسی معنا مشغول بودند، نزدیک می‌شدند. عجیب اینکه، علایق میان‌رشته‌ای این زبان‌شناسان، تعهد ایشان به تبدیل زبان‌شناسی به رشته‌ای مستقل را تحت الشعاع قرار داد. از سوی دیگر برخی از زبان‌شناسان ساختگرایی امریکایی کوشش نمودند که به‌طور کلی بررسی معنا را از رشتهٔ زبان‌شناسی حذف نمایند. این عده حتی از برخورد با مفهومی که به کار بستن و تحدید آن مشکل می‌نمود ناراحت بودند. با وجود این، همین محدودیت دیدگاه، به ایشان کمک کرد تا حوزهٔ جداگانه‌ای را با حدود و ثغور مشخص، پی‌ریزی نمایند.

در نظر این نظریه‌پردازان ساختگرایی امریکایی که سخت طرفدار تجربه‌گرایی بودند، دانشوری زبان‌شناختی اروپایی بیشتر به مذهب اهل باطن شباهت داشت تا علم. رابرت هال این نکته را با احساسات شدیدی که نوعاً توسط همهٔ اعضای این گروه احساس می‌شد چنین ابراز می‌دارد:

فضای فکری امروزی اروپا در اساس تحت تأثیر نوعی ارتجاع خصمانه نسبت به علم عینی و رجعت به عقاید «فعالیت روحی» «اخلاقیت روح‌بشر» و داوری‌های مبتنی بر تعصبات اجتماعی

می‌باشد، صفاتی که دانشوری اروپایی از دیرینه اشرافی، دینی، عقل‌گرایی قرون وسطی و رنسانس به ارث برده‌است. این طرز نگرش ارتجاعی در نظریه‌پردازی‌های بسیاری از محققان نوین اروپائی دربارهٔ زبان یافت می‌شود؛ افرادی که تجزیه و تحلیل مطمئن اطلاعات ملموس را فدای افسانه‌های کاملاً تخیلی غیرملموس از قبیل «تفکر» و «روح» می‌نمایند که به زعم ایشان در زبان منعکس می‌گردد. در حال حاضر در بررسی‌های زبانی امریکایی پرسش اساسی این است که آیا بایستی اجازه داد که این نگرش غیرعلمی جلوگسترش بیشتر زبان‌شناسی و کمک آن به فهم ما از موضوعات مربوط به انسان، به‌ویژه در آموزش را بگیرد یا نه؟ [۲۸]

لئو اسپیتزر، اروپایی تبعیدی که در آن زمان در ایالات متحده تدریس می‌نمود، متقابلاً حال را متهم می‌کند به این که تمایل داشت یک «اف.بی.آی. دانشگاهی» برای نظارت بر نظرگاه‌هایی ایجاد کند که با نظرات متداول در امریکا سازگاری نداشت. [۲۹]

بدون تردید دلیل عمدهٔ خصومت امریکایی‌ها با زبان‌شناسی اروپایی در دوران پیش از جنگ جهانی دوم و در طول جنگ، مبتنی بر برداشت‌های متفاوت واقعی نسبت به ماهیت پژوهش‌های زبان‌شناختی بود. لکن نمی‌توان انکار نمود که رنجش‌های شخصی نیز به این احساس امریکایی‌ها دامن می‌زد. بسیاری از امریکایی‌ها احساس می‌کردند که علی‌رغم این که همهٔ شرایط لازم را دارند، اما بسیاری از مشاغل به پناهندگان اروپایی محول می‌شود. البته، علت خشم ایشان با توجه به رکود اقتصادی و بحران بیکاری به آسانی قابل درک است. رابرت هال یادآوری می‌کند که به دفعات شنیده‌بود که برجسته‌ترین نظریه‌پردازان امریکایی، انگار از روی تلافی، اظهار می‌داشتند: «به آن اروپایی‌ها نشان خواهیم داد که ما چیزی داریم که آنها حتی خوابش را هم ندیده‌اند.» [۳۰]

با وجود این، در اواخر دهه ۱۹۴۰ در نتیجه افزایش تماس علمی دو سوی آتلانتیک پس از جنگ جهانی دوم، هم در امریکا و هم در اروپا، آثار آشتی‌پدیدار شد. در سال ۱۹۵۱، به نقدی کاملاً مثبت از چارلز هاکت امریکایی بر کتاب آندره مارتینه برجسته‌ترین ساختگرای فرانسوی، برمی‌خوریم. مارتینه نیز به نوبه خود در نوشته‌هایش اظهار می‌کند که تفاوت‌های مربوط به اصطلاحات فنی مانع بنیادی درک امریکایی‌ها و اروپایی‌ها از کارهای یکدیگر بوده است. [۳۱]

سومین و احتمالاً مهم‌ترین دلیل برای موفقیت زبان‌شناسی ساختاری در ایالات متحده این بود که دولت امریکا از همان ابتدا حمایت از پژوهش‌های ساختگرایانه را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به نفع خود تشخیص داد. روابط ویژه حکومت و حرفه زبان‌شناسی که از آغاز جنگ جهانی دوم شروع شد چنان برای رشته زبان‌شناسی حائز اهمیت بود که گفته‌اند: «ساختگرایی امریکایی» در دوران پس از جنگ که از رهگذر تجارب حاصل از کار میدانی، شکل گرفت، نه به سمت مردم‌شناسی، بلکه به جانب درگیرهای بین‌المللی ایالات متحده حرکت کرد. [۳۲]

این رابطه در سال ۱۹۳۹ در نتیجه نظریه‌های پیشنهادی مورتمر گریوز آغاز شد. گریوز در آن زمان رئیس هیأت مدیره شورای انجمن‌های فرهیختگان امریکایی (ا.سی.ال.اس.) بود. این شورا یکی از مهم‌ترین سازمان‌های امریکایی اهداکننده کمک مالی به دانشگاهیان بود. گریوز به شدت تحت تأثیر نتایج حاصله از کار زبان‌شناسان ساختگرا در بررسی زبان‌های غیرمکتوب سرخپوستان امریکایی قرار گرفت و استدلال کرد که ایشان به موفقیت یکسانی در بررسی زبان‌هایی نایل خواهند شد که احتمالاً در تنازع جهانی، اهمیت استراتژیک پیدا خواهند کرد. به نظر وی این تنازع غیرقابل اجتناب بود. [۳۳] مضافاً این که ساختگرایان متقاعد شده بودند و نیز موفق شده بودند دیگران را متقاعد کنند که شیوه‌های تحلیل آنها مستقیماً در تهیه کتاب‌های دم‌دستی آموزش زبان و دستور زبان مورد نیاز نیروهای نظامی

امریکایی، قابل اجراست. در واقع آنها ادعا داشتند که یکی از مهم‌ترین مزیت‌های رویکرد ساختگرایی در زبان در مقایسه با سایر رویکردها، امکان کاربرد مستقیم آن در امور آموزشی است، آنها کار خود را «روش زبان‌شناختی آموزش زبان»، نامیدند؛ این روش چنین بود که تمرینات زیادی در الگوهای ساختاری به زبان‌آموزان داده می‌شد. این الگوها دستاورد بررسی‌هایی بود که از تجزیه و تحلیل‌های آنها حاصل شده بود.

نتیجه‌اشتهار زبان‌شناسان ساختگرایی امریکایی در توانایی «حلّ» مشکل تدریس زبان‌ها این بود که دولت امریکا در زمان نیاز به جای روی آوردن به دیگر رویکردهای زبان‌شناسی، به ساختگرایان متوسل شد.

شورای ا.سی.ال.اس. در سال ۱۹۴۱ به کمک ۱۰۰/۰۰۰ دلار اهدایی بنیاد راکفلر، برنامه زبان فشرده (آی.ال.پی.) را طراحی کرد و جی. میلتون کاون را، که در آن زمان خزانه‌دار انجمن زبان‌شناسی امریکا بود، به مدیریت آن برگزید. آی.ال.پی. در تابستان ۱۹۴۳، پنجاه و شش دوره درسی را به ۲۶ زبان در هجده دانشگاه امریکایی برای حدود هفتصد زبان‌آموز دایر کرد. زمانی که در پایان جنگ جهانی دوم دوره‌های آموزشی آی.ال.پی. برچیده شد تخمین زده می‌شد که تمام زبان‌شناسان آموزش دیده در ایالات متحده درگیر این برنامه بوده‌اند.^۱

مهارت سازماندهی گریوز در تهیه منابع مالی، استخدام و فراهم آوردن امکانات تحقیق برای زبان‌شناسان ایالات متحده، عامل مهمی در توسعه و گسترش این رشته بود و در موفقیت زبان‌شناسی ساختاری امریکایی، سهمی هم‌ردیف با کارهای بوآس، سایپر، بلومفیلد و ورف برای وی در نظر گرفتند. [۳۵]

۱. هایمز و فوت در اظهار نظر جالبی پیشنهاد می‌کنند که متمرکز شدن برجسته‌ترین شخصیت‌های زبان‌شناسی امریکایی در دوران جنگ در یک ساختمان - شماره ۱۶۵ برآدوی در شهر نیویورک - که مشغول تهیه مطالب برای آموزش زبان به ارتش ایالات متحده بودند، احتمالاً عمده‌ترین عامل مؤثر برای دو مشخصه بارز زبان‌شناسی ساختگرایی امریکایی این دوران، یعنی تجربه‌گرایی و بیگانه‌ترسی است. [۳۴]

تقریباً بلافاصله پس از ورود امریکا به جنگ، ارتش آن کشور از طریق شورای امریکایی «انجمن‌های فرهیختگان برای دریافت خدمات حرفه‌ای» به انجمن زبان‌شناسی روی آورد. [۳۶] نشریه اسپانیا در همان اوان ۱۹۴۲ اظهار نمود: «تقریباً تمام اداره‌های دولتی که به‌نحوی با مسائل زبان درگیر بودند برای دریافت مشاوره در مسائل زبانی مدام به [جی. میلتون کاون، مدیر آی. ال. پی.] مراجعه می‌نمایند، از جمله اداره خدمات استراتژیک، هیأت رفاه اقتصادی، وزارت دادگستری و همچنین اداره‌های متعدد ارتش نیروی دریایی و تفنگداران دریایی.» [۳۷]

چشم‌گیرترین محصول همکاری دولت با شورای آی. سی. ال. اس و انجمن آی. اس. ا. در دوران جنگ، تولید مطالب درسی «سودمند» بود؛ مانند کتاب‌های جیبی راهنمای یادگیری زبان به همراه صفحه‌های گرامافونی برای پنجاه و شش زبان و دوره‌های کامل خودآموزی در سی زبان. اما زبان‌شناسی نظری نیز از این بذل و بخشش بی‌حد و حصر یعنی اعانه‌های دولتی بی‌نصیب نماند. مارتین جوس در کتاب منتخبات زبان‌شناسی ساختاری امریکا می‌نویسد: «نظریه زبان‌شناختی امریکایی در فضای پرجنب و جوش تحقیقات زمان جنگ به مراتب بیشتر از پیش توسعه و گسترش یافت.» [۳۸] پس از لغو محدودیت‌های چاپ مطالب دانشجویی زمان جنگ، دستاوردهای رشد و گسترش زبان‌شناسی، چاپخانه‌ها را پُر کرد. دقیقاً یک‌سوم مقاله‌های کتاب منتخبات جوس که شامل مسائل ساخت‌گرایی امریکایی تا ۱۹۵۶ می‌شد، در طول سه سال پس از جنگ منتشر شد. دو اثر از بنیادی‌ترین دستاوردهای زبان‌شناسی امریکایی، کتاب راهنمای مختصر برای بررسی عملی زبان‌های خارجی نوشته بلومفیلد و کتاب خلاصه تحلیل زبان‌شناختی اثر بلاخ و تریگر در وهله اول توسط آی. ال. پی. منتشر و دوباره توسط «انستیتوی نیروهای مسلح ایالات متحده» منتشر گردید. گفتنی است که رابرت هال نیز انتشار نشریات بررسی‌هایی در زبان‌شناسی، واژه، و فقه‌اللغه رومیایی را به «تشدید فعالیت زبان‌شناسان در طول دوران جنگ» نسبت می‌دهد. [۳۹]

پس از اتمام جنگ، برنامه آموزش زبان مؤسسه خدمات خارجی (اف. ای. اس. آی.) وزارت امور خارجه، خلأ به وجود آمده در نتیجه اتمام آی. ال. پی و سایر برنامه‌های مرتبط به جنگ را پُر نمود. مبنای برنامه اف. ای. اس. آی. که در سال ۱۹۴۷ آغاز شد، تحقق بخشیدن به این نکته بود که «نقش جدیدی که ایالات متحده در امور بین‌المللی می‌بایست ایفا نماید، ایجاب می‌کند افرادی که تصدی روابط خارجی را عهده‌دار می‌شوند از توانایی بسیار بالایی برخوردار باشند.» [۴۰] در این برنامه هدف کلی زبانی و تخصص منطقه‌ای (که زبان‌شناسی نیز در چهارچوب این عنوان تدریس می‌شد) این بود که کارمند خدمات خارجی «بایستی درک کاملی از خارجی‌ها کسب نماید و برای کمک در اجرای سیاست ملی، راه‌های مؤثر ایجاد ارتباط با آنها را یاد گرفته باشد.» [۴۱] در این برنامه، دیپلمات آینده، کارمندان کادر ثابت، مدیر روابط خارجی ضمن ثبت نام برای دوره‌هایی از قبیل «طرز شکل دادن به افکار عمومی در کشورهای خارجی»، «توسعه اقتصادی کشورهای توسعه نیافته» و «نفت و خاورمیانه»، می‌توانست به آموزش نظریه زبان‌شناختی زیر نظر برخی از برجسته‌ترین زبان‌شناسان ساختگرای امریکایی بپردازد. نقش برنامه اف. ای. اس. آی. را در مورد زبان‌شناسی نباید کم‌اهمیت تلقی نمود؛ جان بی. کارول روان‌شناس آموزشی در بررسی مختصر حرفه زبان‌شناسی یادآوری نموده است که «مؤسسه زبان‌ها و زبان‌شناسی اف. ای. اس. آی.» برای حمایت از برنامه‌های تدریس زبان «به یکی از عمده‌ترین مراکز تحقیقات زبان‌شناختی در ایالات متحده تبدیل شد.» [۴۲]

جنگ سرد، انگیزه جدید و آشکار امپریالیستی را به انگیزه‌های حمایت از تحقیقات زبان‌شناختی افزود. مورتیمر گریوز ضمن درخواست بودجه بیشتر دولتی در مورد لزوم بررسی «فرهنگ‌های گوناگون» خارج از مرزهای امریکا و اهمیت حیاتی آنها برای منافع ملی امریکاییان، چنین استدلال می‌نمود:

محصولات صنایع امریکایی در سراسر جهان توزیع می‌شود، هر جا که جاده آسفالته‌ای وجود داشته باشد اتومبیل امریکایی نیز وجود

دارد؛ هر جا که نفت وجود داشته باشد، نفت امریکایی تولید می‌شود و هر جا که نفت مصرف شود، نفت امریکایی مصرف می‌گردد. بانک‌های امریکایی شعبه‌ها و وابسته‌هایی در تمام شهرهای خارجی مهم دنیا دارند. به ندرت گوشه‌دور افتاده‌ای از کره زمین را می‌توان یافت که با مبلغان مذهبی امریکایی، مدارس امریکایی یا با گشاده‌دستی امریکایی آشنایی نداشته باشد... نصف قطارهای دنیا روی ریل‌های امریکایی حرکت می‌کنند. هیچ نقطه‌ای از جهان آن قدر دور افتاده نیست که مورد توجه دیپلماسی امریکایی قرار نگیرد و در اغلب موارد، ارتش امریکا ملزم است در سرزمین‌ها و بین مردمانی که حتی نام ایشان نیز برای یک نسل گذشته نا آشنا بود با تلاش بسیار اهداف خود را پیش ببرد.

از این رو، ایجاب می‌کند که امریکایی‌های زیادی به درک علمی و دقیق فرهنگ‌های گوناگون مجهز باشند و لازم است ایالات متحده در مطالعه و بررسی زبان‌های خارجی، علی‌رغم بُعد مسافت، پیشگام باشد، به گونه‌ای که بتوان از انجمنی نام برد که در زمینه فعالیت آنها هیچ متخصص امریکایی وجود نداشته باشد، و بالاخره لازم است که ساختار دانشگاه امریکایی تجسم عینی این دیدگاه باشد. متأسفانه، تصویر واقعی تقریباً برعکس این است... بررسی و مطالعه ملت‌های مهم از نظر فرهنگی و استراتژیک، در دانشگاه‌ها و کالج‌های امریکایی محلی از اعراب ندارد. [۴۳]

از این رو به زعم گریوز، زبان‌شناسی صرفاً جزئی از این مطالعات را تشکیل نمی‌دهد بلکه به منزله اسلحه مهمی در جنگ سرد است:

جنگ جهانی سوم به شیوه ایدئولوژیکی شروع شده است و اطمینانی وجود ندارد که، در این جنگ نیز پیروز شویم. علی‌رغم این که این جنگ به واقع نبرد اندیشه‌هاست، هیچ ستاد مشترک فرماندهی برای

برنامه‌ریزی این نبرد وجود ندارد، و هیچ مقام مسئول لجستیکی تمهیدات لازم برای این نبرد را تدارک نمی‌بیند. در کشور ما، حل این مشکلات به طور کلی به قوه ابتکار خصوصی، از قبیل آنچه که در «مؤسسه زبان‌ها و زبان‌شناسی جورج تاون» مشاهده می‌شود محوّل شده‌است.

کاملاً واضح است که در این نبرد اندیشه‌ها، مهم‌ترین اسلحه زرادخانه [کذا] توانایی و مهارت در زبانها و زبان‌شناسی است. [۴۴]

تصویب قانون آموزش دفاع ملی در سال ۱۹۵۸ به منزله تقویت رشته زبان‌شناسی بود. طبق ماده چهار این قانون مقرر شد به تعداد زیادی از دانشجویان فوق‌لیسانس و دکتری زبان‌شناسی کمک مالی ارائه شود، در همین حال طبق ماده شش به مؤسسات تربیت معلم زبان و به مراکز آموزش زبان و بررسی‌های منطقه‌ای برای آموزش و پژوهش‌های زبانی، بورس‌های پژوهشی تعلق می‌گرفت. درواقع، هر چهار برنامه ماده ششم تحقیقات زبانی را شامل می‌شد که مهم‌ترین آنها، کمک ۶۵۰/۰۰۰ دلاری به بررسی زبان‌های «اورال - آلتایی» بود که در اتحاد جماهیر شوروی بدان تکلم می‌کنند. تردیدی نیست که این مقدار حمایت از تحقیقات زبانی تنها تا موقعی می‌توانست ادامه یابد که زبان‌شناسان بتوانند دولت فدرال را متقاعد سازند که یافته‌هایشان در تدریس زبان، به‌ویژه «زبان‌های حائز اهمیت» مؤثر و سودمند خواهد بود. آلبرت مارک وارت بر این نکته تأکید ورزید و اظهار کرد که اگر زبان‌شناسان ساختگرا «موفق نشوند ادعایی که برای دانش خود اقامه می‌کنند [یعنی قابلیت به کار بستن این رشته در آموزش زبان‌ها] اثبات کنند - همان ادعایی که اغلب با سر و صدای زیاد و بدون تواضع و رعایت احتیاط لازم بیان می‌شد - به‌طور قطع برای همیشه فرصت را از دست خواهند داد. مبالغه نیست اگر بگویند که ان. دی. ای. زبان‌شناسی را بدون تعارف در وضع دشواری قرار داده‌است. تعبیر «تحمل کنید یا خفه شوید» ممکن است

تعبیر چندان بانزاکتی نباشد، ولی دقیقاً همین وضع را توصیف می‌کند.» [۴۵]
کِنت دِلیو. مایلدبرگر، رئیس دایره آموزش زبان وزارت آموزش و پرورش ایالات متحده توضیح داد که گرچه اداره او سیاست رسمی خاصی برای زبان‌شناسی نداشت، لکن آن اداره «طرز نگرش» ویژه‌ای درباره اهداف و ویژگی‌های تمام برنامه‌های تحت پوشش قانون آموزش دفاع ملی داشت. «مأموریت» آنها تحکیم و گسترش آموزش زبان «برای برآوردن ضرورت‌های مصالح ملی بود.» [۴۶] او سپس مانند مارک وارت زبان‌شناسان را تهدید کرد و تکرار نمود «تحمل کنید یا خفه شوید.»

مشابه این حمایت ویژه دولتی از تحقیقات زبان‌شناختی را، که اهمیت فراوانی در گسترش این رشته در ایالات متحده داشت، فقط می‌توان در بریتانیای کبیر یافت. در بریتانیا در واقع روابط بین حکومت و حرفه زبان‌شناسی مدت‌ها پیش‌تر از جنگ جهانی دوم برقرار شده بود. حتی در همان اوان سال ۱۷۹۸ مرزدار ولزلی، که در آن زمان فرماندار کل هندوستان بود، پیشنهاد کرده بود که مؤسسه‌ای برای بررسی زبان‌ها و فرهنگ‌های امپراطوری [بریتانیا] تأسیس شود. این پروژه در سال ۱۹۱۷ با تأسیس مدرسه مطالعات شرقی در لندن - که امروزه «مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی (سواز)»^۱ نامیده می‌شود - جامه عمل پوشید. هدف این بود که مؤسسه‌ای ایجاد شود که برآورنده «نیازهای امپراتوری باشد که تقریباً چهارصد میلیون شرقی را دربرمی‌گرفت». سرجان هویت رئیس هیأت مدیره مؤسسه در مراسم افتتاح آن دلایل ضرورت ایجاد چنین مؤسسه‌ای را این چنین به اعلی حضرت جورج پنجم پادشاه بریتانیا توضیح داد:

اولاً، تهیه مکانی که در آنجا مردان جوانی که به‌زودی اداره یا ایجاد پادگان در بخش‌های شرقی و آفریقایی امپراتوری را عهده‌دار خواهند شد، بتوانند زبان ملت‌هایی را که به‌زودی با آنها تماس پیدا خواهند

1. SOAS: School of Oriental and African Studies.

نمود یادگیرند و ادبیات، مذاهب و آداب و رسوم و سنت‌های ایشان را بررسی کنند، ملت‌هایی که نفوذ و تأثیر بر آنها عمدتاً به آشنایی سفیران جوان با شخصیت ویژه، عقاید و نهادهای اجتماعی آن ملت‌ها بستگی خواهد داشت.

ثانیاً، ارائه آموزش به افرادی که به‌زودی برای شرکت در داد و ستدهای تجاری یا سایر پیشه‌ها یا به‌منظور پژوهش و تحقیق عازم کشورهای مورد اشاره خواهند شد.

ثالثاً، آماده‌نمودن محل تجمع و کانونی در پایتخت امپراتوری برای دانشوران شرقی با ملیت‌های مختلف، که در آن محل هنگام دیدارشان از این کشور بتوان با تفاهم و از روی هم‌دلی، ایشان را دلگرمی داد که در صورت تمایل، امکان و فرصت تحقیق در میان محققانی که مشغول تفحص در زمینه‌های مشابه هستند، برایشان فراهم است. [۴۷]

«سوآز» به‌زودی در بریتانیای کبیر به عمده‌ترین مرکز تحقیقات زبانی بدل گردید. نظر به این‌که اهداف آن شامل بررسی فرهنگ‌ها و همچنین زبان‌های ملل مستعمره بریتانیا می‌شد تحقیقات زبانی زیادی با گرایش‌های زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و جامعه‌شناختی در «سوآز» صورت گرفته است. با وجود این، سهم قابل توجهی از منابع مالی نیز نصیب زبان‌شناسی ساختاری شد، و همانند ساختگرایی امریکا در طول جنگ جهانی دوم، به منابع مالی ویژه خود دسترسی پیدا نمود. درخواست حکومت بریتانیا برای متخصصان بیشتر در زبان‌های ملت‌هایی که پرسنل نظامی بریتانیا امکان تماس با ایشان داشتند به طور کلی منجر به افزایش نقش «سوآز» گردید و توازن موجود را به‌طور قابل توجهی به نفع تحقیقات دستوری محض تغییر داد. اغلب افرادی که در «سوآز» بر شیوه‌های تجزیه و تحلیل ساختاری در شرایط زمان جنگ تسلط پیدا کردند، اعضای هیأت علمی گروه‌های آموزشی زبان‌شناسی و آواشناسی

در ویلز شمالی، گلاسگو، لیدز، منچستر و جاهای دیگر را تشکیل دادند. [۴۸]

گذشته از حکومت، مهم‌ترین نیروی حامی ساختگرایی در ایالات متحده و تا اندازه‌ای در بریتانیا، کلیسا بوده است. مبلغان مذهبی مسیحی، حتی از همان قرن شانزدهم، نیز در تهیه فهرست واژگان و توصیفات دستوری زبان‌های افراد تحت سلطه در امپراتوری‌های استعماری اروپایی فعالانه شرکت داشتند. لکن در چهل سال گذشته نفوذ آنها چنان افزایش یافته است که علی‌رغم تعجب همگان، امروزه در بررسی‌های زبان‌شناختی نیز نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. پرداختن ایشان به این امر، مستقیماً از هدف مسیحیت پروتستانی منشأ می‌گیرد هدف عبارت است از «تغییر کیش تمام افراد دنیا به اعتقادات مسیحی». اساس این اعتقادات کلام [الهی] است که در انجیل مقدس ارائه شده است. با وجود این، انجیل هنوز به نصف زبان‌های دنیا ترجمه نشده است؛ در واقع، اغلب این زبان‌ها هنوز اصولاً فاقد گونه نوشتاری هستند. نظر به این‌که بررسی شایسته و مناسب هر زبانی، تدوین نظام نوشتاری برای آن زبان و متعاقب آن ترجمه [انجیل] به آن زبان را به میزان قابل توجهی تسهیل می‌کند، از این رو این گونه گام‌های اولیه مهم به منزله مراحل مهم مقدماتی فرایند گرویدن به مسیحیت محسوب می‌شوند.

مؤسسات متعددی به تحقیقات زبانی به منزله نخستین مرحله ترجمه انجیل اقدام کرده‌اند، لکن هیچ‌کدام به لحاظ وسعت، نفوذ و چشمگیر بودن، قابل قیاس با مؤسسه تابستانی زبان‌شناسی اس. آی. ال. نیستند. «اس. آی. ال.» در سال ۱۹۷۸ دارای ۳۷۰۰ عضو بود که در بیست و نه کشور درباره ۶۷۵ زبان مشغول به کار بودند و هنوز هم این تعداد در حال افزایش است. «اس. آی. ال.» از زمان تأسیس در اواخر دهه ۱۹۳۰ تا کنون هزاران کتاب، مقاله و گزارش‌های تخصصی در مورد مسائل زبانی منتشر نموده است. برخی از برجسته‌ترین شخصیت‌های زبان‌شناسی ساختاری آمریکایی عضو پیوسته آن بوده‌اند؛ و به ندرت اتفاق می‌افتد که انجمن زبان‌شناسی آمریکایی سالانه

دست کم یکی از اعضای اس. آی. ال. را جزو هیأت مدیره انتخاب نکنند. مضافاً این‌که، امروزه «اس. آی. ال.» بیشتر از تمام انجمن‌های مذهبی پروتستانی اقدام به اعزام اعضا به خارج می‌نماید.

یونس وی. پایک یکی از برجسته‌ترین اعضای سازمان می‌نویسد: «اعضایی که اس. آی. ال. را تشکیل می‌دهند همگی معتقد به یک اصل مشترک هستند و آن این‌که تمام افراد دنیا بایستی عهد جدید [انجیل] را به زبان خود داشته باشند. علاوه بر این، همه اعضا احساس می‌کنند که به سهم خود برای دستیابی به این هدف مسؤول هستند.» [۴۹] پیامد این رویکرد این است که در اغلب نقاط گیتی، رشته زبان‌شناسی به معنای دقیق کلمه با «اس. آی. ال.» یکی پنداشته می‌شود. همان‌طور که یکی از مفسران گفته است: «ارتش [اعضای اس. آی. ال.] مناطق بیشتری را در مقایسه با مجموع کل سایر زبان‌شناس‌ها، اشغال نموده است.» [۵۰]

تلاش «اس. آی. ال.» پیوسته با مباحثات شدید سیاسی توأم بوده است. «اس. آی. ال.» برای اجرای مقاصد خود موظف است پشتیبانی حکومت‌هایی را که بر قلمرو زبان‌های مورد نظر حاکمیت دارند، جلب نماید. نظر به این‌که حکومت‌های جهان سوم، چه از نوع کاتولیک و محافظه‌کار و یا ضدروحانی و رادیکال، طبعاً در مورد مقاصد کار یک گروه مبلغ پروتستان امریکای شمالی در قلمرو خود، تردید خواهند داشت، از این رو، «اس. آی. ال.» خود را در کشورهای خارجی صرفاً به عنوان سازمانی علمی و فرهنگی معرفی می‌نماید. (ولی در خود امریکا، سازمان اهداف تبلیغی مذهبی خود را با عنوانی که برای جمع‌آوری کمک مالی از افراد مذهبی امریکا به کار می‌برد، یعنی مترجمان ویکلفی انجیل، معرفی می‌کند). گرچه یکی از سیاست‌های «اس. آی. ال.» این است که هرگز با حکومت کشوری که در آنجا مشغول کار است مخالفت نرزد، لکن در چند مورد، پس از تغییر رژیم، از کشور محل کار اخراج شده است.

گرایش سیاسی «اس. آی. ال.» محافظه‌کاری افراطی است

(همانند شماری کمونیزم و شیطان یکی از مضمون‌های مکرر در انتشارات سازمان است) و اتهامات فراوانی وجود دارد که در موارد متعدد، به طرفداری از حکومت‌های مختلف ملی، به‌ویژه زمانی که منافع بلافصل این حکومت‌ها با طرح‌های سیاست خارجی امریکا هم‌سوئی داشته، وارد عمل شده است. حتی اتهاماتی وجود دارد که «اس. آی. ال.» تا آنجا پیش رفته است که منابع و امکانات خود را در اختیار شرکت‌های چندملیتی که مرکز آنها در ایالات متحده است و همین‌طور سیا، قرار داده است. علاوه بر این عده زیادی بر این باورند که اقدامات «اس. آی. ال.» به همان میزان که در راستای دعوت به مسیحیت است در جهت امریکایی‌کردن نیز بوده است و در نتیجه، مؤسسه در قلمرو فعالیت‌های خود، نابودی فرهنگ‌های بومی را نیز تسریع کرده است.

«اس. آی. ال.» به نوبه خود نه تنها اتهامات مربوطه به مشغله‌های سیاسی را رد می‌کند، بلکه اصرار می‌ورزد که تأثیر کار این سازمان بر فرهنگ‌های بومی مثبت بوده است. «اس. آی. ال.» با غرور به نقش خود در پیکار با بیسوادی در جهان سوم اشاره می‌کند و ادعا می‌کند که با ارائه آموزش و مهارت‌های مورد نیاز به افراد بومی به منظور مقابله با جوامع خارجی، از شدت شوک وارده بر بومیان به هنگام مواجهه با تمدن‌های غربی کاسته است. اگرچه جر و بحث‌های مربوط به این سازمان احتمالاً در سال‌های آتی نیز پایانی نخواهد داشت، لکن بدون تردید حقیقت این است که «ارتش» اس. آی. ال. که از سال ۱۹۳۸ با آموزش بیست هزار عضو جدید به زبان‌شناسی ساختاری امریکا چنان حضوری در عرصه بین‌المللی بخشید که ساختگرایی در هیچ نقطه دیگری نمی‌توانست امید دست‌یابی به آن را داشته باشد. [۵۱]

خلاصه این‌که، تا اواسط دهه ۱۹۵۰، چندین عامل مهم مانند تمرکز بر برابرطلبی، وجهه علمی، و حمایت حکومت و کلیسا دست به دست هم داد و موقعیت زبان‌شناسی را در ایالات متحده برجسته ساخت، موقعیتی که این نوع زبان‌شناسی موفق به احراز آن در قاره اروپا نشده بود. گفتنی است که در

این بافت امریکایی، نظریهٔ جدیدی در مورد ساخت زبانی در حال تکوین بود؛ نظریه‌ای که کاملاً پای‌بند سنت زبان‌شناسی مستقل بود، اما در عین حال با بسیاری از پیش‌فرض‌های بنیادین رویکردهای ساختاری پیشین متفاوت بود. در فصل بعدی به این نظریه یعنی نظریهٔ «دستور زبان گشتاری-زایشی» نوآم چامسکی خواهیم پرداخت.

انقلاب چامسکی

هوارد مک‌لی روان‌شناس در مروری بر زبان‌شناسی امریکایی از دهه ۱۹۳۰ به این سو چنین می‌نویسد: «انتشار ساخت‌های نحوی اثر نوآم چامسکی در سال ۱۹۵۷ تأثیری فوق‌العاده و تکان‌دهنده داشت و کسی که شخصاً در آن زمان شاهد این انقلاب نبوده به‌ندرت می‌تواند این تأثیر را درک کند.» به‌نظر جان لایتز، برجسته‌ترین زبان‌شناس بریتانیایی، اولین کتاب چامسکی «اگرچه مختصر و نسبتاً غیرفنی بود، با این همه منجر به انقلابی در بررسی علمی زبان شد.» و بالاخره آر.اچ. رویینز مورخ زبان‌شناسی معتقد است: «توصیف و بررسی زبان با انتشار ساخت‌های نحوی نوآم چامسکی دچار آشوب هیجان‌انگیزی شد.» [۱]

ساخت‌های نحوی حاوی چه نکاتی بود که منجر به «آشوب» و «دگرگونی» در دنیای معمولاً آرام و یک‌نواخت دانشوری دانشگاهی گردید؟ پاسخ این پرسش، به زبان ساده چنین است: «چامسکی تمام رویکردهای پیشین نسبت به زبان، از یونانیان باستان گرفته تا استادان ساخت‌گرای خود را، دگرگون نمود و تمام پیش‌فرض‌های متداول دربارهٔ تحقیقات زبانی، اعم از تجربی و غیرتجربی را به چالش طلبید.»

اختلاف نظر چامسکی با ساخت‌گرایان امریکایی در این نبود که آیا

زبان‌شناسی بایستی «علم» تلقی شود یا نه؟ چامسکی در این مورد هیچ‌گاه تردیدی نداشته‌است، بلکه اختلاف در این نکته مهم‌تر بود که اصولاً نظریه علمی چیست و چگونه می‌توان در مورد پدیده‌های زبان‌شناختی نیز نظریه‌پردازی نمود. کتاب‌ها و مقالات اولیه چامسکی پُر از مجادلات علیه برداشت تجربی زبان‌شناسان ساختگرای امریکایی از علم است که منجر به کوشش ایشان برای تدوین مجموعه‌ای از فرایندها جهت استخراج دستور زبان از داده‌های خام زبانی شده‌بود. چامسکی به تفصیل در این مورد استدلال می‌کند که هیچ نظریه علمی‌ای، هرگز از اجرای عملیات مکانیکی روی داده‌ها حاصل نشده‌است. این‌که چگونه دانشمند به یک تصور نظری می‌رسد، اهمیتی ندارد؛ نکته حائز اهمیت کفایت نظریه در تبیین پدیده‌های قلمرو خود می‌باشد.

انکار محدودیت‌های تجربی در نظریه‌پردازی، چامسکی را به برداشت نوینی از این‌که اصولاً نظریه زبان‌شناختی، نظریه درباره چه مقوله‌ای است، رهنمون گردید. درحالی‌که به زعم ساختگرایان پیشین، نظریه زبان‌شناختی چیزی بیش از طبقه‌بندی دقیق عناصر قابل استخراج از پیکره زبانی داده‌ها نبود، چامسکی تعریف جدیدی از هدف نظریه زبان‌شناختی ارائه داد که مبتنی بود بر ارائه و تعیین ویژگی‌های دقیق و صوری «زبان احتمالی انسان». این بدان معناست که نظریه زبان‌شناختی بایستی حتی‌الامکان به طور دقیق طبقه فرایندهای دستوری ممکن در زبان را از فرایندهای غیرممکن مشخص نماید. این ویژگی، که چامسکی بعدها آن را «دستور زبان جهانی» نامید، حوزه کارکرد تمام زبان‌ها را مشخص می‌نماید. به نظر چامسکی دانشمندان علوم طبیعی نیز اهداف مشابهی را برای خود تعیین نموده‌اند: فی‌المثل هدف فیزیک‌دانان تعیین فرایندهای فیزیکی احتمالی و هدف زیست‌شناسان تعیین ویژگی‌های مجموعه فرایندهای احتمالی زیست‌شناختی می‌باشد و قس علی‌هذا.

درحالی‌که اغلب ساختگرایان، تقریباً حوزه نحو زبان را نادیده گرفته بودند، از دیدگاه چامسکی روابط نحوی در مرکز بحث قرار دارند. درواقع

دستور هر زبانی به وسیله مجموعه قواعدی صوری باز نموده می‌شود که تمام جمله‌های ممکن و ویژگی‌های ساختاری مرتبط به آنها را «تولید» می‌کند (یعنی به وضوح مشخص می‌کند). از این رو عبارت «دستور زبان زایشی» به عنوان یک کلیت به این نظریه اطلاق شده و طرفداران آن نیز «زایشیان» نامیده می‌شوند. فرایندهای نحوی زبان را در اغلب فرمول‌بندی‌های این نظریه می‌توان به وسیله دو نوع قاعده توصیف نمود: «قواعد سازه‌ای» و «قواعد گشتاری». قواعد نوع اول، جمله را به گروه‌های متشکله آن تقسیم می‌کنند؛ نمونه یکی از قواعد سازه‌ای زبان انگلیسی به این ترتیب است: $S \rightarrow NP \text{ AUX VP}$ [گ ف ک گ ا ج] که به این ترتیب خوانده می‌شود: «هر جمله‌ای تشکیل شده است از یک گروه اسمی که به دنبال آن یک فعل یا عنصر کمکی و به دنبال آن نیز یک گروه فعلی قرار گرفته است». این قاعده را می‌توان به عنوان مثال در این جمله نشان داد: «The train might be late.» (قطار ممکن است تأخیر داشته باشد) که در آن the train (قطار) گروه اسمی، might (ممکن است) عنصر کمکی و be late (تأخیر داشته باشد) گروه فعلی هستند.

قواعد گشتاری انواع جملات را به یکدیگر مرتبط می‌کند. به عنوان مثال قاعده گشتاری مجهول، تشابه ساختاری بین جملاتی از نوع John threw the ball (جان توپ را انداخت) و The ball was thrown by John (توپ توسط جان انداخته شد) را به وضوح نشان می‌دهد. همین‌طور قاعده جابه‌جایی پرسش‌واژه، عمل مشابهی را در مورد جملاتی از نوع John saw who? (جان کی را دید؟) و Who did John see? (جان چه کسی را دید؟) و جملاتی از این دست انجام می‌دهد. قواعد گشتاری چنان نقش مهمی را در این نظریه ایفا نموده‌اند که این نظریه را اغلب «دستور زبان گشتاری - زایشی» یا حتی به طور ساده‌تر «دستور زبان گشتاری» نیز می‌نامند.

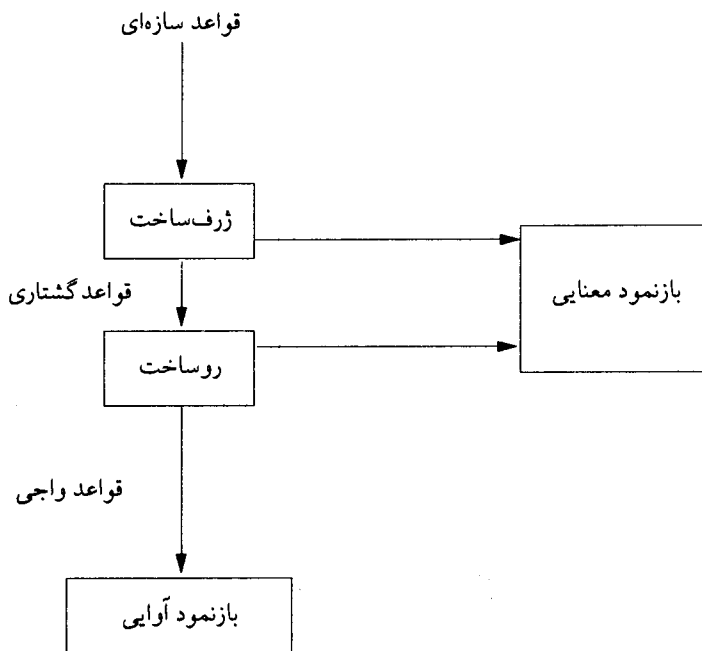
تجزیه و تحلیل دستوری هر جمله‌ای (یعنی «اشتقاق» آن) در وهله اول متضمن کاربرد قواعد سازه‌ای است. این قواعد ژرف‌ساخت جمله را تولید

می‌کنند، یعنی سطحی که در آن روابط نحوی بنیادی بین عناصر آن به ساده‌ترین صورت، بازنموده شده‌اند. سپس قواعد گشتاری، ژرف ساخت مورد نظر را به روساخت جمله یعنی به صورت جمله‌ای که عملاً گفته می‌شود، تبدیل می‌کنند. زایشیان سال‌ها بر این باور بودند که ژرف ساخت جمله، آن سطح نحوی است که مستقیماً با معنای جمله هم‌بستگی دارد [۲]. لکن در سال‌های اخیر چامسکی و بسیاری دیگر اعتقاد پیدا کرده‌اند که روساخت جمله نیز نقش مهمی در تعبیر معنایی جمله ایفا می‌کند.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ چامسکی به کمک موریس هله، تدوین نظریه‌ای درباره‌ی واج‌شناسی زایشی را آغاز کرد. [۳] قواعد واجی به توضیح الگوهای آوایی زبان از ساده‌ترین پدیده‌ها (مثل تناوب بین "p" نادمیده و "p" دمیده که در فصل پیش توصیف شد) گرفته تا پدیده‌های بسیار پیچیده‌تر (مثل تناوب بین صداها "k" و "s" در جفت واژه‌هایی از قبیل electric-electricity و opaque-opacity) می‌پردازند.

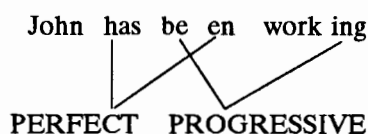
نمودار صفحه بعد برداشت چامسکی از سازمان‌بندی دستوری را نشان می‌دهد:

یکی از اصول دستور زبان جهانی این است که در شیوه سازمان‌بندی دستور زبان‌های گوناگون تفاوتی وجود ندارد. این بدان معناست که دستور تمام زبان‌ها برحسب نمودار بالا سازمان یافته‌اند. البته گفتنی است که پیشنهادهاى مربوط به ماهیت دستور زبان جهانی دستخوش تغییرات بسیاری شده‌است. امروزه زایشیان معتقدند که دستور زبان جهانی نه تنها شکل کلی دستور زبان، بلکه حتی صورت احتمالی قواعد را نیز مشخص می‌کند. به عنوان مثال مشاهده شده‌است که در هیچ زبانی طبیعی نیست که در مکالمات روزانه درباره‌ی زیربخش خاصی از یک ساخت همپایه سؤال کنند (یعنی ساختاری که در آن دو واژه یا گروه به وسیله یک حرف ربط به یکدیگر مرتبط شده‌اند: مثلاً «John and Mary» و «the big dog and the little cat» و «the table or the chair»، نمونه‌هایی برای این پیوند هستند) به عبارت دیگر



جمله‌ای از قبیل *what did John eat beans and?* را نمی‌توان به عنوان جمله‌ای پرسشی تلقی نمود که پاسخ مناسب آن، جمله *John ate beans and rice* باشد، مگر در شرایط استثنایی با رفتارهای غیرمتداول از قبیل بازی‌های کودکان. این نکته منجر به پیشنهاد افزودن قاعده‌ای به نام «محدودیت ساختار همپایه» به دستور زبان جهانی گردید، که براساس آن دستور همه زبان‌ها فاقد قاعده‌ای گشتاری هستند که اعمال آن متضمن پرسش درباره‌ی یک واژه در ساختار همپایه می‌شود. رویکرد چامسکی نسبت به دستور زبان به حل مسائل متعددی کمک نمود که قبلاً توجه آنها محال بود. ذکر دو نمونه از این موارد به طور خلاصه، یکی از نحو و دیگری از واج‌شناسی، سودمند است. شیوه‌ی مشخص نمودن ترتیب عناصر احتمالی تشکیل دهنده‌ی عنصر کمکی انگلیسی، همیشه از موارد مشکل‌زا بود است. به عنوان مثال جمله *John has*

been working را در نظر بگیرید که در آن نمود کامل با ترکیبی از عنصر فعلی has و پسوند -en- که به be- بعدی متصل شده است، متجلی می شود در حالی که نمود استمراری به وسیله ترکیب be- و پسوند -ing- که به فعل work متصل شده است، متجلی می شود. مضافاً این که کلمه has و ملازم آن en- و نیز be و ملازم آن -ing- حتماً بایستی به کار برده شوند؛ و نمی توان گفت John has be working یا John has been work. به سخن دیگر، تکواژهای نمود کامل و استمراری هر دو منقطع بوده و همپوشی دارند:



دستور زبان‌های ساختاری قادر به توضیح مواردی از این دست نبودند، زیرا دستور زبان ساختاری صرفاً متشکل از فهرستی طبقه‌شناختی از عناصر بود، و به هیچ وجه قادر به توضیح ارتباط و تشخیص پیوستگی بین has و -en- غیرمجاور یا be و -ing- غیرمجاور نبودند؛ لکن چامسکی نشان داد که اگر دستور زبان شامل قواعد انتزاعی زایشی باشد، توزیع کامل عناصر کمکی انگلیسی را می توان تبیین نمود. طبق تجزیه و تحلیل چامسکی، یک قاعده سازه‌ای ساده، دو بخش تکواژهای کامل و استمراری را به عنوان واحدهایی تولید می کند و یک قاعده ساده گشتاری نیز آنها را در جایگاه‌های منقطعی که در گفتار واقعی به کار برده می شوند، قرار می دهد.

یکی از مشکلات دیرپای واج‌شناسی، تکیه واژه انگلیسی بود. در زبان انگلیسی در برخی موارد قوی ترین تکیه در آخرین هجا قرار می گیرد (impède)، در موارد دیگر در هجای ماقبل آخر (reprisal)، در سایر موارد در سومین هجا از آخر (ingratitude) و بالاخره در برخی موارد تکیه کلمه در هجای اول قرار می گیرد (alimony). در برخی موارد حتی به واژه‌هایی برمی خوریم که علی‌رغم هم‌ریشه بودن، تکیه در هجاهای مختلف آنها قرار می گیرد: télégraphique, télégraph و télégraphie. این وضع ظاهراً بر هرج و

مرج، ساختگرایان را ناچار به استنتاج این نکته نمود که برخلاف زبان‌های فرانسه، آلمانی یا اسپانیایی، که تکیه واژه در آنها جای مشخصی دارد، محل تکیه واژه در زبان انگلیسی غیرقابل پیش‌بینی است. اما چامسکی (به کمک موريس هله و فرد لاكاف) نشان داد که در صورت استفاده از تعامل واجی انتزاعی، جایگاه تکیه واژه انگلیسی را نیز می‌توان در اکثر موارد پیش‌بینی نمود.

از این رو لازم است روشن شود که چامسکی این نظریه را که توصیف دستور هر زبانی به منزله نظام مستقل ساختاری را ممکن می‌داند به چالش نطلیلید. بلکه کاملاً برعکس، چامسکی با پیشنهاد بررسی ساختاری روابط موجود بین جملاتی (از قبیل John threw the ball و The ball was thrown by John) یعنی موردی که اغلب زبان‌شناسان معتقد بودند که چنین توضیحی غیرممکن است، دامنه زبان‌شناسی مستقل را گسترش داد. از این رو کار چامسکی قویاً به سنت زبان‌شناسی «ساختاری» تعلق دارد. عجیب این‌که در اوایل دهه ۱۹۶۰، چامسکی و طرفدارانش عنوان «ساختاری» را صرفاً به رویکردهای مستقل پیشین اطلاق نمودند و عنوان «زایشیان» را تنها برای خود به کار بردند. نتیجه اینکه امروزه حتی در زبان‌شناسی، هنگام صحبت درباره یک «ساختگرا» چنین استنباط می‌شود که گویا به رویکردی مخالف چامسکی اشاره می‌شود. با وجود این، مفسران خارج از حوزه زبان‌شناسی، پیوسته از چامسکی به عنوان یک ساختگرا نام برده‌اند و آرای او، در اغلب بررسی‌های ساختگرایی قرن بیستم مورد نقد و پژوهش قرار گرفته‌است. [۵] جای تأسف است که چنین ابهامی در مورد اصطلاحات مربوط به زبان‌شناسی پیدا شده‌است، لکن امروزه دیگر نمی‌توان در این مورد کاری انجام داد.

چامسکی به عنوان یک ساختگرا (به مفهوم وسیع کلمه) همیشه بر اعتبار تمایز بین «جوهر زبان» و «گفتار» که در سال ۱۹۶۵ به ترتیب به آنها «توانش» و «کنش» گفته می‌شد، اصرار ورزیده‌است. چامسکی واژه‌های جدیدی را به

جای کلمات مورد استفاده سوسور برگزید، زیرا مایل بود که با این عمل به دو تفاوت مهم بین «توانش» و «جوهر زبان» تأکید کند: «توانش» تمام روابط نحوی زبان را دربرمی‌گیرد در حالی که در مورد «جوهر زبان» این امر صادق نیست، و دیگر این که «توانش» برخلاف «جوهر زبان» به وسیله مجموعه‌ای از قواعد زایشی مشخص می‌گردد و نه به وسیله فهرستی از عناصر.

به نظر چامسکی حوزه توانش، همان دستور زبان مستقل است و نه چیز دیگر. به زعم چامسکی پدیده‌های زبانی که جامعه‌شناسان زبان و زبان‌شناسان متخصص در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک بررسی می‌کنند عمدتاً در قلمرو «کنش» می‌گنجد. گرچه چامسکی درباره جنبه‌های اجتماعی و زیباشناختی زبان مطالب چندانی برای گفتن نداشته‌است، لکن پیوسته مصرانه معتقد بوده‌است که این جنبه‌های زبان متضمن تعامل پیچیده‌ای بین اصول دستور زبان مستقل و عوامل برون‌زبانی هستند. از این رو، رویکرد چامسکی را به زبان در کل، بایستی «تعامل‌گرا» قلمداد نمود و نه «تقلیل‌گرا». در این مرحله، امکان دارد خواننده به این فکر بیفتد که علت شهرت سریع چامسکی خارج از حوزه زبان‌شناسی، حتی پیش از آنکه نظریه‌های سیاسی او طرفداران زیادی پیدا کند چه بوده‌است؟ علاوه بر این صورت درست نظریه دستور زبان موضوعی است که برای افراد غیرمتخصص اهمیت چندانی ندارد. دلیل این امر آن است که چامسکی و همکارانش از همان شروع کار، بر پیامدهای روان‌شناختی و فلسفی نظریه خود تأکید کردند. درواقع اولین بار خود چامسکی «دستور زبان زایشی» را به عنوان الگویی شناختی در نقد و بررسی کتاب رفتارگفتاری اثر بی.اف. اسکینر در سال ۱۹۵۹، عنوان نمود. [۶] چامسکی با اشاره به پیچیدگی زبان و سرعت حیرت‌آور یادگیری آن نتیجه گرفت که برخلاف نظر اسکینر و سایر رفتارگرایان غیرممکن است که کودکان همانند «الواح سفید» متولد شوند؛ بلکه به احتمال قریب به یقین کودکان آمادگی پیشین‌تکوینی اکتساب دانش زبانی را، به شیوه‌ای کاملاً خاص، ساختمند می‌کنند. خلاصه کلام اینکه،

دستور زبان تهیه شده توسط زبان‌شناس به معنای دقیق کلمه در مغز گویشور وجود دارد.

نقد و بررسی چامسکی [بر کتاب رفتارگفتاری] یکی از معتبرترین اسناد روان‌شناسی شناختی به‌شمار می‌آید و حتی پس از گذشت بیست و پنج سال هنوز هم بهترین مدرک در ردّ روان‌شناسی رفتارگرایی محسوب می‌شود و در واقع بیش از سایر نوشته‌های چامسکی باعث شهرت و محبوبیت او در خارج از محافل کوچک زبان‌شناسی شده است.

چامسکی در اولین اثر خود به بررسی نهفتگی‌های فلسفی مربوط به دستور زبان زایشی نیز پرداخته است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، کتاب ساخت‌های نحوی، مبانی تجربی زبان‌شناسی ساختاری امریکایی را زیر سؤال می‌برد. با انتشار کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) چامسکی به این نتیجه رسید که دستور زبان زایشی را به طور واضح و مبرهن به عنوان «نظریه‌ای خردگرا» مشخص نماید، زیرا این نوع دستور زبان، وجود اصول فطری را که صورت دانش اکتسابی را معین می‌کند، مسلم می‌پندارد. چامسکی اقدام به معرفی دوباره دو اصطلاح به عنوان بخشی از دستگاه مفهومی نظریه خود نمود که مدت‌ها بود دیگر در مباحث دانشگاهی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت: «پندارهای فطری» و «ذهن». به نظر چامسکی «پندارهای فطری» تنها آن ویژگی‌های دستور زبان هستند که فطری هستند و اکتساب زبان را ناگزیر می‌سازند. از این رو به عنوان مثال زایشیان معتقدند که قاعده محدودیت ساختار هم‌پایه که در بالا به آن اشاره شد به جای این‌که توسط کودک و به هر طریقی که بتوان آن را به طور منطقی «یادگیری» نامید کسب شود، پیشاپیش در ذهن بچه، به اصطلاح «از پیش‌تینده» شده است. از این رو محدودیت هم‌پایه، همانند سایر ویژگی‌های جهانی دستور زبان، یکی از «پندارهای فطری» است.

زایشیان نوعاً با اشاره به «محدودیت محرک‌ها»ی قابل دسترس برای کودکی که در حال اکتساب زبان است، از ادعاهای فطری بودن جانبداری

می‌کنند. این زبان‌شناسان استدلال می‌کنند که با توجه به انتزاعی بودن و محدودیت اطلاعات مناسب ارایه شده به کودک و سرعت اکتساب، طفل چگونه می‌تواند این یا آن اصل را به طریق استقرایی یاد گرفته باشد؟ بدین ترتیب فطری و جهانی بودن قاعده محدودیت ساختار همپایه با این حقیقت مورد تأیید قرار می‌گیرد که کودکان به میزان کافی در معرض داده‌های گفتاری خام قرار نمی‌گیرند که بر مبنای آنها بتوانند این ویژگی کاملاً پیچیده و انتزاعی دستور زبان‌ها را به تنهایی استنباط و استخراج نمایند.

نتیجه ظاهراً متناقضی که از این بحث حاصل می‌شود، این است که با بررسی و مطالعه حتی یک زبان نیز می‌توان مقدار قابل ملاحظه‌ای درباره دستور زبان جهانی مطلب آموخت. اگر این پیش‌فرض معقول را بپذیریم که بچه‌هایی که در جامعه انگلیسی‌زبان متولد می‌شوند با کودکان متولد شده در سایر جوامع زبانی تفاوتی ندارند، در آن صورت به این نتیجه خواهیم رسید که تجزیه و تحلیل دقیق جزئیات دستور زبان اکتسابی ایشان، اطلاعات فراوانی را درباره اصول حاکم بر اکتساب زبان به‌طور اعم در اختیار ما قرار می‌دهد. به عنوان مثال، اگر قاعده محدودیت ساختار همپایه برای کودکانی که در حال کسب زبان انگلیسی هستند فطری باشد، در آن صورت نتیجه این خواهد بود که؛ این قاعده بایستی محدودیتی برای دستور همه زبان‌ها باشد. به اعتقاد چامسکی، «ذهن» به اصول فطری و اکتسابی اطلاق می‌شود که زیربنای رفتار واقعی را تشکیل می‌دهند. روشن است که چنین اصولی به حوزه زبان محدود نمی‌شود. به عنوان مثال، چنانکه پژوهش‌های اخیر نشان داده‌است، بسیاری از جنبه‌های مهم نظام دیداری نیز «از پیش‌تنیده» شده‌اند و تنها نیاز به تجربه آغازین از محیط دارند تا وارد عمل شوند. از این رو به تعبیر چامسکی نظریه دیداری «نظریه‌ای خردگرا» است و ساختارهای زیربنایی دریافت دیداری (پندارهای فطری) بخشی از ذهن را تشکیل می‌دهند. چامسکی معتقد است گرچه ذهن احتمالاً شامل توانایی‌های شناختی بیشتری غیر از زبان هست، لکن برای روشن نمودن جوهره ذهن، بررسی‌های

زبانی از سایر بررسی‌ها مناسب‌تر است. یکی از دلایل این ادعا، این نکته است که زبان توانایی شناختی است که تنها مختص نوع انسان است. بررسی رفتار ارتباطی حیوانات رده پایین نه تنها به روشنگری این پدیده کمک نمی‌کند، بلکه به نظر می‌رسد که ساختارهای ذهنی زیربنایی ارتباطات موجود بین حیوانات، کمترین رابطه تکاملی با ویژگی‌های مشابه نوع انسان را نداشته باشد. همچنین گفتنی است که، زبان محمل تفکر عقلانی نیز هست، این مشخصه یکی دیگر از توانایی‌های ویژه نوع انسان است. در نهایت گفتنی است که ما در مقایسه با سایر جنبه‌های شناخت از همه بیشتر درباره زبان و شیوه کارکرد آن اطلاع داریم. به هر حال، در نتیجه دو هزار سال تحقیق در دستور زبان، تصویری که از ساختار زبان به ما ارائه شده به مراتب دقیق‌تر از نتایجی است که از تحقیق درباره ماهیت بینایی، حافظه، تشکیل مفاهیم و موضوع‌هایی از این دست، در یک قرن اخیر حاصل شده است.

چامسکی از این که توانایی زبانی را با عبارت جنبه‌ای از «طبیعت انسان» تعبیر می‌کند، احساس خرسندی می‌کند. عبارت «طبیعت انسان» برای وی محتوایی واقعی دارد؛ این عبارت به وسیله مجموعه‌ای از توانایی‌های اعطاشده فطری برای زبان، سایر جنبه‌های شناخت و هر چیز دیگری که به لحاظ فطری بودن، مصون از تأثیرات محیطی باشد، مشخص می‌گردد. از دیدگاه چامسکی چنین برداشتی کاملاً جنبه مثبت سیاسی دارد: وراثت تکوینی ما - طبیعت انسانی ما - مانع از تبدیل شدن ما به موجودات شکل‌پذیر و بی‌نهایت سازگاری می‌گردد که کاملاً مقهور و مطیع خواست نیروهای خارجی باشیم.

در محیط‌های اجتماعی چپ‌گرا، ادعاهای مربوط به پندارهای فطری یا توسعاً طبیعت فطری انسان، به طور معمول همواره بی‌اعتبار انگاشته می‌شود، البته اغلب با دلایل موجه. برای تبعیض‌های نفرت‌انگیز نژادی و جنسی چه استدلالی بهتر از این عقیده می‌توان یافت که: سیاهان یا زنان به لحاظ ساخت تکوینی خود پیشاپیش «فطرتاً» طوری خلق شده‌اند که

نقش‌های پستی را ایفا می‌کنند؟ برای منتقد تندرو افکار چامسکی، امری عادی است که نقد خود را با این حکم آغاز کرده و به پایان رساند: «چون پنداشت‌های وی مشتمل بر اصول فطری و پندار ماهیت جوهری انسان است، از این رو افکار وی به‌طور ماهوی مترقی نیست و حتی غلط هم هست.» در واقع اگر بر مبنای واکنش شدید انتقادی که از عبارات «پندارهای فطری» یا «ذهن» ناشی می‌شود، به داوری بپردازیم، ممکن است تصور کنیم که وی ارواح ارباب‌های فئودال، اسقف‌های جبه‌پوش و کلیه زرادخانه ارتجاع را احضار نموده است. لکن چنین نتیجه‌گیری‌هایی یک نکته اساسی را نادیده می‌گیرند. به زعم چامسکی، توانایی فطری زبان متعلق به تمام افراد بشر است و تنها به یک نژاد، جنس، طبقه، گروه اجتماعی و مانند آن متعلق نیست. دستور زبان جهانی ویژه نوع انسان است عیناً چنانکه داشتن دو بازو، دو پا و یک قلب و ویژه نوع انسان می‌باشد. به نظر چامسکی، دستور زبان جهانی تمام انسان‌ها را متحد می‌کند نه اینکه باعث تفرقه آنها شود. افزون بر این چامسکی اشاره می‌کند که تجربه‌گرایی – یعنی این عقیده که انسان ماهیت فطری ندارد – بیشتر از آن که خردگرایی موجد نژادپرستی باشد، ذاتاً با نژادپرستی در تضاد نیست. زیرا علی‌الاصول تجربه‌گرایان بین ویژگی‌های ماهوی و عَرَضی انسان تمایز قایل نمی‌شوند – در واقع ایشان ویژگی‌های نوع دوم را، مردود می‌شمارند – و اصولاً منطق موضع ایشان آنها را ملزم می‌کند با افراد به عنوان موجودات پست‌تر برخورد نمایند؛ زیرا شرایط و موقعیت‌ها، جایگاه پست‌تری را به ایشان تحمیل نموده است. از سوی دیگر، خردگرایان قائم به ذات، ناگزیرند که در هر مورد ویژه، سهم شرایط موقعیت و ویژگی‌های ماهوی را بسنجند. [۷]

این مسأله که جانبداری از ماهیت فطری بشر، متضمن داشتن موضع سیاسی ارتجاعی است، در مورد چامسکی بسیار حزن‌آور است؛ زیرا چامسکی در پشتیبانی مدام از آرمان‌های پیشرو، نظیر ندارد. چامسکی احتمالاً مشهورترین منتقد دانشگاهی جنگ ویتنام بود. مخالفت او با این

«وقاحت، و عمل تباه عده‌ای سبک مغز و حقیر» [۸] و نیز رهبری جنبش ملی مخالفت با نظام وظیفه به نام «مقاومت»، بیشتر از سهم دانشوری وی موجب جلب افکار عمومی گردید. چامسکی از همان ابتدا نه تنها به مخالفت با جنگ برخاست بلکه به فن سالاری لیبرال امریکا نیز حمله نمود، فن سالاری امریکا برای سرپوش نهادن بر وابستگی خود به پیش فرض‌های سیاست خارجی که مبنای جنگ را تشکیل می‌داد، از لفاظی‌های به ظاهر پیشرو استفاده می‌نمود. تأکید مدام چامسکی بر مسئولیت روشنفکران در افشای تبلیغات مقامات رسمی، او را به سوی بررسی و تحقیق و کار درباره موضوعاتی از جنگ داخلی اسپانیا، خاورمیانه و تیمور شرقی گرفته تا موضوع کلی حقوق بشر سوق داد. [۹]

چامسکی از نظر سیاسی خود را آنارشیست-سندیکالیست^۱ می‌داند، یعنی تحلیل مارکس از کاپیتالیسم را قبول دارد، ولی در مورد مسأله قدرت حکومت با او مخالف است. [۱۰] چامسکی به عنوان یک آنارشیست-سندیکالیست، با مرحله میانی «دیکتاتوری پرولتاریا» به منزله پیش‌نیاز جامعه کمونیستی مخالف است. او به ویژه با تمام وجود با بینش لنینی در مورد حزب پیشرو مخالفت می‌ورزد و استدلال می‌کند که این حزب به ناچار منجر به پیدایش طبقه حاکم جدیدی خواهد شد که ظاهراً به نام کارگران حکومت می‌کند لکن در واقع آنها را سرکوب می‌کند. در مقابل، چامسکی معتقد به ضرورت «عمل انقلابی خودجوش» است که بتوان به آن وسیله، هسته‌های نهادهای جانشینی را پایه‌ریزی نمود که در نهایت جایگزین حکومت سرمایه‌داری خواهند شد.

۱. آنارکو-سندیکالیزم: عقیده‌ای که به طور کلی عمل سیاسی را مردود شمرده و سندیکا‌های کارگری را تنها نوع سازمان قابل قبول می‌شناسد و اعتصابات کارگری را تنها شکل مبارزه ضروری برای کارگران به شمار می‌آورد. این جنبش که عمدتاً مبتنی بر تعلیمات پرودن (Proudhon) یکی از معاصران و سرسخت‌ترین مخالفان مارکس بود و مخصوصاً در اسپانیا قوت یافت؛ این جنبش همچنین در ایتالیا و فرانسه نیز رشد نمود - م.

بدیهی است این پرسش مطرح شود که بین این علایق سیاسی مربوط به اعمال خودجوش و ژرف ساخت‌ها، قواعد دستوری، محدودیت‌های ذاتی حاکم بر اکتساب نحو و سایر مفاهیم دستور زبان زایشی چه ارتباطی وجود دارد؟ آیا اصولاً بین نظرات زبان‌شناختی و سیاسی چامسکی می‌توان ارتباطی یافت؟ چامسکی شخصاً معتقد است که بین نظرات زبان‌شناختی و سیاسی وی ارتباط محکمی وجود ندارد:

اگر هم ارتباطی وجود داشته باشد، در سطح نسبتاً انتزاعی خواهد بود. من شخصاً به شیوه تحلیل غیرمتعارف هیچ دسترسی ندارم و اگر هم دانش ویژه‌ای درباره زبان داشته باشم، این دانش، ارتباط خاصی با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد. مطالبی را که درباره این موضوعات نوشته‌ام، البته هر فرد دیگری هم می‌توانست بنویسد. هیچ نوع رابطه مستقیم بین فعالیت‌های سیاسی، نوشته‌ها و سایر فعالیت‌های من و کار مربوط به ساختار زبان وجود ندارد، اگرچه شاید تا اندازه‌ای هر دو حوزه فعالیت از پیش فرض‌ها و نگرش‌های یکسانی نسبت به جنبه‌های بنیادی ماهیت انسان سرچشمه می‌گیرند. به نظر من تجزیه و تحلیل انتقادی در حوزه ایدئولوژیکی، در مقایسه با رویکردی که متضمن مقداری تجرید مفهومی است، به مراتب ساده‌تر می‌باشد. در مورد تجزیه و تحلیل ایدئولوژیکی که بخش اعظم مساعی من صرف آن می‌شود، معمولاً مقداری آزاداندیشی، هوشمندی معمولی و شکاکیت سالم و سازنده کافی خواهد بود. [۱۱]

منظور از «پیش فرض‌ها و نگرش‌های یکسان نسبت به جنبه‌های بنیادی ماهیت انسان» چیست؟ پاسخ این پرسش را می‌توان در اعتقاد چامسکی به توانایی بیان مافی‌الضمیر به‌طور پویا و کنترل بی‌قید و شرط جنبه‌های گوناگون زندگی و تفکر شخصی، که عمده‌تاً ویژه نوع انسان است، پیدا کرد. بدون تردید، جمله بالا جوهر اعتقادات آنارشیسیم-سندیکالیزم را مشخص

می‌سازد. با وجود این، خلاقیت و توانایی در بیان مافی‌الضمیر موضوع اساسی نوشته‌های چامسکی درباره‌ی روان‌شناسی زبان را نیز تشکیل می‌دهند. گفتنی است که نتیجه‌گیری اصلی او در نقد رفتارگفتاری اسکینر این بود که زبان مستقل است و تحت کنترل هیچ محرکی نیست: ما دارای این توانایی هستیم که زبان خود را به معنای واقعی کلمه به طور خلاق به کار ببریم. «قواعد دستوری» که بخش اصلی نظریه‌ی چامسکی درباره‌ی زبان را تشکیل می‌دهند، تقریباً ملزومات استفاده‌ی خلاقانه از زبان هستند.

به اعتقاد من خلاقیت واقعی به معنای آزادی عمل در چهارچوب نظامی از قواعد است. به عنوان مثال، در هنر اگر فردی بی هیچ قاعده یا ساختاری، قوطی‌های رنگ را صرفاً به طور دل‌بخواهی روی دیواری بپاشد این کار خلاقیت هنری نیست. حالا، هر چه می‌خواهد باشد. در نظریه‌ی زیبایی‌شناختی، اعتقاد همگانی بر این است که خلاقیت متضمن عملی است که در چهارچوب قواعدی صورت می‌گیرد، لکن جزئیات آن به وسیله قواعد یا محرک‌های بیرونی معین و مشخص نمی‌شود. مسأله‌ی خلاقیت تنها زمانی نمود می‌یابد که با ترکیبی از آزادی و محدودیت مواجه باشیم. [۱۲]

اگر چامسکی مهم‌ترین کارگزار یک رشته تخصصی دانشگاهی نبود، آیا فعالیت‌های سیاسی وی، آن همه شهرت را نصیب وی می‌کرد؟ در این مورد تنها می‌توان به حدس و گمان متوسل شد. در واقع، علی‌رغم اختلاف نظرهای فراوان درباره‌ی دستور زبان زایشی این نظریه از همان ابتدا به سرعت در زبان‌شناسی امریکایی مقام برجسته‌ای را کسب نمود. دستور زبان زایشی از اواسط دهه ۱۹۶۰ به عنوان «الگوی اصلی» جاافتاده به شمار می‌آمد. [۱۳] حال این نکته مطرح می‌شود که چگونه این دستور زبان در کمتر از یک دهه این موقعیت را کسب نمود؟ عوامل چندی در این امر دخیل بودند. در وهله اول و از همه مهم‌تر، تعداد زیادی از زبان‌شناسان به ویژه زبان‌شناسان جوان به

این نتیجه رسیدند که فرضیات نظریه چامسکی متقاعدکننده و نتایج آن مؤثر است. از حق نباید گذشت که چامسکی زمانی در حل مشکلات تجزیه و تحلیل دستوری موفق شده بود که رویکردهای تجربی ساختگرا سال‌ها بدون موفقیت با آنها دست و پنجه نرم نموده بودند. ضمناً پذیرش افکار چامسکی به کمک این واقعیت نیز تسهیل شده بود که فضای حاکم بر افکار عمومی در اواخر دهه پنجاه در مقایسه با یک دهه پیش برای نظریه پردازی انتزاعی بسیار مساعدتر گردیده بود. تجربه گرایی در دهه پیش نه تنها در علوم اجتماعی بلکه در فلسفه نیز در اوج رواج بود. اما در دهه ۱۹۵۰، تجربه گرایی در تمام رشته‌ها، دیگر قدرت خود را از دست می داد. گفتنی است که حتی پیش تر از این تاریخ نیز برای فیلسوفان روشن شده بود که برخلاف نظر تجربه گرایان، نظریه های علمی صرفاً تعمیم های استقرایی بر مبنای داده ها نیستند. بلکه برعکس، رابطه بین داده ها و نظریه تقریباً غیرمستقیم است. [۱۴] در دهه ۱۹۵۰ به مرور زمان نارسایی های بنیادی در نظریه های تجربه گرایی، که هم بر روان شناسی و هم بر جامعه شناسی امریکایی حکم فرما بود، آشکار شد. [۱۵] از این رو جای تعجب نیست که چامسکی توانست در سال ۱۹۵۷ برای چالش خود با نظریه تجربه گرای حاکم مخاطبانی را جلب نماید. زبان شناسان جوان با توجه به افکار چامسکی احساس می کردند در خط مقدم زندگی روشنفکری قرار گرفته اند و همین احساس هیجان، موجب تشدید توجه آنها به اندیشه های چامسکی می شد.

البته بایستی اذعان نمود که شیوه برخورد زایشیان اولیه در نوشته هایشان و همچنین شیوه رفتار ایشان در کنفرانس های عمومی نیز در جلب توجه جوانان بسیار مؤثر بود. چامسکی شخصاً، دست کم در مجامع عمومی، پیوسته خویشتنداری نشان داده است. اما دو تن از همکاران اولیه وی یعنی رابرت بی. لیز. و پُل پستال به خاطر حملات آشتی ناپذیر خود بر کارهای «گارد قدیمی» شهرت افسانه ای یافتند. هر مقاله یا سخنرانی که نشان از گرایش تجربه گرایی داشت مصون از حمله نبود. برخی از این حملات چیزی جز

کینه‌ورزی و بدخواهی نبودند و پا را از هنجارهای انتقاد دانشورانه فراتر می‌گذاشتند. به نظر می‌رسید که علاوه بر افکار و عقاید مخالفان دربارهٔ پژوهش‌های زبان‌شناختی، هوش و شخصیت ایشان را نیز زیر سؤال می‌برند. البته گفتنی است که جو محیط‌های دانشگاهی نیز در دههٔ ۱۹۶۰ برای موفقیت این نوع رویارویی مساعد بود. دانشجویانی که احتمالاً یک ساعت پیش با فریاد، خشم خود را نسبت به نقض حقوق شهروندی نشان داده بودند و یا در تظاهراتی علیه جنگ شرکت کرده بودند با افرادی همانند لیز و پستال، که رگبار حملهٔ سخنوریشان متوجه یک رشته مفروضات خردمندانهٔ کاملاً مقبول بود، احساس همسانی می‌نمودند. شباهت‌های موجود بین سبک‌های انقلاب‌های سیاسی و زبان‌شناختی موجب شد تا برخی از دانشجویان گمان کنند که گویا دستور زبان زایشی ذاتاً محتوای سیاسی پیشرو دارد. جورج لی‌کاف می‌نویسد: «در گزارشی دربارهٔ قیام دانشجویان فرانسوی در سال ۱۹۶۸ خوانده بودم که زبان‌شناسی به یکی از مسائل مورد توجه بدل شده بود. ساختگرایی [پیش از چامسکی] با ویژگی انعطاف‌ناپذیری رسمی، مشخص می‌شد و وجه متمایز گشتارگرایی [چامسکی] تغییر و تحول بود.» [۱۶] همان‌طور که لی‌کاف می‌نویسد: «هر فردی که دربارهٔ محتوای واقعی نظریه‌های ساخت‌گرا و گشتارگرا اطلاعاتی داشته باشد، بدون تردید نمی‌تواند این‌گونه چیزها را باور کند.» لکن این شور و شوق به اندازهٔ این باور که زبان‌شناسی زایشی طلایه‌دار تغییرات خواهد شد، واقعی بود.

بدون تردید بسیاری از زبان‌شناسان، به‌ویژه زبان‌شناسان مُسن‌تر، از «شیوهٔ متکبرانهٔ ارایهٔ نظرات [توسط زایشیان] بیزار بودند.» [۱۷] لکن در مجموع، رهبران جافتادهٔ زبان‌شناسی ساخت‌گرای امریکایی، مانع پیشرفت چامسکی نشدند. اگرچه ناشران دو دست‌نوشتهٔ اولیهٔ زایشی او را نپذیرفتند، لکن تمام نوشته‌های بعدی وی مورد پذیرش قرار گرفت. رهبران رشتهٔ زبان‌شناسی تقریباً از همان ابتدا چامسکی را به عنوان باهوش‌ترین و نوآورترین زبان‌شناس نسل جدید زیر نظر داشتند. در دههٔ ۱۹۵۰

دعوت‌نامه‌هایی برای سخنرانی در کنفرانس‌های مهم و گردهمایی‌های علمی گروه‌های زبان‌شناسی برای وی ارسال می‌شد و حتی در همان سال ۱۹۶۲ این افتخار نصیب او شد که به عنوان یکی از پنج سخنران جلسه همگانی کنگره بین‌المللی زبان‌شناسان آن سال برگزیده شود.

راحتی انکارناپذیر چامسکی در یافتن مخاطب را دلیل این دانسته‌اند که «انقلاب چامسکی» در زبان‌شناسی، صرفاً یک توهم بوده است. علاوه بر این، بحث بر سر این است که آخر چرا شخصیت‌های برجسته زبان‌شناسی می‌بایستی موقعیت خود را به مخاطره می‌انداختند؟ [۱۸] اما گفتنی است که چنین سخنی می‌توان تصور نادرستی درباره تاریخ علم است: در واقع محافظان قدیمی هر رشته‌ای معمولاً افکار جدید انقلابی را، هراندازه هم که با آنها مخالف باشند، خفه نمی‌سازند. بلکه به سادگی افکار جدید را نمی‌پذیرند. بدون تردید نحوه برخورد نهادهای علمی جافتاده با نظریه‌های نیوتون، پرستلی و کلونین و سایر دانشمندان اینگونه بود. این نکته، به‌طور کامل، چگونگی پیشرفت انقلاب چامسکی را نیز توجیه می‌کند. از زبان‌شناسان برجسته ساختاری اواخر دهه ۱۹۵۰ جز سول ساپورتا و رابرت استاکول (که هر دو در آن زمان کاملاً جوان بودند) و نیز چند تن انگشت‌شمار دیگر، کسی به زبان‌شناسی زایشی نگروید. با وجود این از سال ۱۹۵۷ تمام مطالب منتشره زبان‌شناختی که به نظریه کلی اختصاص داشت، عملاً ناگزیر بود که موضع خاصی (له یا علیه) نسبت به برداشت چامسکی از زبان اتخاذ نماید، و مقاله‌های تحقیقی اندکی درباره تجزیه و تحلیل دستوری می‌توان یافت که نشانی از تأثیر کارهای چامسکی در آنها نباشد. همان‌گونه که جان سرل فیلسوف اظهار داشته است: «چامسکی موفق به متقاعد نمودن رهبران جافتاده رشته [زبان‌شناسی] نشد، اما کار مهم‌تری انجام داد، او دانشجویان آن رهبران را در دوره‌های فوق‌لیسانس و دکترا متقاعد نمود.» [۱۹]

البته این دانشجویان برای بسط و گسترش نفوذ چامسکی موقعیت بی‌ظیری داشتند. در دوران شکوفایی اقتصادی اواسط و اواخر دهه ۱۹۶۰،

که ضمن آن نظام دانشگاهی امریکایی نیز توسعه بی‌سابقه‌ای یافت، و در سال ۱۹۶۵، که اولین گروه دانشجویان زایشی موفق به اخذ مدرک دکترای خود شدند، بیشتر گروه‌های زبان‌شناسی هنوز تحت سلطه گاردهای قدیمی بود و آنها تمایل چندانی به استخدام فارغ‌التحصیلان جدید نشان نمی‌دادند؛ اما این مسأله چندان مهم نبود زیرا در گروه‌های آموزشی جدیدالاحداث دانشگاه‌های دولتی ایلینوئیز، کالیفرنیا، تگزاس، اوهایو، ماساچوست، واشنگتن و جاهای دیگر مشاغل فراوانی برای متقاضیان علاقه‌مند وجود داشت. از این رو عملاً اولین گروه دریافت‌کنندگان دکتری در زبان‌شناسی زایشی، همگی در دانشگاه‌های معتبر مشاغلی پیدا کردند. گفتنی است که چندین سال طول کشید تا مراکز سنتی مجمع‌نخبگان در پژوهش‌های زبان‌شناختی یعنی هاروارد، کورنل، ییل، پنسیلوانیا، براون و کلمبیا به استخدام اولین دستوریان زایشی اقدام نمایند، لکن این حقیقت کوچک‌ترین تأثیری در گسترش نظریه زایشی‌گشتاری نداشت.

برای تأکید بر نقش اقتصاد شکوفا در موفقیت نظریه چامسکی، کافی است که تصور کنیم که اگر دستور زبان زایشی یک ربع قرن دیرتر تدوین و ارائه می‌شد، وضع به چه منوال می‌بود. در مقایسه با امروز که حتی برخی از زبده‌ترین فارغ‌التحصیلان مهم‌ترین گروه‌های آموزشی بیکارند یا ناچار به پذیرش کارهای حاشیه‌ای هستند، سال‌ها طول می‌کشید تا چنان افکار و عقایدی تأثیر مشابهی در حوزه زبان‌شناسی داشته باشد، از این رو نقش مهمی که اوضاع اقتصادی کنونی در کندنمودن روند پذیرش برداشت‌های انقلابی در تمام زمینه‌های علمی ایفا می‌کند، شگفت‌انگیز است.

چامسکی یک سال پس از دریافت مدرک دکتری خود، یعنی در سال ۱۹۵۶، موفق به اشتغال در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (ام. آی. تی.) گردید و توانست از امکانات وسیع این دانشگاه بهره جوید. این امر نیز موفقیت سریع نظریه زبان‌شناختی وی را تسهیل نمود. زبان‌شناسی در «ام. آی. تی.» از همان ابتدا با آزمایشگاه پژوهش‌های الکترونیک (آر. ال. ای.)

که نقش کمکی مهمی در سال‌های آغاز این برنامه ایفا کرده بود، مرتبط بود. آر.ال.ای. که در وهله اول بخشی از آزمایشگاه تشعشعات ایم.آی.تی. را تشکیل می‌داد در طول جنگ جهانی دوم رادار، در آنجا تکامل یافته بود. پس از جنگ نیز کار آزمایشگاه تشعشعات را طبق قراردادی با نیروهای مشترک ادامه داد (یعنی قراردادی که طبق آن هر کدام از نیروهای مسلح به این برنامه کمک مالی می‌نمودند). اگرچه ترکیب ویژه آر.ال.ای. در طول سال‌های بعد تغییر یافت، لکن در بیشتر سال‌های دهه ۱۹۶۰ این آزمایشگاه دارای سه رشته علمی بود: فیزیک عمومی، دینامیک پلاسما و مهندسی و علوم ارتباطات (که شامل آزمایشگاه صوت‌شناسی ایم.آی.تی. نیز می‌شد). هنگامی که موريس هله، که در آزمایشگاه صوت‌شناسی منصوبی داشت، اقدام به راه‌اندازی برنامه دکتری زبان‌شناسی در سال ۱۹۶۰ نمود، ظاهراً منطقی به نظر می‌رسید که زبان‌شناسی هم در زمره «علوم ارتباطات» قرار گیرد. بدین ترتیب زبان‌شناسی نیز در محدوده کار آر.ال.ای. قرار گرفت که حائز شرایط دریافت کمک مالی از وزارت دفاع بود، و این وزارتخانه نه تنها هزینه‌های ثابت عمومی و کمک هزینه دانشجویی، بلکه بخشی از حقوق هیأت علمی را نیز پرداخت می‌نمود.

کمک مالی وزارت دفاع برای پروژه‌های اولیه دستور زبان زایشی کاملاً سودمند بود. بیشتر اعتبارات به مؤسسات تحقیقاتی از قبیل شرکت «رند»، شرکت «میتره» و شرکت «گسترش سیستم»، تعلق گرفت. این شرکت‌ها مایل به استفاده از دستور زبان صوری برای کمک در راه‌اندازی و توسعه مواردی از قبیل ترجمه زبان‌ها به کمک رایانه و سیستم‌های پرسش و پاسخ بودند.^۱ با وجود این، دو فقره از بزرگترین اعتبارات مالی وزارت دفاع به تحقیقات

۱. اینکه گفته می‌شود، چامسکی نظرات خود را در مورد تجزیه و تحلیل دستوری برای برآوردن نیازهای ترجمه ماشینی مورد جرح و تعدیل قرار داد افسانه‌ای بیش نیست، ولی افسانه‌ای است دیرپای. البته در اواسط دهه ۱۹۵۰ چامسکی عضو یک گروه تحقیقاتی ترجمه ماشینی بود، لیکن به دلیل عدم علاقه به کار ایشان، پس از اندک زمانی، گروه مذکور را ترک نمود.

زایشی در گروه‌های زبان‌شناسی دانشگاه‌ها تعلق گرفت: یک اعتبار در اواسط ۱۹۶۰ به ام. آی. تی. و اعتبار دیگری چند سال بعد به یو. سی. ال. ای. واگذار شد. سرهنگ ادموند پی. گینز، رئیس بخش طراحی و توسعه سیستم‌ها در پایگاه نیروی هوایی هنس کام در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۷۱ دلایل زیر را برای اعطای کمک مالی به پروژه‌های تحقیقات زبان‌شناختی ارائه نمود:

نیروی هوایی سرمایه‌گذاری عظیمی در سیستم‌های رایانه‌ای به نام «فرمان و کنترل» نموده است. این سیستم‌ها درباره وضع نیروهای ما اطلاعاتی دارند و در طراحی و اجرای عملیات نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرند. به عنوان مثال دفاع از قاره آمریکا در مقابل حملات هوایی، و موشکی تا اندازه‌ای به علت استفاده از چنین سیستم‌های رایانه‌ای ممکن می‌گردد، و البته این سیستم‌ها در پشتیبانی از نیروهای ما در ویتنام نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند.

داده‌های موجود در این سیستم‌ها در پاسخ به پرسش‌ها و درخواست‌های فرماندهان ما مورد پردازش قرار می‌گیرد. نظر به این‌که رایانه قادر به «درک» انگلیسی نیست، پرسش‌های فرماندهان بایستی به زبانی ترجمه گردد که قابل استفاده برای رایانه باشد؛ این زبان‌ها از نظر صورت و سهولت یادگیری و کاربرد، شباهت اندکی به انگلیسی دارند. اگر این ترجمه‌ها ضروری نبود، استفاده از سیستم‌های فرمان و کنترل و همچنین تعلیم افراد برای استفاده از آنها آسان‌تر می‌شد. ما از پژوهش‌های زبان‌شناختی حمایت مالی نمودیم تا یاد بگیریم که چگونه می‌توان اقدام به ساختن آن نوع از سیستم‌های فرمان و کنترل نمود که مستقیماً قادر به فهم پرسش‌های ارایه‌شده به انگلیسی باشند. البته بررسی‌های صورت‌گرفته از قبیل مطالعات یو. سی. ال. آ. اولین گام‌ها در جهت دستیابی به این هدف می‌باشد. با وجود این روشن است که عملکرد موفقیت‌آمیز چنین سیستم‌هایی مبتنی بر بینش‌های حاصله از پژوهش‌های زبان‌شناختی خواهد بود... [۲۱]

سرهنگ گینز به سخنان خود ادامه داد و «رضایت» نیروی هوایی را از کار یو.سی.آل.ای. ابراز نمود.

کمک مالی وزارت دفاع برای پژوهش‌های زایشی غیرمترقبه بود؛ لکن بدون ضرر و زیان نیز نبود. منتقدان چپ‌گرای نظریه چامسکی از جلب توجه افکار عمومی نسبت به حمایت نیروهای مسلح از کارهای اولیه چامسکی، احساس خرسندی نمودند. و چندین مفسر نیز به نقل قدردانی‌هایی مانند آنچه که در آغاز کتاب جنبه‌های نظریه نحو چامسکی آمده است، پرداختند تا بر اتهام «ارتجاعی» و «آرمانگرایانه» بودن مبانی نظریه چامسکی تأکید ورزند: [۲۲]

پژوهشی که نتایج آن در این گزارش ارائه می‌شود با کمک مالی موسسه تکنولوژی ماساچوست، آزمایشگاه تحقیقات الکترونیک، برنامه‌های الکترونیک نیروهای مشترک (ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی امریکا) طبق قرارداد شماره DA36- (E) 039-ANC-03200 میسر گردیده است؛ مؤسسات زیر نیز حمایت‌های اضافی مالی مورد نیاز را در اختیار گذاشتند: نیروی هوایی امریکا (دایره سیستم‌های الکترونیکی طبق قرارداد (AF 19 (628)-2487)، بنیاد ملی علوم (اعتبار GP-2495)، مؤسسات ملی بهداشت (اعتبار MH-04737-04) و مدیریت هوانوردی و فضایی ملی (اعتبار NSG-496).

همان طور که انتظار می‌رود چامسکی این اتهام را رد می‌کند که محتوای اجتماعی نظریه او را می‌توان از خاستگاه‌های منابعی که به پژوهش‌های وی کمک مالی نموده‌اند، استنباط نمود. چامسکی متقابلاً استدلال می‌کند که هر پژوهشی که در دانشگاهی در جامعه‌ای سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، بدون توجه به این که منبع بلافصل آن، کمک‌های مالی وزارت دفاع، وزارت آموزش و پرورش، شرکت زیراکس، بنیاد فورد و یا حتی دلارهای حاصله از

دریافت مالیات عمومی باشد، در نهایت یک هدف مشترک خواهد داشت، و آن ارزش افزوده حاصل از کار است. مضافاً این‌که هر فردی که او [چامسکی] را به‌خاطر اشتغال به کار در ام. آی. تی، یعنی یکی از بزرگترین طرف‌های قراردادهای نیروهای مسلح، و همچنین به‌خاطر پذیرفتن اعتبارات مالی از وزارت دفاع محکوم کند مجبور است کارل مارکس را هم به‌خاطر مطالعه و بررسی در موزه بریتانیا (که زمانی مظهر فاسدترین حکومت امپریالیستی دنیا بود) [۲۳] و پذیرش هدایای مالی از انگلس که خانواده وی ثروت خود را از صنعت پنبه به‌دست آورده بودند، محکوم نماید.

به هر حال در اواخر دهه ۱۹۶۰ این نکته مورد جرّ و بحث فراوان قرار گرفت و بالاخره در سال ۱۹۷۰ کمک مالی وزارت دفاع به زبان‌شناسی در ام. آی. تی. متوقف گردید. این امر تا اندازه‌ای پیامد تشدید جنگ ویتنام و هم‌زمان با آن تصویب اصلحیه منسفیلد لایحه بودجه بود که تصریح می‌نمود هزینه‌های نظامی بایستی رابطه مستقیم با امور نظامی داشته باشند و تا حدودی نیز به این حقیقت مربوط می‌شد که کوشش‌ها برای دستیابی به کاربردهای مبتنی بر رایانه، موفقیت‌آمیز نبود - علی‌رغم این واقعیت سرهنگ گینز از برنامه مورد بحث اعلام رضایت نمود - در سراسر دهه ۱۹۷۰ برنامه تحقیقاتی مذکور به‌ناچار به اعتبارات آموزشی نه چندان زیاد موسسه ملی بهداشت روانی برای دانشجویان دوره‌های فوق‌لیسانس و بالاتر بسنده نمود. در دهه ۱۹۷۰ نفوذ دستور زبان زایشی رو به زوال گذاشت. استیلیای عقاید خاص چامسکی در رشته زبان‌شناسی زیر سؤال برده شد و دستور زبان زایشی آن اعتباری را که پیش‌تر، بین دانشوران سایر رشته‌های علمی داشت، کلاً از دست داد.

حتی از همان سال ۱۹۷۰ روشن بود که چامسکی در بین دستوریان زایشی در اقلیت مشخصی قرار داشت. اغلب زایشیان از آن پس کار خود را «معناشناسی زایشی» قلمداد کردند. معناشناسی زایشی در همان مراحل اولیه در مورد برخی نکات فنی تجزیه و تحلیل، موضع خود را از چامسکی

جدا نمود، نکاتی که احتمالاً اگر هم پیامدهایی ضمنی داشتند، تعداد آنها اندک بود. نظر به این که برجسته ترین معناشناسان زایشی، دانشجویان سابق شخص چامسکی بودند، جای تعجب نیست که اختلافات اولیه جزئی بوده باشد. لکن در اواسط ۱۹۷۰، معناشناسی زایشی در مورد اغلب مسائل زبان شناختی به جایی رسیده بود که با مواضع چامسکی اختلاف بنیادی داشت. [۲۴] زمینه اصلی رشد و گسترش معناشناسی زایشی، بسط و گسترش مدام حوزه توصیف نحوی بود. معناشناسان زایشی ابتدا تمایز بین تعمیم های نحوی و معنایی را مردود شمردند و ادعا نمودند که روابط معنایی (به عنوان مثال، رابطه هم معنایی بین John Killed Bill و John caused Bill to die) را می توان با قواعد گشتاری توجیه نمود. چند سالی نگذشت که معناشناسان زایشی پیشنهاد نمودند که نظریه دستوری باید به انواع گوناگون تعمیم هایی در مورد کاربرد زبان نیز پردازد. به عنوان مثال رابین لی کاف کوشید تا حقایق درباره موقعیت زنان در جامعه انگلیسی زبان را نیز در دستور زبان بگنجاند تا دستور زبان بتواند از عهده توجیه جمله نامأنوسی مانند John is Mary's widower در کنار جمله کاملاً قابل قبول Mary is John's Widow برآید. [۲۵]

ملخص کلام این که معناشناسان زایشی احساس می کردند که نظریه دستوری بایستی گسترش داده شود تا در زمینه اجتماعی زبان نیز به بحث پردازد. به زعم ایشان، دستور زبان نه تنها جملات زبان و ساختار آنها را تولید می کند، آن طور که چامسکی معتقد بود، بلکه زمینه اجتماعی مناسب برای استفاده از آن جملات را نیز مشخص می نماید.

توضیح دلایل جذبه معناشناسی زایشی کار ساده ای است. دستور زبان زایشی صرفاً به فرایندهای نحوی، واجی و دامنه محدودی از فرایندهای معنایی متمرکز شده بود؛ این نوع دستور زبان اصولاً درباره نقش زبان در اجتماع و یا کارکرد آن به عنوان اصلی ترین وسیله ارتباط هیچ سخنی نگفته بود. لکن بسیاری از زبان شناسان به این نتیجه رسیدند که این نوع

رویکرد بی‌نهایت محدود است؛ این زبان‌شناسان بر این باور بودند که زایشیان می‌بایستی دامنه گسترده‌تری از پدیده‌ها را مورد بررسی قرار دهند. جو سیاسی اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز بیشتر از پیش منجر به تشویق برخی از جدی‌ترین دانشجویان زبان به اتخاذ برنامه معنایی زایشی گردید، زیرا این برنامه از طریق ترکیب کار درباره دستور زبان صوری و دل‌مشغولی با کاربرد زبان در دنیای واقعی، ظاهراً هم پاسخگوی علایق عقلانی ایشان بود و هم تقاضاهای وجدان اجتماعی ایشان را برآورده می‌نمود. بدون تردید حق با جورج لی‌کاف بود که نوشت: «امروزه دانشجویان به معناشناسی زایشی علاقه‌مندند زیرا به زعم ایشان، راهی است برای تحقیق درباره ماهیت تفکر انسان و تعامل اجتماعی.» [۲۶]

اما گسترش دامنه تجزیه و تحلیل دستوری، به‌ناچار تلاش برای ارائه نظریه‌ای صوری را کاهش داد؛ پرسش‌های فراگیری که معناشناسان زایشی به آنها پرداختند، ارائه احکام را در قالب عبارات صوری محال می‌نمود. مثلاً به اعتقاد جورج لی‌کاف، امتناع از ارائه احکام صوری تبدیل به اصل لازم‌الاجرای شده بود؛ او به صراحت از رجعت به کار ارائه گزارش‌های غیرصوری و صرفاً توصیفی درباره زبان‌های بیگانه دفاع می‌نمود. [۲۷] رابین لی‌کاف همچنین بر مبنای جانبداری آشکار از حقوق زنان، حتی استدلال می‌نمود که می‌بایستی از صورت‌گرایی اجتناب ورزید:

... اغلب افرادی که در گذشته به‌خاطر فروتنی‌های بی‌جهت نسبت به صورت‌گرایی، کنار گذاشته شده‌اند، زنان بوده‌اند. این جانب احساس می‌کنم که تأکید بر توصیف صوری جنبه‌های سطحی زبان است که به نظر اغلب ما، دلسردکننده است؛ از این رو بسیاری از زنان در تلاش برای دستیابی به ارتباط به روان‌شناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان روی می‌آورند... اما با این کار از جریان‌ات اصلی کنار می‌افتند و اغلب در نهایت ناراضی و ناخشنود می‌شوند. من نمی‌دانم، البته، هیچ‌کس نمی‌داند، که آیا زنان فاقد استعداد ذاتی نسبت به صورت‌گرایی

هستند؟ یا اینکه این عدم علاقه، اکتسابی است و در نهایت نیز می‌توان بر آن غلبه نمود؟ من فقط می‌دانم که امروزه چنین وضعی داریم و پیش‌بینی می‌کنم که در آینده نیز مدت مدیدی چنین خواهد بود. در هر حال معتقدم که جذب مردم در یک رشته تحصیلی و سپس هدر دادن توانایی ایشان و توهین به ذکاوت ایشان با گفتن این‌که جایی برای شکوفایی استعدادشان وجود ندارد، عملی جنایتکارانه است. [۲۸]

بخشی از موفقیت اولیهٔ معناشناسان زایشی را می‌توان به حوزهٔ وسیع و گستردهٔ نفوذ ایشان نسبت داد. معناشناسان زایشی در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ تقریباً در تمام کرسی‌های تدریس در سرتاسر امریکا نفوذ کرده بودند، درحالی‌که تقریباً تمام طرفداران چامسکی فقط در ام. آی. تی. به کار مشغول بودند. این نکته نه تنها حال و هوای یک «جنبش» ملی را به معناشناسی زایشی داد، بلکه به این معنا هم بود که دانشجویانی که در مکتب معناشناسی زایشی آموزش می‌دیدند تقریباً ده برابر دانشجویان مکتب دیگر بودند. جو «درون‌گروهی» که در آن زمان صفت مشخصهٔ گروه زبان‌شناسی ام. آی. تی. بود (و تا حدّ معینی هنوز هم هست)، با شور و هیجان تبلیغی معناشناسان زایشی تضاد کامل داشت.

زمانی که معناشناسان زایشی دربارهٔ کانون محدود نظریهٔ چامسکی بحث می‌کردند، سایر منتقدان نیز به طور فزاینده‌ای ناخشنودی خود را از ادعاهای چامسکی، در مورد مبنای فطری دستور زبان، ابراز می‌داشتند. فرضیه‌های دیگری با این امید تدوین می‌شدند که شاید بتوانند بدون نیاز به اصول فطری نحوی که به نظر بسیاری مغایر با عقل سلیم بود راجع به همان گسترهٔ حقایق بحث کنند. به نظر می‌رسید که نظریه‌های ژان‌پیاژه روان‌شناس سوییسی بهترین راه‌حل ممکن باشد. پیاژه معتقد بود که اصول کلی حاکم بر یادگیری می‌تواند رشد و توسعهٔ زبان را نیز تبیین نماید و از این رو نیاز به مفاهیمی از قبیل دستور زبان جهانی را نیز برطرف سازد. نظریهٔ پیاژه دربارهٔ اکتساب

دانش «سازندگی تکوینی» وجود «مکانیزم‌های نظم‌بخش یا خودنظم‌بخشی» را که در مراحل مختلف رشد شناختی کودک شروع به کار می‌نمودند، مسلم می‌پنداشت. این مکانیزم‌ها علی‌الاصول علاوه بر یادگیری زبان، به یادگیری توانایی‌های طبقه‌بندی، دانش ابزار - هدف نمایش نمادین و موارد متعدد دیگری نیز نظم می‌بخشند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ روان‌شناسان زبان به طور فزاینده‌ای برداشت چامسکی از همگانی‌های دستوری فطری را کنار گذاشتند و به عقاید پیاژه، مبنی بر اینکه اکتساب زبان نتیجه تعامل مهارت‌های شناختی چندمنظوره و محرک‌های خارجی محیطی است، گرویدند.

در حدود سال ۱۹۷۵ در نتیجه چالش‌های مشترک معناشناسان زایشی و روان‌شناسان زبان پیرو پیاژه، اعتبار دستور زبان زایشی تا کمترین حد ممکن در تمام دوران تنزل یافت. از آن زمان به بعد اهمیت نسبی این نوع دستور زبان در رشته زبان‌شناسی تدریجاً افزایش یافته‌است. موفقیت مجدد دستور زبان زایشی را بایستی تا حدودی به قطبی شدن کامل گرایش‌ها و شکست معناشناسی زایشی در اواخر دهه ۱۹۷۰ نسبت داد. از یک سو، افرادی که علاقه‌مند به بافت اجتماعی زبان بودند، بیشتر از پیش به جامعه‌شناسی زبان گرویدند. قبل از اواخر دهه ۱۹۶۰ یعنی زمانی که افراد زیادی به بررسی جنبه اجتماعی زبان علاقه‌مند شدند، گرایش جامعه‌شناختی به زبان در ایالات متحده اصلاً اهمیتی نداشت. بدون تردید در ابتدا نیز یکی از دلایل اقبال به معناشناسی زایشی همین نکته بوده‌است. اما دانشجویان بیشتری بودند که روزبه‌روز از علاقه آنها به ساختار دستور زبان کاسته می‌شد و به رشته نوین و بالنده جامعه‌شناسی زبان روی می‌آوردند. جامعه‌شناسان زبان با کم‌باوری مراقب برنامه معناشناسی زایشی بودند. این برنامه می‌کوشید تا پدیده‌های اجتماعی را در چهارچوبی که اساساً برای بررسی ویژگی‌هایی در سطح جمله، از قبیل ترتیب تکواژها و دگرگونی واکه‌ای طرح‌ریزی شده بود، بررسی کند. برای جامعه‌شناسان زبان چندان دشوار نبود که آن دسته از

معناشناسان زایشی که بیشتر از بقیه به بررسی زبان در بافت اجتماعی آن علاقه‌مند بودند، را چنان متقاعد سازند که هر نوع عذر و بهانه احتمالی برای تجزیه و تحلیل دستوری را کنار بگذارند و با این موضوع از دیدگاه سنتی علوم اجتماعی برخورد کنند.

از سوی دیگر، آنهایی که علاقه‌مند به تدوین نظریه‌ای بودند که بتواند ویژگی‌های صرفاً دستوری زبان انسان را مشخص کند به سوی دیدگاه سنتی‌تر و مستقل دستور زبان زایشی، که حقایق اجتماعی را از نفس دستور زبان مستثنی می‌کند، عقب‌نشینی نمودند. این دسته از زبان‌شناسان به این نتیجه رسیده بودند: که معناشناسان زایشی، به لحاظ این که تمام امور زبانی را ماده کار تحلیل دستوری می‌دانستند، خود را آن‌چنان گرفتار داده‌های تحلیل نشده کرده بودند که هرگز نمی‌توانستند موفق به ارائه اصول صوری گردند. درواقع تعداد زیادی از مقاله‌های نوشته شده در حوزه معناشناسی زایشی چیزی در حد ارائه حقایق جالبی درباره زبان به شکل غیرصوری بود.

به دنبال فروپاشی معناشناسی زایشی، پیشرفت‌های مهمی در درک و فهم ویژگی‌های دستور زبان جهانی حاصل گردید. «نظریه حاکمیت-وابستگی» چامسکی، که در سال ۱۹۷۹ [۳۰] ارائه شد، برخی از پدیده‌های دستوری متفاوت و به ظاهر غیرقابل توجیه را در قالب چهارچوبی از اصول تلفیق نمود که از نظر مفهومی، ساده و در عین حال دقیق بود. این کار نه تنها منجر به برانگیختن دوباره علایق نسبت به دستور زبان صوری بین زبان‌شناسان امریکایی گردید، بلکه برای اولین بار شمار قابل توجهی طرفدار بین‌المللی برای چامسکی فراهم کرد. درواقع، نظریه حاکمیت-وابستگی که اولین بار در سلسله سخنرانی‌های چامسکی در شهر پیزای ایتالیا ارائه شد، در خارج از ایالات متحده تقریباً همان قدر طرفدار پیدا کرد که در داخل ایالات متحده.^۱

۱. طرفداران چامسکی در خارج از امریکای شمالی، عمدتاً پایین‌ترین رده‌های سلسله‌مراتب

انقلاب رایانه‌ای نیز در افزایش اقبال به دستور زبان زایشی سهم بوده است. پیشرفت‌های حاصله در فن‌آوری رایانه‌ای و همچنین نظریه‌ی صوری دستور زبان، کاربردهایی از نظریه را در عمل ممکن نموده است که بیست سال پیش غیرقابل تصور بود. به عنوان مثال، در چند سال گذشته، متخصصان رایانه با همکاری دستوریان زایشی برنامه‌هایی را نوشته‌اند که می‌تواند انگلیسی نوشتاری را چنان پردازش کند که پرسش‌هایی را که با اندکی پیچیدگی نوشته شده‌اند، درک کند و در بین داده‌های اصلی رایانه‌ای شده دنبال پاسخ بگردد و به انگلیسی نوشتاری پاسخ دهد. صنعت رایانه میلیون‌ها [دلار] در نسل جدیدی از کامپیوترهای «دوستانه» سرمایه‌گذاری نموده است و البته همان‌طور که سرهنگ گینز اشاره نموده است، در مقایسه با دادن دستورالعمل‌ها به رایانه به زبان مادری خود انسان، کدام شیوه برای تعامل با رایانه می‌تواند دوستانه‌تر باشد. از این رو منطقی به نظر می‌رسد که افرادی که دارای بالاترین میزان دانش فنی درباره دستور زبان هستند، یعنی دستوریان زایشی، از نظر صنعت [رایانه] به عنوان یکی از منابع ارزشمند ملحوظ گردند. درواقع آی.بی.ام، هیورلت-پاکارد، و زیراکس و سایر شرکت‌ها، پیشاپیش، [دستوریان] زایشی را جزو فهرست حقوق‌بگیران خود درآورده‌اند. تمام قراین و شواهد حاکی از این است که نیاز صنعت [رایانه] به مهارت ایشان افزایش خواهد یافت. درست است که طرفداران پر و پا قرص اصول زایشی از اینکه کاربری این اصول در عمل نیز نشان داده می‌شود و همچنین از این که انقلاب رایانه امکان اشتغال بیشتری را برای زبان‌شناسان آزموده فراهم می‌سازد، خرسند هستند، لکن در عین حال متوجه این خطر نیز هستند که نیازهای فن‌آوری، ماهیت پژوهش‌هایی را که

← دانشگاهی را تشکیل می‌دهند به استثنای بریتانیای کبیر، هلند، استرالیا و ژاپن یعنی کشورهایی که در دهه ۱۹۷۰ برخی از مهم‌ترین استادان از راه‌اندازی برنامه‌هایی با گرایش‌های زایشی طرفداری کردند.

در این رشته انجام می‌شود، به‌طور قابل توجهی تغییر خواهد داد. به عنوان مثال اگر یک چهارچوب زایشی ویژه در روشنگری ماهیت دستور زبان جهانی رضایت‌بخش‌ترین شق ممکن بوده باشد و در مقایسه با چهارچوب‌های دیگر برای کاربردهای رایانه‌ای مناسبت کمتری داشته باشد، طبیعی است که صنعت [رایانه] به احتمال زیاد به جای شق اول به حمایت و طرفداری از شق دوم خواهد پرداخت، و در نتیجه پژوهش‌ها را در مسیر کاربردهای مهندسی سوق خواهد داد و توسعه و گسترش مناسب‌ترین نظریه از دیدگاه زبان‌شناختی و روان‌شناختی عقب خواهد ماند. البته این امر هنوز اتفاق نیفتاده است، ولی بسیاری از زایشیان احتمال وقوع آن را پیش‌بینی می‌کنند.

با وجود این، علی‌رغم هر نوع امیدی که به آینده می‌توان بست، دستور زبان زایشی امروزه از موفقیت نازلی برخوردار است و به هیچ وجه قابل مقایسه با وضع عالی آن در اواسط دهه ۱۹۶۰ نیست. گروه زبان‌شناسی ام. آی. تی. بدون استثنا به عنوان بهترین گروه زبان‌شناسی امریکایی انتخاب می‌شود [۳۱] و فارغ‌التحصیلان این دانشگاه بی‌چون و چرا بهترین مشاغل را پیدا می‌کنند. لکن وضع فارغ‌التحصیلان دوره دکتری زبان‌شناسی زایشی از سایر دانشگاه‌ها در بازار کار نسبت به رقبای غیرزایشی آنها چندان بهتر نیست. آژانس‌های بزرگ اعطاکننده کمک مالی از قبیل بنیاد «ملی علوم» و «انجمن امریکایی مجامع فرهیختگان» تنها اندکی از بودجه خود را به زایشیان تخصیص می‌دهند، اگرچه احتمالاً دست‌اندرکاران برنامه‌های تحقیقاتی پرهزینه از قبیل آواشناسی تجربی و بررسی‌های فراگیری [زبان] تقاضای بیشترین مقدار بودجه را می‌نمایند. زایشیان دیگر با هیچ معیار قابل تصویری در نهادهای قدرت در رشته زبان‌شناسی دارای نفوذ نیستند. در تاریخ انجمن زبان‌شناسی امریکا تنها دو نفر از رؤسای برگزیده شده سالانه از گروه زایشیان بودند و زایشیان تنها در صد اندکی از اعضای کمیته‌های انجمن را تشکیل می‌دهند. تا آنجا که به مجله زبان یعنی نشریه انجمن مربوط است، سردبیر

آن، زبان‌شناس زایشی نیست، هیأت دبیران نیز با اکثریت اندکی از دستوریان زایشی تشکیل شده‌است. حتی مقالات و نقد و بررسی‌هایی هم که در مجله زبان منتشر می‌شود، نشان‌دهنده نفوذ زایشیان نیست؛ تنها در حدود یک سوم مقالات گرایش به دستور زبان زایشی دارند.

اگرچه برخی از زبان‌شناسان هنوز هم ادعا می‌کنند که حامیان «نمونه‌های» زایشی آن قدر قدرتمند هستند که مخالفانی را که منصب دانشگاهی ندارند به «سکوت وادارند» [۳۲] لکن منتقدان چامسکی، هم دانشگاهیان و هم غیردانشگاهیان، به هیچ وجه «به سکوت واداشته نشده‌اند». نشریه‌ای نیست که به طور متداول نقدهایی از افکار و عقاید چامسکی منتشر نکند؛ نشریه پژوهش‌های زبان‌شناختی، که در گروه آموزشی محل اشتغال خود چامسکی در دانشگاه ام. آی. تی. منتشر می‌گردد، نیز از این حکم مستثنی نیست.

در حال حاضر، حدود یک سوم زبان‌شناسان امریکایی، یا دستوریان زایشی هستند و یا در بررسی‌های خود درباره یادگیری زبان اول، یادگیری زبان دوم و یا هر موضوع دیگری دستور زبان زایشی را بدیهی می‌شمارند؛ یک سوم دیگر زبان‌شناسان رویکردی غیرزایشی به دستور زبان دارند، یا پیش‌فرض‌های چامسکی را در کارهای تجربی یا عملی خود رد می‌کنند؛ و بالاخره یک سوم باقی‌مانده نیز جنبه‌های زبان را از دیدگاه‌هایی مورد بررسی قرار می‌دهند که اصولاً موضع‌گیری انسان در آنها حائز اهمیت نیست، مانند برخی از زیرشاخه‌های جامعه‌شناسی زبان یا آواشناسی. گفتنی است که این تقسیم‌بندی، بسیاری از دانشوران زبان را که گرایش زبان‌ها و ادبیات کلاسیک دارند در بر نمی‌گیرد، آنان خود را، زبان‌شناس نمی‌شمارند بلکه در گروه‌های ادبیات به کار اشتغال دارند.

با این تفصیل، پس تکلیف «انقلاب پرآوازه چامسکی» چیست؟ چامسکی شخصاً پیوسته منکر این نظر بوده‌است که اصولاً انقلابی در رشته [زبان‌شناسی] صورت گرفته‌است. چامسکی به مصاحبه‌کننده‌ای گفت: «اگر آن نوع زبان‌شناسی که مورد علاقه من است در ایالات متحده ادامه داشته

باشد، احتمالاً بیشتر در «برنامه‌های علوم شناختی» خواهد بود تا در گروه‌های آموزشی زبان‌شناسی» [۳۳] سپس ادامه داد:

دست کم زمانی که به روابط گذشته خود با این رشته [زبان‌شناسی] فکر می‌کنم، در هر مرحله‌ای این رابطه کاملاً منفرد و مجزا یا تقریباً مجزا بوده است. گمان نمی‌کنم که امروز هم وضع تغییر کرده باشد... اما نمی‌توانم هیچ زمانی را به خاطر بیاورم که نوع کاری را که من انجام می‌دادم مورد علاقه بیش از اقلیت اندکی از دست‌اندرکاران رشته [زبان‌شناسی] بوده باشد. [۳۴]

تأثیر چامسکی فوق‌العاده بوده است؛ لکن تأثیر، ضرورتاً منجر به موافقت نمی‌شود. بدون تردید چامسکی بر هوادارانی بیشتر از «یک اقلیت اندک» زبان‌شناس در دنیا تسلط دارد، اگر شخص چامسکی بیشترین طرفداران را در محافل زبان‌شناسی دارد، در عین حال بیشتر از همه نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. در مورد آمار دقیق می‌توان حدس و گمان زد، لکن یک حقیقت کاملاً روشن است که عقاید و نظرات او زبان‌شناسی را کاملاً دگرگون ساخته است و هیچ پژوهشگر زبان‌شناسی علی‌رغم تعلق به این یا آن مکتب، نمی‌تواند بدون این‌که نظرات چامسکی را مدّ نظر داشته باشد، کار علمی جدی در این رشته انجام دهد.

مخالفت با زبان‌شناسی مستقل

مجادلات بین چامسکی و منتقدان وی، که در فصل گذشته توصیف شد، عمدتاً در حوزه دستور زبان مستقل صورت می‌گرفت. گرچه دستوریان زایشی مفروضات ساختگرایان را مورد تهدید قرار دادند و به نوبه خود نیز از سوی معناشناسان زایشی به چالش طلبیده شدند، لکن این مشاجرات هرگز با پیش‌فرض‌های بنیادی زبان‌شناسی مستقل کاری نداشت. با وجود این گفتنی است که به موازات زبان‌شناسی مستقل، پیوسته گرایش‌های دیگری نیز وجود داشته‌است که اغلب خود را مخالف با زبان‌شناسی مستقل قلمداد نموده‌اند. برخی از اینان صرفاً با اولویت تعیین‌شده توسط زبان‌شناسانی که قصدشان تجزیه و تحلیل زبان به عنوان نظامی مستقل بود مخالفت ورزیده‌اند، در حالی که برخی دیگر ارزش عقلانی و اعتبار سیاسی زبان‌شناسی مستقل را مورد سؤال قرار داده‌اند.

زبان‌شناسی مستقل، از همان زمان پیدایی‌اش منجر به بروز مخالفتی نخبه‌گرا از سوی محققان زبان‌ها و ادبیات کلاسیک شد. در ابتدا فقه‌اللغویون کلاسیک و سپس دانشوران ادبیات مغرب‌زمین بذل توجه زبان‌شناسی مستقل را به زبان‌های غیرادبی و گویش‌های افراد عادی، مورد نکوهش قرار دادند. البته مخالفت گروه اول و همچنین این عقیده که هر اصیل‌زاده واقعی

نیاز به آموزش و پرورش کلاسیک دارد، محکوم به شکست بود. هم‌چنان که زبان‌های یونان و روم باستان موقعیت خود را به عنوان مرکز اصلی برنامه درسی دانشگاهی از دست دادند، این فکر نیز که این زبان‌ها می‌بایستی مبنای بررسی‌های زبانی را تشکیل دهند، منسوخ شد. لکن میراث مخالفت فقه‌اللغویون، در دانشگاه‌هایی که در آنها زبان‌های کلاسیک هنوز هم مورد تأکید است، ادامه دارد. به عنوان مثال در دانشگاه آکسفورد، زبان‌شناسی مستقل، از هر نوعی که باشد، فقط از وجود ظاهری برخوردار است. از سوی دیگر نگرش‌های نخبه‌گرایانه برخی از دانشوران ادبی هنوز هم مانع بسط و گسترش زبان‌شناسی ساختاری و دستور زبان زایشی است. درحالی که در امریکای شمالی مخالفت این گروه به طور موقت مؤثر بود، حتی امروزه هم در قاره اروپا طرح‌های تحقیقاتی و برنامه‌هایی که دارای گرایش ساختگرایی هستند به دلیل اینکه منجر به کسادی بررسی زبان‌های بزرگ ادبی می‌شوند، با مخالفت مواجه می‌گردند.

این تلقی که مخالفت متخصصان زبان‌ها و ادبیات کلاسیک با زبان‌شناسی مستقل ضرورتاً به شور و شوق نخبه‌گرایانه وابسته است اشتباهی بیش نیست. در واقع قضیه کاملاً برعکس است، مخالفان نوعاً دیدگاه خود را درباره زبان به منزله تجسم عصاره آزادی انسان، و دیدگاه زبان‌شناسی مستقل را تهدیدی علیه آن به شمار می‌آورند. منتقدان متخصص زبان‌ها و ادبیات کلاسیک با امری که آن را غیرشخصی کردن زبان می‌دانند، و تلویحاً در فهرست عناصر دستوری ساختگرایان و در نظام‌های قواعد دستوری زایشیان یافت می‌شود، مخالفند. احتمالاً روشن‌ترین اظهارات نمایانگر چنین موضعی را، پل گودمن فقید در کتاب تکلم و زبان: دفاع از شعر ارائه کرده است. گودمن با فصاحت استدلال می‌کند که جوهره روح خلاق انسان توانایی تفوق یافتن بر ساختارها و قواعد است و ساخت‌هایی که دستوریان ارائه می‌دهند نه تنها متضمن فایده واقعی نمی‌باشد، بلکه چیزی بیشتر از قید و بندهای قراردادی دلبخواهی نیست. گودمن معتقد بود که شاعر واقعی نیازی به این نوع

ساخت‌ها ندارد و اینکه همه ما بالقوه نوعی شاعر هستیم. کتاب در جستجوی بابل: جنبه‌های معنا و ترجمه اثر جورج استاینر، نظرات مشابهی را ارائه می‌کند. به زعم استاینر «خود شخصی» که محصول «تفرد انسانی» است طبعاً در برابر قواعد مکانیکی عقیم، استقامت می‌کند. استاینر معتقد است که «برای فهم و درک بیشتر زبان و ترجمه لازم است که از «ژرف‌ساخت‌های» دستور زبان گشتاری فراتر رفته و به ساخت‌های ژرف‌تر شاعر دست یابیم.» [۲]

مخالفان زبان‌شناسی مستقل، که متخصص در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک بودند، برای حمله به زبان‌شناسی مستقل، به‌ویژه دوگانگی‌های زبان-گفتار (و توانش-کنش) را برمی‌گزینند. به عنوان مثال، روی هریس در کتاب خود به نام سازندگان زبان [۳] در مفهوم «زبان» چیزی جز همسانی دسته‌جمعی نمی‌یابد. نظر به اینکه «زبان» مایملک مشترک تمام گویشوران یک «زبان» ویژه است، از این رو وسیله‌ای برای انقیاد خواست افراد در مقابل اجتماع، به عنوان یک کل، نیز می‌باشد. مفهوم همگن‌سازی که تلویحاً در عبارت «دستور زبان جهانی» چامسکی نهفته است متضمن عواقب وخیمی برای تمام جنبه‌های فرهنگ است. چنان که یان رابینسون اظهار داشته است:

در نهایت نوعی ابتذال است اگر زبان‌شناسی با چامسکی، که در نظریه جهانی‌های خود تمام زبان‌ها را تقریباً شبیه هم می‌داند، هم‌عقیده باشد. این باور به این معناست که او به بهای پرداختن به زبان، به عنوان موهبت مشترک انسان، متوجه روی دیگر سکه، یعنی شکوه گوناگونی زبان و زبان‌ها، نمی‌گردد. جهانی‌های معنایی پیشنهادی چامسکی چنان است که انگار منتقدی می‌کوشد اشعار برجسته را از طریق جستجوی ادبیات شعری برجسته‌ای که در همه آن شعرها مشترک است تبیین نماید (که البته این امر بدون سابقه هم نیست). دست‌یازیدن به چنین کاری بدون تردید منجر به از بین رفتن علاقه به شعر و همچنین امکان بحث راجع به هنر شاعری به طور کلی خواهد شد. [۴]

پس با این حساب چه شق دیگری به عنوان وظیفه زبان‌شناس باقی می‌ماند؟ رایینسون معتقد است: «گمان نمی‌کنم اگر زبان‌شناسان به جای «جستجوی قواعد و جهانی‌ها» به مدت یک یا دو دهه، به بخش‌های ویژه‌ای از زبان بپردازند ضرر و زیان خاصی به زبان‌شناسی وارد شود - فی‌المثل آنها می‌توانند اقدام به مطالعه چندین قطعه شعر بنمایند.» [۵]

تأثیر نقد متخصصان زبان‌ها و ادبیات کلاسیک در ایالات متحده تدریجاً فروکش کرده است، زیرا دست‌اندرکاران این رویکرد، حوزه زبان‌شناسی را ترک نموده‌اند، یا این‌که به طور کلی کنار گذاشته شده‌اند. نظر به این‌که این عده، دانشوران ادبی به‌شمار می‌آیند و نه دانشوران زبان‌شناختی، نادیده گرفتن ایشان از جانب رشته زبان‌شناسی کار ساده‌ای بوده است.^۱ این جانب شخصاً تردید دارم که در طول سی سال گذشته زبان‌شناسانی که به هر نوع انتقاد از افکار و عقاید خود، که براساس حساسیت‌های رشته زبان‌ها و ادبیات کلاسیک صورت گرفته، پاسخی داده‌اند از شمار انگشتان دست بیشتر باشند. [۶]

از سوی دیگر، انتقادات وارده بر زبان‌شناسی مستقل از جهت مخالف - یعنی گرایش‌های جامعه‌شناختی - تأثیرات عمیق‌تر و دیرپای‌تری داشته است. اغلب آنهایی که رویکردی جامعه‌شناسانه نسبت به زبان اتخاذ نموده‌اند، این پیش‌فرض را که «هر کدام از جنبه‌های زبان را می‌بایستی مستقلاً و جدای از جامعه‌ای که در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.» مردود می‌شمارند. بسیاری از اعضای این رشته، چنین کاری را اصلاً متضمن فایده نمی‌دانند. درواقع به نظر می‌رسد که زبان‌شناسی مستقل مابین با عقل سلیم است. هر استادی که در کلاس

۱. با وجود این برخورد بین دانشوران زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و مخالفان ایشان هنوز به شدت در گروه‌های آموزشی انگلیسی ادامه دارد در این گروه‌ها مدعیان اصلی دانشوران زبان‌ها و ادبیات کلاسی، دستور زبان زایشی نبوده، بلکه جنبش اروپایی ساختگرایی است، یعنی پیروان تعلیمات سوسور که (به‌ویژه) توسط بارت، دریدا و لاکان ارائه شده است.

«درآمدی بر زبان‌شناسی» تدریس کرده باشد، می‌داند که بسیاری از بااستعدادترین دانشجویان در وهله اول صرفاً بر این باورند که ساختار اجتماع، ساختار زبان را معین و مشخص می‌نماید؛ درواقع برای برخی، انگیزش اصلی برای گذراندن کلاس، اشتیاق به یادگیری بیشتر و دقیق‌تر ماهیت رابطه جامعه با زبان است.

منسجم‌ترین نمود این باور که ساختار زبان به میزان قابل توجهی با دنیای برونی‌گوشوران آن زبان مرتبط است، در سنت نوشته‌های مارکسیستی در باره زبان به تدریج رشد و تکامل یافته است. گرچه نه مارکس و نه انگلس هیچ‌کدام هرگز نظریه پرورده‌ای را درباره زبان ارائه ننموده‌اند، لکن در بین نوشته‌های ایشان به صورت جسته گریخته و پراکنده مطالبی را درباره زبان می‌توان یافت. البته از این نتیجه‌گیری نیز نمی‌توان اجتناب ورزید که آنچه ایشان در این باره نوشته‌اند تا اندازه‌ای ضد و نقیض است. لکن جای تعجب نیست که تفکرات مارکس و انگلس به میزان قابل توجهی به مرور زمان، و در طول مدت طولانی دوره زندگی سیاسی ایشان، شکل گرفت. مضافاً این‌که دلیلی وجود ندارد که چرا درباره موضوعی که برای ایشان از اهمیت اندکی برخوردار بود می‌بایستی ثبات رأی داشته باشند. با وجود این امروزه متنی در اختیار ماست که درباره معنای آن جای هیچ تردیدی نیست و آن متنی است که اغلب زبان‌شناسان مارکسیست قرن بیستم نقل می‌کنند. مارکس و انگلس در *ایدئولوژی آلمانی* می‌نویسند:

زبان به اندازه شعور دارای قدمت است، زبان، «شعور عملی» است که دیگر افراد بشر نیز از آن برخوردارند و تنها به همین دلیل واقعاً، برای شخص من نیز وجود دارد. زبان، مانند شعور، صرفاً به لحاظ نیاز و الزام به ارتباط با سایر افراد بشر پیدا شده است. هر جا که رابطه‌ای وجود داشته باشد، زبان برای من وجود خواهد داشت؛ حیوان اصلاً درگیر هیچ نوع رابطه‌ای نمی‌شود. رابطه حیوان با سایر حیوانات از نوع دیگری است. از این‌رو، شعور از همان ابتدا محصولی اجتماعی

است و تا آن زمان که بشر وجود دارد به همان صورت باقی خواهد ماند. [۷]

شعور محصولی اجتماعی است؛ زبان، شعور (عملی) است؛ از این رو زبان محصولی اجتماعی است. قیاس صوری، دیگر از این روشن‌تر نمی‌تواند باشد. در این متن مارکس و انگلس بدون تردید زبان را به عنوان پدیده‌ای روبنایی معرفی می‌نمایند، یعنی پدیده‌ای که متأثر از مبنای اقتصادی جامعه است - و به نوبه خود - بر آن تأثیر می‌گذارد. پس با توجه به این نوع نتیجه‌گیری، یک مارکسیست چگونه به بررسی زبان خواهد پرداخت؟ به همان ترتیب که انسان به بررسی سایر پدیده‌های روستاها از قبیل نهادهای فرهنگی یا ایدئولوژی می‌پردازد یعنی از طریق بررسی دقیق عوامل اقتصادی و تاریخی متعامل که در سازمان‌بندی و کاربرد آن سهمی به عهده دارند. بدین ترتیب با عنایت به یک چنین نتیجه‌گیری، زبان‌شناسی مستقل همانند رویه قضایی مستقل، غیرقابل تصور خواهد بود.

اولین بررسی زبان‌شناختی که به روشنی مبتنی بر مارکسیسم بود، کتاب مارکسیسم و فلسفه زبان اثر وی. إن. ولوشینف روسی در اواخر دهه ۱۹۲۰ بود. ولوشینف توجه خود را به جنبه سبک‌شناختی زبان معطوف داشت و صورت‌های مختلف یک سخن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او نشان داد که تدابیری که برای نشان‌دادن صورت‌های خاص به کار می‌روند، همچون گفتار منقول (گفتاری که برای نقل سخنان دیگران به کار برده می‌شود)، کلام مستقیم و کلام غیرمستقیم را می‌توان از لحاظ تاریخی به ساختار اجتماع در زمان نگارش مرتبط دانست. به عنوان مثال ولوشینف استدلال می‌نمود که، حرکت از یک سبک نثری کاملاً خطی به سبک تصویری، که در دوران بین قرون وسطی و رنسانس در فرانسه اتفاق افتاد، منعکس‌کننده جنبش برای رهایی از اقتدارگرایی و جزم‌گرایی بود، که وی آن را به ساختار طبقاتی در حال دگرگونی فرانسه نسبت می‌داد.



مقاله‌شناسی مارکسیستی، از زمان بررسی‌های ولوشینف، پژوهش‌های خود را به تمام حیطه‌های ارتباط بین جامعه و زبان تسری داده‌است. از این رو، یک مقاله نمونه‌وار به تفحص درباره شیوه تحمیل دستورهای گروه حاکم به کل اجتماع از طریق زبان خواهد پرداخت. مقاله دیگری با ارائه اسناد و مدارک به اثبات تفاوت بین گفتار طبقه کارگر و طبقه متوسط در یک مرکز شهری، اهتمام خواهد ورزید. مقاله دیگری به ذکر نمونه‌های تاریخی زبان نیروی غالب که حتی مدت‌ها پس از استیلا نیز همچنان زبان طبقه حاکمه بوده، استناد خواهد نمود. همان‌گونه که زبان فرانسوی نورمن پس از ۱۰۶۶ م. بیش از دو قرن در انگلستان زبان طبقه حاکم به شمار می‌آمد. مقاله دیگری ممکن است استدلال نماید که جنبش‌هایی که برای یک «زبان بین‌المللی»، همانند اسپرانتو، صورت می‌گیرد به علایق طبقاتی ویژه‌ای مرتبط می‌گردد و بالاخره مقاله دیگری نیز احتمالاً به دفاع از این مدعا بر خواهد خاست که تفاوت بین ایدئولوژی هماهنگی زبانی در سوئیس و سایر کشورها و وضع موجود، عملاً بی‌نهایت زیاد است.

تعداد قابل توجهی از مقاله‌های نوشته‌شده طبق سنت زبان‌شناسی مارکسیستی، «وحدت نظریه و عمل» را، که در تفکر مارکسیستی نقش محوری دارد، مورد تأکید قرار می‌دهند و می‌کوشند از توصیفات صرف ارتباط زبان-طبقه فراتر روند. از این رو غیرمتعارف نخواهد بود اگر مقاله‌ای به عنوان مثال پس از ارائه اسناد و مدارک در مورد اینکه چگونه ستم به کارگران تُرک برلین یا هامبورگ، به لحاظ تفاوت زبان ایشان با اکثریت آلمانی‌زبانان، تشدید می‌شود، به بررسی گفتار آنان پردازد و در نهایت برای کمک به بهبود وضعیت ایشان خواستار اجرای اصلاحات ویژه‌ای گردد. برخی از این نیز فراتر می‌روند و موقعیت ویژه زبانی را نشانه‌ای از ساختار طبقاتی کل اجتماع به شمار می‌آورند و نتیجه می‌گیرند که چگونه منازعات تُرک‌ها برای برابری زبانی می‌تواند جزئی از جنبش کلی برای تغییر انقلابی را تشکیل دهد.

جای تعجب نیست که با توجه به تفاوت‌های موجود بین برنامه

پژوهش‌های زبان‌شناسی مستقل و پژوهش مارکسیستی، افراد انگشت‌شماری وجود داشته باشند که نوشته‌های ایشان دربارهٔ زبان به هر دو گرایش کمک نموده باشد.^۱ یکی از این افراد انگشت‌شمار، جوزف اموندز^۲ است که تحصیلات خود را در رشتهٔ زبان‌شناسی در اِم. آی. تی. به اتمام رسانده است. اموندز در یکی از بررسی‌های اخیر خود دربارهٔ ضمائر فاعلی انگلیسی، تعدادی قواعد زایشی برای توضیح ویژگی‌های دستوری ضمائر مورد بحث پیشنهاد نموده و موقعیت‌های اجتماعی حاکم بر کاربرد آنها را نیز توصیف نموده است. [۹] اموندز استدلال می‌کند که تجویز ضمائر فاعلی (he and I left) به جای ضمائر مفعولی (him and me left) در جملات دارای ضمائر فاعلی به هم پیوسته، نمونه‌ای از موانع زبانی است که طبقهٔ اجتماعی - اقتصادی حاکم برای جدا نمودن خود از اکثریت جامعه به طور آگاهانه تحمیل کرده‌اند. اموندز از اصول دستور زبان جهانی، از تاریخچهٔ این ساختار و از مشاهدهٔ یادگیری و کاربرد ضمائر فاعلی توسط کودکان، شواهدی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه اگر جانبداری از کاربرد صورت‌های فاعلی به منزلهٔ مانعی زبانی برای بخش‌های جمعیتی محروم از حقوق اجتماعی به کار نمی‌آمد، صورت‌های فاعلی عملاً یک شبه از بین می‌رفتند.

به نظر می‌رسد منصفانه است که بگوییم، علی‌رغم کار اموندز و چند نفر انگشت‌شمار دیگر، طرز برخورد پژوهشگران مارکسیست با زبان‌شناسی مستقل، گستره‌ای از عدم علاقه تا خصومت بی‌پرده را دربرمی‌گیرد. به نظر بسیاری از مارکسیست‌ها، فعالیت زبان‌شناسان مستقل در نوشتن دستور زبان بدتر از اشتغال فکری صرف در بررسی زبان بدون توجه به واقعیت اجتماعی آن نیست. اما عدهٔ دیگری نیز هستند که به این نتیجه رسیده‌اند که

۱. البته تعداد بی‌شماری دستوریان زایشی وجود دارند که خود را مارکسیست می‌شمارند، لکن اولویت‌های پژوهش‌های دانشگاهی ایشان شامل بررسی زبان در بافت اجتماعی آن نمی‌گردد.
۲. حدود هشت سال پیش که مشغول گذراندن فرصت مطالعاتی در دانشگاه واشنگتن در شهر سیاتل بودم، پرفسور اموندز به عنوان استاد راهنمای اینجانب تعیین شده بود. - م.

زبان‌شناسی مستقل حقیقتاً با مارکسیسم ناسازگار است. به زعم این دسته از مارکسیست‌ها، زبان نه تنها در جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی، بلکه در تمام نمودهای آن، از جمله نمود دستور زبان نیز پدیده‌ای روبنایی به شمار می‌رود. ولوشینف نیز شخصاً بر این عقیده بود. به نظر وی، ساختگرایی دوسوسور یک «عینی‌گرایی انتزاعی»، یعنی نظام بسته ضدتاریخی، است که با ماهیت واقعی زبان، که در واقع «یک جریان بدون وقفه صیوروت است»، ناسازگار است. [۱۰] او همچنین ساختگرایی را به خاطر عدم توفیق در توجه به زبان با اجزا و ساختارهایش به عنوان ابزار ایدئولوژیکی، محکوم می‌نمود و این عمل را «جدایی زبان از باروری ایدئولوژیکی... یعنی یکی از مهم‌ترین خطاهای عینی‌گرایی انتزاعی تلقی نمود.» [۱۱]

به زعم ولوشینف باید به جای بررسی‌های دستوری محض، که مورد علاقه زبان‌شناسی مستقل بود، کوشش‌هایی برای روشنگری این امر شود که چگونه واژه، رابطه متقابل زیربنا و روبنا را منعکس می‌کند، یعنی «چگونه هستی واقعی (زیربنا) نشانه را مشخص می‌کند و چگونه نشانه، واقعیت را در فرایند تولید خود منعکس و منکسر می‌نماید.» [۱۲] ریشه‌های رابطه بین نشانه و هستی را البته بایستی در خارج از زبان جست: «روابط تولید و نظم اجتماعی - سیاسی شکل گرفته به وسیله آن روابط، کل گستره تماس‌های کلامی بین مردم، یعنی تمامی صورت‌ها و ابزارهای ارتباط کلامی آنها - در کار، در زندگی سیاسی و در خلاقیت ایدئولوژیکی - را تعیین می‌نماید. متقابلاً نه تنها صورت‌ها، بلکه حتی موضوعات کنش‌های گفتاری نیز از شرایط، صورت‌ها و انواع ارتباطات کلامی سرچشمه می‌گیرد.» [۱۳]

کار دو تن از زبان‌شناسان امریکایی، یعنی ادوارد سایپر و بنجامین وُرف که در دوران بین دو جنگ جهانی فعال بودند، قراین و شواهد معتبری در طرفداری از نظریه رابطه تنگاتنگ بین ساختار زبان و پدیده‌های «برونی» ارائه نمود. سایپر معتقد بود که ساختار زبان هر فرد مستقیماً شیوه جهان‌بینی آن فرد را شکل می‌دهد و ساختارهای مختلف، ادراک حسی متفاوتی از واقعیت

را به شعور تحمیل می‌نماید:

زبان... در واقع تجارب را به لحاظ کمال صوری خود و همچنین به لحاظ فرافکنی ناآگاه ما از انتظارات ضمنی آن به حوزه تجربه، برای ما تعریف می‌نماید. مقولاتی از قبیل شمار، جنس، حالت، زمان... به آن اندازه که به تجربه تحمیل شده‌اند در تجربه کشف نگردیده‌اند و این عمل تنها به لحاظ تسلط جبارانه صورت زبانی بر جهت‌گیری‌های ما در جهان صورت گرفته است. [۱۴]

عقاید سایپر را شاگرد وی، ژرف بسط و گسترش بیشتری داد و آنها را در مورد زبان‌های ویژه‌ای عملاً به کار بست. از دهه ۱۹۴۰، اعتقاد بر این‌که ساختار زبانی یکی از عوامل تعیین‌کننده جهان‌بینی است به «فرضیه سایپر-ژرف» مشهور شده است.

ژرف عقاید خود درباره رابطه متقابل زبان-فرهنگ را بر بررسی‌های خود در زبان‌های قبایل مختلف سرخ‌پوستان امریکایی، به‌ویژه زبان هوپی، پایه‌گذاری نمود. به عنوان مثال، ژرف اظهار نظر نموده است که زبان هوپی هیچ‌گونه تصور یا شمّ کلی‌ای از زمان به عنوان طیف سیالی که در آن تمام کائنات موجود با سرعت یکسانی، برون از آینده و از طریق حال به گذشته می‌پیوندند، ندارند؛ یا این‌که اگر به آن روی قضیه نظر افکنیم، در این زبان هر ناظری بدون وقفه در جریان استمرار، دور از گذشته و به سوی آینده رانده می‌شود. [۱۵] ژرف این «فقدان» را به ساختار زبانی هوپی منسوب می‌دانست:

ملاحظه می‌شود که زبان هوپی دارای کلمات، صورت‌های دستوری، ساخت‌ها یا عباراتی نیست که مستقیماً به آنچه که ما «زمان» می‌نامیم، اطلاق شود، یا به گذشته، حال یا آینده یا تداوم یا به حرکت به عنوان پدیده‌ای جنبشی و نه پویا (یعنی انتقالی مستمر در فضا و زمان و نه نمودی از کوشش پویا در فرایندی ویژه)، و یا حتی به فضا اطلاق شود

به گونه‌ای که متضمن آن عنصر تمديد و تحقق که آن را «زمان» می‌نامیم، باشد و از این رو به‌طور ضمنی شامل باقی مانده‌ای باشد که بتوان آن را «زمان» نامید. از این رو، زبان هوپی هیچ نوع ارجاعی به «زمان» چه به صورت تصریحی و یا تلویحی ندارد. [۱۶]

ملخص کلام اینکه «زبان و فرهنگ هوپی یک پدیدهٔ ماوراءالطبیعی را کتمان می‌نمایند.» [۱۷]

فرضیهٔ سایپر-وُرف هرگز، سرآغاز برنامهٔ پژوهشی قابل توجهی در بین زبان‌شناسان امریکایی نشد (گرچه در دههٔ ۱۹۵۰ علاقهٔ شتابزده و سنجیده‌ای نسبت به آن وجود داشت). دل‌مشغولی اکثر شخصیت‌های زبدهٔ زبان‌شناسی به استقلال این دانش، منجر به این شد که ایشان با فرضیهٔ سایپر-وُرف با شک و تردید برخورد نمایند؛ تنها زبان‌شناسانی که علایق بیشتری در زمینهٔ «انسان‌شناسی» داشتند، بخش عمده‌ای از اوقات خود را صرف بررسی امکانات این فرضیه نمودند. لکن در اروپا یعنی جایی که تعهد به زبان‌شناسی مستقل نسبتاً ضعیف‌تر، و برعکس به مارکسیسم نسبتاً قوی‌تر بود، این فرضیه با شور و علاقهٔ خاصی پذیرفته شد و بر مبنای اصول مارکسیسم مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفت. [۱۸] در حالی که سایپر و وُرف با ساختارهای دستوری به عنوان عوامل تعیین‌کنندهٔ جهان‌بینی مردم برخورد نموده‌اند، اروپایی‌ها کوشیده‌اند که ساختارهای دستوری و همچنین جهان‌بینی را در مفهوم طبقهٔ اجتماعی و تصوراتی که در نهایت بر آن مبتنی است پایه‌گذاری نمایند.

دانشوران زبان‌شناس مارکسیست معاصر، اغلب، کارهای صورت‌گرفته در سنت زبان‌شناسی وُرف را برای نشان‌دادن ماهیت روبنایی دستور زبان نقل می‌کنند و شواهدی که برای چنین عقیده‌ای اقامه می‌نمایند مبتنی بر بررسی‌های صورت‌گرفته در مورد فرهنگ مغرب‌زمین نیز می‌گردد. همان‌طور که پژوهش‌های جامعه‌شناسی زبان نشان داده‌است، افرادی که به طبقات

مختلف اجتماعی تعلق دارند پیوسته از صورت‌های گفتاری دارای خصوصیات ساختاری متفاوت استفاده می‌نمایند یا این‌که اصولاً با زبان‌های مختلفی تکلم می‌کنند.

مکس کا. آدلر، زبان‌شناس مارکسیست در آلمان غربی استدلال می‌کند: زمانی که صحبت از ساختار طبقاتی زبان می‌شود، هر مارکسیستی بایستی ملزم به پذیرفتن [این نظر] باشد... دست کم، شواهدی وجود دارد که شیوه تکلم طبقه کارگر، با طبقه متوسط یا طبقه بالا متفاوت است و البته بین گفتار طبقه متوسط و طبقه بالا نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. کافی است که تنها یک مثال بارز را در نظر بگیریم. سال‌ها بود که زبان‌شناسان امریکایی مشغول بررسی چیزی بودند که آن را «انگلیسی سیاه‌پوستان» می‌نامیدند. درواقع این نوع زبان، محدود به کاکاسیاه‌های فقیر ایالات متحده می‌شود. به محض این‌که یک فرد سیاه‌پوست در امریکا در سلسله مراتب اجتماعی صعود می‌کند و جزو طبقه متوسط می‌گردد، زبان وی نیز از «انگلیسی سیاه‌پوستان» به صورت فرهیخته انگلیسی - امریکایی تبدیل می‌گردد... تفاوت‌های بین گفتار طبقه کارگر و طبقه متوسط و طبقه بالا را می‌توان در همه جوامع سرمایه‌داری یافت؛ میزان تفاوت این دو صورت زبان از یکدیگر عمدتاً منوط به شدت و حدت تعارض بین طبقات در یک جامعه خاص است. [۱۹]

آدلر و رفقای مارکسیست او که جزو منتقدان زبان‌شناسی مستقل هستند، ماهیت روبنایی دستور زبان را از واقعیاتی چند استنباط می‌کنند، مثلاً از وجود گویش‌های طبقاتی و ارتباط مفروض آنها با خصوصیات طبقاتی، یا از این حقیقت که در هر اجتماعی برخی از واژه‌ها و عبارات، ویژه اعضای طبقات خاصی هستند و یا از برخی دیگر از هم‌بستگی‌های موجود بین دستور زبان و طبقه اجتماعی. به زعم ایشان، هر نظریه‌ای که ساختار زبانی را

بنیادی، مستقل و یا مافوق طبقه تلقی می‌نماید (و به تبع آن تلویحاً، مبلغ آن گونه کاربرد زبانی است که طبقه‌بندی‌های اجتماعی را نادیده می‌انگارد) بنابه تعریف، دستاورد ایدئولوژی بورژوازی است. این دسته از مارکسیست‌ها معتقدند که به‌ویژه چامسکی یکی از آخرین روشنفکران متعددی است که با تأکید بر زبان به صورت تجریدی، مسأله طبقات اجتماعی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند و بدین ترتیب در خدمت علایق طبقه حاکم قرار می‌گیرند.

بسیاری از زبان‌شناسان مارکسیست معاصر همچنین مخالف تمایز «(جوهر) زبان» و «گفتار» توسط زبان‌شناسی مستقل و «عینیت‌دادن» توأمان به فهرستی از عناصر دستوری یا گروهی از قواعد زایشی هستند. به عنوان مثال، ریموند ویلیامز در کتاب مارکسیسم و ادبیات، علی‌رغم اذعان به «نتایج قابل توجه» مفروضات ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی، ساخت‌گرایی را به لحاظ تقویت نهایی برداشتی از زبان به منزله یک نظام عینی (بیگانه)، مردود می‌شمارد. [۲۰] به اعتقاد ویلیامز «عینیت‌دادن» به ساختار انتزاعی زبان، آن را از حیطه فرایند تاریخی و اجتماعی خارج می‌کند. وظیفه مارکسیست‌ها این است که توجه کنند که:

اولاً، تاریخ به مفهوم دقیق و فعال و پیونددهنده‌اش در این برداشت [ساختاری] از چنین فعالیت اجتماعی محوری، یعنی زبان، ناپدید شده است؛ و ثانیاً این که مقولاتی که بر مبنای آن این گونه از نظامی پرورانده شده است، همان مقولات آشنای بورژوازی هستند، که برحسب آن افتراق انتزاعی بین «فرد» و «اجتماع» چنان مرسوم و متعارف شده است که به منزله نقطه آغاز «طبیعی» تلقی می‌شود. [۲۱]

دیوید سیلورمن و براین تورود، در کتاب کلام مادی، حتی از مارکسیسم و ادبیات نیز فراتر می‌روند و تلویحاً اذعان می‌دارند که مفاهیم «ژرف ساخت» و امور انتزاعی وابسته که در دستور زبان زایشی پیدا می‌شود ریشه در نوعی اندیشه استعلایی فراطبیعی دارد:

[تمایز زبان - گفتار] تلویحاً به این معناست که آنچه را گفتار نشان می‌دهد عنصری نامرئی و غیرقابل رؤیت است که گفتار به آن جان می‌بخشد. این واقعیت‌های متعالی، صرف‌نظر از این‌که به صورت پروردگار (God)، ژرف‌ساخت (در نظریه ساختگرایی، چامسکی) هستی (Being) یا زبان Language (در نظریه هایدگر) تنظیم و تبیین شده باشند، از امتیاز تکریمی برخوردارند که افراد دیگری که گفتار را صرفاً یک ابزار فنی می‌پندارند، از اعطای این امتیاز به آن سر باز می‌زده‌اند. با تمایز رابطه گفتار و زبان به مثابه رابطه بین انسان و خدایان، هدف اصلی این شده‌است که از طریق تظاهر به واحد بودن خدایان از به خشم درآوردن آنها اجتناب ورزند. [۲۲]

با عنایت به این گرایش در تفکر مارکسیستی نوین درباره زبان، جای شگفتی نیست که موفقیت دستور زبان زایشی در هر کشوری رابطه معکوس با عمق سنت دانشوری مارکسیستی در آنجا داشته باشد. به عنوان مثال در آلمان غربی که مارکسیسم سنت دیرپایی دارد، دستور زبان زایشی تنها در این اواخر توانسته است نسبتاً به طور قابل توجهی پای بگیرد.

اما بارزترین نمونه برخورد و تضاد زبان‌شناسی مارکسیستی با زبان‌شناسی مستقل را بایستی در اتحاد جماهیر شوروی جست. در اواخر دهه ۱۹۲۰ پرچم «زبان‌شناسی مارکسیستی» را در اتحاد جماهیر شوروی نیکلای یاکولوویچ مارپزوهرسگر زبان‌های قفقازی، که فردی نیمه‌اسکاتلندی و نیمه‌گرجی بود، برافراشت. افکار و عقاید مار در زمان مرگ وی در ۱۹۳۴ بر زبان‌شناسی شوروی حکم فرما شده بود و این وضع تا دخالت شخصی استالین در سال ۱۹۵۰ ادامه داشت. [۲۳]

نظریه مار در شکل کاملاً پرورده آن یعنی «استادیالیزم» (مرحله‌گرایی) استدلال می‌نمود که انقلاب‌های اقتصادی (به مفهوم مارکسیستی) منجر به تولید انقلاب‌های زبانی می‌شوند. به سخنی دیگر، زبان به فنی‌ترین معنای

ممکن به عنوان پدیده‌ای روبنایی تلقی می‌شود. از این رو فی الواقع می‌توان ادعا نمود که «زبان‌های فئودالی»، «زبان‌های سرمایه‌داری» «زبان‌های سوسیالیستی» و غیره وجود دارند. مضافاً این‌که تمام جنبه‌های قابل تصور زبان، من جمله دقیق‌ترین جزئیات آوایی آن نیز، پدیده‌های روبنایی هستند. نظر به این‌که اجتماعات گوناگون به لحاظ مرحله تکامل با یکدیگر متفاوت هستند، به تبع آن، زبان‌ها نیز متفاوت خواهند بود. مارکوشید که مراحل رشد زبانی را به وسیله ویژگی‌های صرفی از قبیل پیچیدگی پایانه‌های تصریفی مشخص نماید. وی زبان‌هایی مانند زبان چینی را که از نظر صرفی در مقایسه با زبان‌های پیچیده‌ای مانند زبان‌های هندواروپایی و سامی «بدوی» تر بودند به مراحل اولیه رشد و تکامل منسوب می‌نمود. علاوه بر این می‌کوشید که هر مرحله از رشد و تکامل زبانی را به یک مرحله رشد اجتماعی مرتبط نماید، که کار چندان آسانی نبود، زیرا نتیجه این می‌شد که «بالاترین» مرحله رشد و تکامل زبانی هم زبان‌های افراد قبایل اتیوپی و هم زبان روسی یعنی زبان جامعه «سوسیالیستی» را در بر می‌گرفت. طبقاً این تصور که تمام زبان‌ها، زبان‌های طبقاتی هستند، می‌بایست با این فرض توأم می‌بود که چیزی به نام «زبان ملی» نمی‌تواند وجود داشته باشد. درواقع مار در این مورد چنان افراط نمود که ادعا کرد زبان کارگران عادی فرانسوی، با زبان کارگران عادی آلمانی نقاط مشترک بیشتر دارد تا با زبان سرمایه‌داران فرانسوی.

گفتنی است که علی‌رغم چنین نظرات عجیب و غریبی، هیچ نظر دیگر زبان‌شناختی مخالف آن تا سال ۱۹۵۰ در اتحاد جماهیر شوروی قابل قبول نبود. انواع گوناگون ساخت‌گرایی به‌طور رسمی، غیرقانونی اعلام شده بودند. حتی تا سال ۱۹۴۹ پرزیدیم آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی نظرات مار را تصدیق می‌نمود و بر زبان‌شناسی تطبیقی و صوری، برچسب «بورژوازی» «ارتجاعی»، «نژادپرست» و «توجیه‌کننده سیاست خارجی امپریالیستی» زده بود. [۲۴]

لکن در همان زمان، طوفانی در حال شکل گرفتن بود. زبان‌شناسان روسی، علی‌رغم ایدئولوژی دیکته‌شده توسط شوروی، در عمل قادر به پیاده‌نمودن دیدگاه‌های مار نبودند. چنانکه یکی از ناظران گردهمایی ۱۹۴۹ اظهار نموده است: «کار جلسات روشن کرد که در حوزه زبان‌شناسی به‌طور کلی وضع ناخوشایندی حکم فرماست.» ناظر مذکور، این‌طور ادامه می‌دهد: «مؤسسه زبان و تفکر [ان. یا. مار] قادر نبود حتی برای نمونه، یک گزارش به گردهمایی ارائه نماید که روشن‌گر مسائل بنیادی مطرح‌شده در مطالب تدریس‌شده توسط مار باشد.» درواقع هیچ‌کدام از زبان‌شناسان متخصص در زبان روسی در جلسات شرکت ننمودند. [۲۵]

زبان‌شناسانی که از نظرات مار تأثیر نپذیرفته بودند، و به علت عدم توانایی در اجرای پژوهش‌های معقول سرخورده بودند و از این‌که زبان‌شناسی شوروی در مجامع بین‌المللی مورد تمسخر و استهزا قرار می‌گیرد شرم‌منده بودند، دست به دامان عالی‌ترین مقام کشور، یعنی استالین، شدند و استالین نیز شخصاً به طرفداری از ایشان در این موضوع دخالت نمود. روزنامه پراودا در ۹ مه ۱۹۵۰ با اشاره به «وضع ناخوشایند زبان‌شناسی شوروی» اقدام به برگزاری «بحث آزاد» درباره مسائل زبانی نمود. در طول شش هفته بعد، چهارده مقاله به طرفداری و مخالفت با مار منتشر شد. در ۲۰ ژوئن مقاله‌ای از شخص استالین منتشر شد که کاملاً مخالف رویکرد ماریستی بود. در دو هفته بعد، شانزده مقاله جدید، از جمله چند مقاله دیگر توسط استالین، که همگی از موضع استالین جانبداری می‌کردند، منتشر شد. یکی از نویسندگان مقالات اظهار نمود که مسئله دیگر «به شیوه عاقلانه استالینی» حل و فصل و منتفی شده است. [۲۷] یکی دیگر از نویسندگان نوشت: «عصر نوینی در تاریخ زبان‌شناسی شوروی» [۲۸] آغاز شده است؛ فرد دیگری مقاله استالین را به لحاظ این‌که «شایسته جشن و شادمانی است» ستود و قول داد که «در کارهای آتی با شهادت اخلاقی اقدام به تصحیح خطاهای خود خواهم نمود»؛ [۲۹] و مطالبی از این دست. در ۴ ژوئیه جدل

به‌طور رسمی خاتمه یافت و در نتیجه دوران ماریستی در زبان‌شناسی شوروی خاتمه پذیرفت.

کاری که استالین انجام داد، دست کمی از تأیید استقلال دستور زبان نداشت. درست است که حرف‌های او در هر نشریه زبان‌شناسی غربی باعث کمترین تعجب خوانندگان نیز نمی‌شد، لکن در روسیه از دهه ۱۹۲۰ به بعد، این اولین بار بود که چنان عقایدی به طور آشکار ابراز می‌شد:

دستور زبان دستاورد کار متمدنی انتزاع تفکر بشری است؛ دستور زبان نمونه‌ای از موفقیت‌های عظیم تفکر است... از این لحاظ دستور زبان به هندسه شباهت دارد، که قوانین خود را به وسیله فرایند انتزاع از اشیای عینی خلق می‌کند، در حالی که اشیاء را به مثابه اجسامی بدون هرگونه عینیت به‌شمار می‌آورد و روابط بین آنها را نه به عنوان مناسبات عین اشیای عینی، بلکه به عنوان روابط اجسام، به‌طور اعم و بدون هیچ‌گونه عینیت، تعریف می‌کند. [۳۰]

اگر دستور زبان مانند هندسه انتزاعی در ذهن باشد، دیگر نمی‌تواند پدیده‌ای روبنایی به‌شمار آید. و البته استالین مباحثی مبنی بر روبنایی نبود دستور زبان ارائه نمود. به عنوان مثال، انقلاب روسیه به‌طور کامل منجر به تغییر نهادهای سیاسی و حقوقی اجتماعی روسی گردید، لکن «زبان روسی اساساً همانگونه که پیش‌تر بود، باقی ماند» [۳۱] تنها حوزه‌های فرعی واژگان دستخوش تغییرات اندکی شده‌است.

انگیزه اصلی استالین در این عمل چه بود؟ مشکل بتوان باور نمود که استالین در سال‌های آخر عمر خود واقعاً علاقه‌ای شخصی نسبت به یک تخصص کم‌اهمیت دانشگاهی پیدا نموده باشد و یا این‌که موقعیت زبان‌شناسی شوروی از نظر دانشوران غربی، حائز اهمیت ویژه‌ای برای وی بوده باشد. آنچه فروپاشی عقاید مار را ناگزیر می‌نمود، افکار ضدملی‌گرایی او بود. در دهه ۱۹۴۰ اتحاد جماهیر شوروی یک سیاست افراطی

ملی‌گرایانه‌ای را شروع نموده بود. جنگ جهانی دوم «جنگ بزرگ میهنی» برای دفاع از سرزمین اجدادی روسی نامیده می‌شد. ترانه‌ها و شعارهای میهنی دوباره به کار گرفته شده بودند و پس از جنگ، مردم مصیبت‌زده و زبان‌دیده را با استفاده از شعارهای ملی‌گرایانه تشویق می‌نمودند که به بازسازی وطن همت گمارند، در حالی که شعارهای سوسیالیستی به حداقل ممکن مورد استفاده قرار می‌گرفت. دانشوران شوروی در این دوران در بازسازی فرهنگ ملی در کشف دوباره احتشام، غنا و زیبایی زبان روسی شرکت داشتند، جالب توجه این‌که، زبان روسی قدرتی نبود که بتواند الزاماً اکثریت مردم شوروی را متحد گرداند.

در این اوضاع و احوال، آخرین چیزی که استالین به آن نیاز داشت، نظریه‌ای زبان‌شناختی بود که منجر به کاهش اهمیت زبان روسی گردد. دلیل مطرود شدن عقاید مار اعتقاد وی به ماهیت روبنایی دستور نبود، بلکه به این خاطر بود که مخالفت وی با امکان وجود داشتن زبان‌های ملی دقیقاً مغایر با اهداف بلافصل استالین مبنی بر تفوق روزافزون زبان روسی بود. [۳۲]

تغییر در گرایش‌های زبان‌شناسی شوروی پس از سقوط ماریسم، کمتر از آن بود که انتظار می‌رفت. البته درست است که اداره نهادهای گوناگونی که با زبان‌شناسی سر و کار داشتند به دست افرادی که خواستار کمک استالین بر علیه مار شده بودند، افتاد، اما جریان قابل توجهی از زبان‌شناسی ساختاری راه نیفتاد. اولین پیامد این جریان، ارائه یافته‌های پژوهشی قابل توجهی در زبان‌شناسی تطبیقی سنتی بود که حالا دیگر «مارکسیستی» نامیده می‌شد. دانشوران روسی دوباره متوجه این نکته شدند که انگلس در آنتی‌دورینگ خویش نه تنها به نحو مساعد و مثبتی کار تطبیقیانی مانند، بوب، گریم و دتیز، را شرح داده است، بلکه خویشتن را به نوعی زبان‌شناس تطبیقی غیرحرفه‌ای به شمار آورده است. در مورد جدل با ماریسم، از آن مهم‌تر این‌که، انگلس کاملاً امکان وجود رابطه بین تغییر واجی و تغییر بر مبنای اقتصاد جامعه را مردود می‌شمارد و می‌نویسد: «برای هر فردی تقریباً غیرممکن است که،

بدون آنکه مورد تمسخر دیگران قرار گیرد، بتواند... مبانی اقتصادی تغییرات واکه‌ای زبان آلمانی علیا را، که منجر به تقسیم آلمان [به لحاظ گویش‌ها] به دو نیمه شد، تبیین نماید.» درواقع مخالفان نظریه‌های مار، یادآوری نمودند که انگلس برخلاف نظرات خود و مارکس در ایدئولوژی آلمانی، بعدها به این نتیجه رسید که زبان بیشتر وسیله تولید (یعنی ابزار) است تا پدیده‌ای روبنایی. این افراد متنی را از درآمدی به نقد اقتصاد سیاسی نوشته مارکس گواه می‌آورند که به نظر می‌رسید با اشاره به «قوانین و مقولاتی» که تمام زبان‌ها به طور «مشترک» دارند تلویحاً زبان‌شناسی مستقل را مورد تأیید قرار می‌دهد. [۳۳]

پیشرفت زبان‌شناسی ساختاری تنها در اواخر دهه ۱۹۵۰ و عمدتاً به خاطر نیاز به آن در ترجمه ماشینی صورت گرفت. بیشتر حمایت‌های اولیه از ساخت‌گرایی، بر ضرورت توصیف صوری زبان به عنوان پیش‌نیاز پردازش داده‌های زبانی مبتنی بود. با وجود این، جریان مخالف با رویکردهای ساختاری همچنان بر تسلط خود بر زبان و برنامه‌های زبان‌شناسی ادامه می‌داد. در تمام دهه ۱۹۷۰ نوعی ائتلاف شکننده متشکل از تطبیقیان، زبان‌شناسان توصیفی تقریباً سنتی و برخی از بازماندگان ماریست‌ها موفق به تحکیم قدرت خود شدند و البته در این امر موفق نیز بودند. دو تن از برجسته‌ترین ساخت‌گرایان شوروی یعنی آی.ا. ملچوک، و اس.کا. شومیان به این نتیجه رسیدند که مهاجرت به امریکای شمالی عاقلانه‌تر از درگیری در جدالی علیه مخالفان حرفه‌ای است که احتمال پیروزی در آن وجود ندارد. بالاخره آخرین ضربه در سال ۱۹۸۳، با بازنشسته شدن وی.آ. زوگینچف مدیر گروه آموزشی زبان‌شناسی ساختاری و کاربردی دانشگاه مسکو، به زبان‌شناسی ساختاری وارد شد. مقامات مربوطه نیز از فرصت استفاده نموده اقدام به تعطیلی این گروه آموزشی نمودند که در آن به میزان قابل توجهی نظریه‌پردازی ساخت‌گرایی صورت گرفته بود و آن را در گروه آموزشی زبان‌شناسی همگانی که دارای گرایش سنتی بیشتری بود، ادغام نمودند. امروزه در شوروی بررسی و پژوهش قابل توجهی در بررسی‌های صوری

دستور زبان صورت نمی‌گیرد، غیر از صنعت رایانه که البته آن هم جزء برنامه آموزش عالی نیست.

اوضاع در امریکا، البته کاملاً برعکس این است. در امریکا به طور «سنتی» تأکید بر استقلال زبان‌شناسی بوده است و تنها پژوهش‌های زبان‌شناسی مارکسیستی قابل توجه، فقط در سبک‌شناسی و تحلیل سخن و صرفاً در گروه‌های آموزشی ادبیات انگلیسی انجام می‌گیرد. نه در گروه‌های آموزشی زبان‌شناسی. اگرچه تأثیر انتقادات مارکسیست‌ها برای زبان‌شناسان مستقل نیز ملموس بوده است ولی هیچ‌وقت تصورات مارکسیستی را در بررسی‌های دستور زبان دخالت نداده‌اند. عملاً تمامی این‌گونه کارها، تا آن حدی که آشکارا مارکسیستی است، هنوز هم خارج از امریکای شمالی صورت می‌گیرد. البته این نکته به این معنا نیست که در خود امریکا هیچ انتقادی به زبان‌شناسی مستقل از دیدگاه اجتماعی صورت نگرفته است. برعکس، بلکه به این معناست که در امریکا مخالفت صورت دیگری به خود گرفته است. بسیاری از جامعه‌شناسان زبان امریکایی، زبان‌شناسی مستقل را نه به خاطر محتوا، بلکه به لحاظ تأکید آن محکوم می‌کنند (که البته به تبع آن در عمل دستور زبان زایشی را نیز محکوم می‌نمایند). این دسته از زبان‌شناسان به تعبیری زبان‌شناسی مستقل را به لحاظ «اخلاقی» مردود می‌شمارند. درست است که اینان اصولاً برداشت زایشی از دستور زبان ذهنی را، که به طور مستقل ایفای وظیفه می‌کند، قبول دارند، لکن احساس می‌کنند که وقف کردن اوقات افراد برای ساختن و پرداختن چنین دستور زبانی به منزله دست‌کشیدن از مسئولیت‌های سیاسی و اخلاقی است. طرفداران این موضع این پرسش را مطرح می‌کنند که: با وجود اختلافات زبانی متعدد، که ظاهراً مسایل گوناگون اجتماعی، از شورش‌های متعدد در بلژیک گرفته تا نتایج ضعیف آموزشی دانش‌آموزان اقلیت‌ها در مدارس دولتی امریکا را دربرمی‌گیرد، چگونه کسی که وجدان اجتماعی دارد می‌تواند وقت خود را صرف تنظیم و تدوین قواعد تجریدی و انتزاعی شده دستور زبان نماید؟ برعکس، شایسته است که هر

زبان‌شناسی، اولویت خودش را این امر بداند که تخصص خود را در خدمت آنهایی قرار دهد که بیش از همه، بدان نیاز دارند.

مشهورترین سخنگوی منتقدان اخلاقی زبان‌شناسی مستقل، دل‌هایمز زبان‌شناس است. هایمز نوعاً نه تنها هیچ نوع مخالفت اصولی با مبانی نظریه چامسکی ابراز ننموده است، بلکه برعکس با شور و حرارت بر این نظریه صحه گذاشته است: «کفایت تبیینی از نوعی که چامسکی ارائه می‌کند، توجه را از گفتار و از زبان‌ها به روابطی که احیاناً در تمام زبان‌ها همگانی هستند و یحتمل ذاتی ماهیت انسان می‌باشند، معطوف می‌دارد. این رویکرد، دورنمایی مهیج و درخور توجه دارد.» [۳۴] به زعم هایمز، مسأله این نیست که نظریه چامسکی نادرست است، بلکه مشکل اینجاست که اصولاً چامسکی نظریه اشتباهی را مطرح نموده است. آنچه که چامسکی بایستی انجام دهد جامعه‌شناسی زبان است. نظر به اینکه از بین تمام زبان‌شناسان، چامسکی تواناترین ایشان در تجزیه و تحلیل ابعاد زبان‌شناختی «واقعیات اجتماعی زبان» [۳۵] است، وی با محدود نمودن کار خود در بسط و توسعه نظریه دستور زبان مستقل، مرتکب یک ضرر اجتماعی می‌گردد.

اگر چامسکی و طرفدارانش دارای دیدگاه سیاسی راست‌گرا بودند، یا حتی افرادی غیرسیاسی می‌بودند، عدم علاقه ایشان به «واقعیت‌های اجتماعی زبان» برای هایمز قابل درک بود. لکن آنچه که مخصوصاً باعث ناراحتی هایمز می‌شود، این نکته است که چامسکی و طرفدارانش از یک سو و هایمز از سوی دیگر در تمام موارد، به‌استثنای زبان‌شناسی، دیدگاه‌های سیاسی یکسانی دارند: «بسیاری از دست‌اندرکاران زبان‌شناسی صورت‌گرا از جهات اجتماعی دارای نظرات آزادی‌خواهانه یا تندرو هستند، لکن تعهدات روش‌شناختی کار ایشان مانع از پرداختن به بخش کلامی مشکلات اجتماعات مورد علاقه ایشان می‌شود.» [۳۶]

انتقادات هایمز در تمام محافل جامعه‌شناسی زبان منعکس شده است. از این رو، به عنوان مثال، هارتموت هی برلند، و یاکوب ال. مای، بنیانگذاران

نشریه‌ای که انحصاراً به مشکلات کاربرد زبان می‌پردازد و نه به ساختار آن، مصرانه به تناقض و نامربوط بودن آن نوع زبان‌شناسی پافشاری می‌نمایند که حساب خود را از سیاست جدا نموده است:

بسیاری از زبان‌شناسان از اینکه ملزم به ارتزاق از طریق دانشی هستند که می‌تواند در ساختن سیستم‌های اطلاعاتی نظامی، جنگ‌های روانی، استراتژی‌های ضدشورش و موارد مشابه مورد استفاده قرار گیرد شدیداً ناخشنودند. اینان کتاب‌های خود را به «کودکان ویتنام» اهدا می‌کنند و یا به عنوان نمونه، اقدام به ساختن چند جمله ضدامپریالیستی می‌نمایند. اما چنین اعمالی راه به جایی نمی‌برد، آن نوع زبان‌شناسی که تظاهر به «رهایی بخشی» می‌نماید و در عین حال طبق معمول به کارهای صرفاً زبان‌شناختی می‌پردازد، سهم اندکی در کمک به آنچه که ما کاربردشناسی ارزشمند زبان می‌پنداریم، دارد. [۳۷]

نویسندگان طرفدار حقوق زنان نیز که دربارهٔ زبان می‌نویسند، با دلایل مشابه به جرگهٔ مخالفان زبان‌شناسی مستقل پیوسته‌اند. به نظر می‌رسد که گرایش‌های نظری چامسکی نه تنها ارتباطی به ستم به زنان نداشته و حساسیتی به مسألهٔ زنان از خود نشان نمی‌دهد، بلکه مغایر با مبارزات طرفداران حقوق زنان نیز می‌باشد، «زیرا جنبش طرفداری از حقوق زنان، بیشتر از هر چیزی، جانبدار توصیفات فرهنگی، زبان‌شناسی انفرادی توصیفات دستوری و توضیحات مربوط به درک گویشوران از این دستور زبان‌هاست.» [۳۸]

تصور این‌که در نظریهٔ چامسکی از نظر سیاسی چیزی پیشرو دربارهٔ دستور زبان جهانی فطری، یعنی موهبت مشترک تمام افراد بشر وجود داشته باشد، انتظار عبثی است: «هیچ یک از نظریه‌پردازان معتقد به جدایی نژادی احتمالاً با یادآوری این‌که کودک آفریقایی می‌تواند بدون زحمت زیادی زبان

خوسایی یا حتی زبان آفریقایی را یاد بگیرد، هراسان نخواهد شد.» [۳۹] در این مورد نیز مفهوم تلویحی جمله بالا روشن است: زبان‌شناسانی که با اعمال سیاسی خود به وعده و وعیدها و مقاصد اعلام‌شده خود جامه عمل می‌پوشانند، زبان‌شناسی زایشی را کنار گذاشته و به بررسی زبان در بافت اجتماعی آن خواهند پرداخت.

مطالعات دانشگاهی زبان در جامعه، در ایالات متحده در سال‌های پس از جنگ آغاز شد و در فضای آزادمنشانه دهه‌های شصت و هفتاد به اوج خود رسید. اهداف این نوع بررسی پیوسته با رشد و توسعه اجتماعی در ایالات متحده و خارج ارتباط تنگاتنگی داشته‌است. به عنوان مثال، جنبش سیاهان امریکایی در دهه شصت، مقارن بود با انبوه پژوهش‌هایی درباره گفتار اقلیت‌های شهری، به ویژه سیاهان زاغه‌نشین. پژوهش‌های انجام‌شده درباره زبان سیاهان، از گستره تجزیه و تحلیل دقیق و فنی ویژگی‌های دستوری تا اثرات تکلم به این زبان بر سطح آموزشی دانش‌آموزان سیاه‌پوست را دربرگرفته‌است. نمونه دیگر، حوزه برنامه‌ریزی زبان ملی است که در واکنش به بروز برخی مشکلات ویژه در کشورهای تازه استقلال‌یافته جهان سوم، مطرح گردید. در چنین کشورهایی که تقریباً همه نیز چندزبانه بودند، لازم بود عملاً تصمیمات فوری درباره امور زیر گرفته شود: زبان ملی کدام زبان(ها) است، به زبان‌های محلی چه نقشی واگذار خواهد شد، آموزش و پرورش به چه زبان(هایی) ارائه خواهد شد و مسایلی از این دست. در چنین مواردی وظیفه بررسی موقعیت زبانی موجود و پیشنهاد راه‌حل‌ها، به عهده برنامه‌ریزان زبان ملی بود، که البته در برخی موارد به دستور مستقیم حکومت صورت می‌گرفت. امروزه مطالب منتشرشده درباره برنامه‌ریزی زبان ملی بی‌نهایت فراوان است و از موقعیت زبان پاپوایی گینه جدید گرفته تا نروژ را دربرمی‌گیرد، و این در حالی است که به تجزیه و تحلیل موارد موفقیت‌آمیز، مانند اندونزی، و موارد ناموفق، مانند هندوستان، نیز پرداخته شده‌است. دل‌مشغولی‌های جنبش زنان از طرف جامعه‌شناسی زبان دانشگاهی نیز

پیگیری شده است. مقالات و کتاب‌های متعددی در پانزده سال گذشته به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که چگونه موقعیت اجتماعی زنان به وسیله ویژگی‌های زبان بازتاب یافته (و تقویت شده‌اند) و این‌که موارد اختلاف گفتار زنان با مردان چیست؟

جامعه‌شناسی زبان شامل ریزشاخه‌های متعدد دیگری است؛ مانند قوم‌نگاری تکلم، پژوهش درباره دوزبانگی و گویش‌شناسی. فهرست مطالب یکی از جدیدترین شماره‌های نشریه «زبان در جامعه» (دسامبر ۱۹۸۲) یعنی مهم‌ترین نشریه آمریکایی جامعه‌شناسی زبان، نشان‌دهنده دامنه وسیع این رشته است. عناوین مطالب ارائه شده مشتمل است بر: روش‌های بررسی تفاوت‌های اجتماعی در گفتار آلمانی شهروندان وینی؛ بررسی ساختار اجتماعی و اصطلاحات مورد استفاده گروه‌های هم‌سن و سال در گروه نوجوانان سیاه؛ بررسی دلایل تعیین‌کننده اجتماعی و جغرافیایی کاربرد سه نوع اصطلاح گوناگون، از قبیل "diamond needle"، "darning needle"، "dragonfly" و غیره برای نوع ویژه‌ای از حشره [سنجاقک] توسط شهروندان حومه نیویورک؛ و خلاصه زندگی‌نامه هوگو شوخارت، زبان‌شناس اوایل قرن بیستم که پژوهش‌های او مبانی بررسی‌های زبان‌های کریول و پی‌جین را تشکیل داده است.^۱

رشد و گسترش چشمگیر جامعه‌شناسی زبان در اواسط دهه ۱۹۶۰، محققاً تا حدودی مرهون افزایش کمک مالی حکومت فدرال به پروژه‌های پژوهشی دانشگاهی بود، به ویژه پروژه‌هایی که هدف آنها تحقیق درباره اقشار «محروم» اجتماع بود. جامعه‌شناسی زبان بیشتر از سهم خود از این کمک‌های مالی بهره‌مند شد، کمک‌هایی که بخش اعظم آن توسط آژانس‌های وزارت

۱. زبان‌های پی‌جین Pidgin و کریول creole زبان‌هایی هستند که در نتیجه تماس و تعاطی یک زبان با زبانی دیگر، معمولاً زبان یک قدرت استعمارگر با یک زبان بومی، پیدا می‌شود. از این رو بررسی این زبان‌ها حائز اهمیت شایانی برای جامعه‌شناسان زبان است.

بهداشت، آموزش و پرورش و رفاه [ا.ج. ای. دبلیو.] اعطا شده بود. بررسی سوابق رسمی نشان می‌دهد که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در طول دهه ۱۹۷۰، کمک‌های مالی ا.ج. ای. دبلیو. بیشتر به جامعه‌شناسی زبان تخصیص یافته تا به دستور زبان زایشی. آژانس‌های مستقل اعطاکننده کمک‌های مالی - به‌ویژه بنیاد فورد - نیز در حمایت خود از پژوهش‌های جامعه‌شناسی زبان، دست و دل‌بازی نشان داده‌اند. البته در سال‌های اخیر، چنان‌که انتظار می‌رفت، کل مقدار کمک مالی اعطاشده به چنین پژوهش‌هایی توسط آژانس‌های اعطاکننده، سیر نزولی داشته‌است، لکن میزان نسبی حمایت مالی دولتی و بنیادهای مختلف برای جامعه‌شناسی زبان هنوز قابل توجه است و فقط ارقام کمک‌های مالی اعطاشده به کارهای تجربی در آواشناسی، روان‌شناسی زبان و عصب‌شناسی زبان از این موضوع مستثنی هستند.^۱

علی‌رغم فقدان امکان سنجش «دقیق» موفقیت جامعه‌شناسی زبان در انتقاد از زبان‌شناسی مستقل، این جانب شخصاً بر این باورم که این انتقاد بسیار مؤثر بوده‌است. بدون تردید، توسل جستن جامعه‌شناسان زبان به اخلاقیات به میزان قابل توجهی در رکود دستور زبان زایشی در دهه ۱۹۷۰ مؤثر بوده‌است. در واقع نمی‌توان انکار نمود که اقبال مجدد به دستور زبان زایشی (گرچه چندان قابل توجه نبوده‌است) در طول تقریباً ۶۰ سال گذشته تا حدودی با فروکش نمودن علاقه نسبت به مسائلی از قبیل عدم تساوی و عدالت اجتماعی در دانشگاه‌های امریکایی، ارتباط داشته‌است.

۱. کارهای انجام‌شده در آواشناسی تجربی، بیشتر از سایر شاخه‌های زبان‌شناسی مورد حمایت مالی هر دو صنعت تلفن‌سازی و رایانه‌ای قرار گرفته‌است؛ به لحاظ این‌که نتایج یافته‌های این رشته به طور ملموسی قابلیت مصرف عملی دارند. به عنوان نمونه می‌توان از دستگاه‌های ترکیب تجزیه گفتار که در صندوق‌های دریافت و پرداخت گویا و بازی‌های ویدیویی مورد استفاده قرار می‌گیرند نام برد. پژوهش‌های مربوط به روان‌شناسی زبان و عصب‌شناسی زبان نیز، تا حدودی به لحاظ امکان کاربرد یافته‌هایشان در مداوای ناهنجاری‌های گفتاری و یادگیری مورد حمایت مالی قرار گرفته‌اند.

تأملاتی چند در باب جدل استقلال

همان‌طور که ملاحظه شد بحث دربارهٔ ارزش زبان‌شناسی مستقل، جدلی دیرپای و سخت بوده است، که هنوز هم نشانی از پایان آن به چشم نمی‌خورد. از سویی، روشنفکران متخصص در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک به شکست آن در ارائهٔ نظامی از معیارهای زیباشناختی اشاره می‌کنند، و از سوی دیگر مارکسیست‌ها ادعای لاف‌زنانۀ «بی‌طرفی علمی» آن را به عنوان پوششی برای حمایت ضمنی از شرایط موجود تلقی می‌کنند، و بالاخره جامعه‌شناسان اخلاق‌گرا، از عدم ارتباط زبان‌شناسی مستقل به مسائل اجتماعی مهم معاصر اظهار تأسف می‌کنند. اختلافات و عدم توافق در تمام بخش‌های حرفهٔ زبان‌شناسی در امریکای شمالی نمایان است؛ زبان‌شناسان مستقل در کنار گذاشتن کامل بررسی‌های زبان‌ها و ادبیات کلاسیک از رشتهٔ زبان‌شناسی موفق شده‌اند، و تنها چند گروه آموزشی و نشریات بسیار اندکی به زبان‌شناسی مستقل و جامعه‌شناسی زبان به یک اندازه امکان معرفی و ارائهٔ نظر می‌دهند.

در مورد این‌که چرا استقلال زبان‌شناسی منجر به چنین جدل شدیدی شده است، سه دلیل می‌توان بیان کرد: اولاً این‌که اصولاً نفس تصور زبان‌شناسی مستقل کاملاً تهدیدآمیز است. برای متخصص زبان‌ها و ادبیات

کلاسیک که معتقد است که زبان ذاتی‌ترین موهبت ماست - یعنی وسیله‌ای است که به کمک آن انسانیت ما نمود پیدا می‌کند - این نظریه که زبان، یا بخش عمده‌ای از آن، توانایی انفکاک از بقیه را دارد و به عنوان نظام ساختاری مستقل می‌تواند تجسم یابد، چالش مهمی تلقی می‌شود. برای افرادی نیز که به زبان به عنوان تنها وسیله تمام تجارب مربوط به اجتماعی شدن، اشتغال خاطر دارند، فکر اینکه در مرکز زبان، «جوهر زبان» یا «توانش» نهفته است که مصون از نیروهای اجتماعی است، به همان اندازه نگران‌کننده است.

مضافاً اینکه، رویکرد طرد سایر گرایش‌ها که بسیاری از زایشیان - و به‌ویژه چامسکی - اتخاذ کرده‌اند، منجر به تشدید اختلاف گردیده است. چامسکی بارها تلویحاً این پیام را ابلاغ نموده است که هر فردی که با زبان‌شناسی، همانند وی برخورد ننماید، انگار که اصولاً به کار زبان‌شناسی نپرداخته است. به عنوان مثال، بسیاری از نوشته‌های او با این عبارت شروع می‌شود که زبان‌شناسی «شاخه‌ای از روان‌شناسی شناختی است».[۱]

با عنایت به چنین تعریفی، دیگر جایی برای جامعه‌شناسی زبان به عنوان بخشی از زبان‌شناسی باقی نمی‌ماند. همین‌طور، برداشت چامسکی از «کنش» نیز مطلق است. چامسکی پس از تعریف «کنش» به عنوان «کاربرد واقعی زبان در موقعیت‌های ملموس»[۲] ادامه می‌دهد که «تنها بررسی‌های کنش، به‌استثنای آواشناسی... آنهایی هستند که به‌منزله دستاورد جانبی کار درباره‌ی دستور زبان زایشی صورت گرفته است».[۳] واکنش دل‌هایم نسبت به این حکم، بیانگر مخالفت از دیدگاه جامعه‌شناختی و دیدگاه بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک می‌باشد:

با وجود این، اگر (به‌استثنای آواشناسی) فقط دستاوردهای جانبی دستور زبان زایشی را بتوان بررسی‌های کنش دانست، در آن صورت در مورد بیش از دو هزار سال سابقه دانش‌های ری‌طوری‌قیا (معانی بیان) و بوطیقا (یا فن شعر) و همچنین تحقیقات راجع به کاربرد زبان در تعاملات اجتماعی و رفتار فرهنگی چه می‌توان گفت؟ اگر این

تحقیقات مربوط به کنش نیست در آن صورت، پس تساوی کنش با کاربرد زبان، چنان منجر به تحدید مفهوم «کاربرد» شده است که اغلب جنبه‌های تکلم از مصداق آن مستثنی شده‌اند. ولی اگر این تحقیقات واقعاً به موضوعات کنش می‌پردازند، در آن صورت واژه «بررسی» به طرز عجیبی صرفاً منحصر به پژوهش‌هایی شده است که دستاورد جانبی دستور زبان زایشی به شمار می‌آیند. [۴]

سرانجام این‌که، زبان‌شناسی مستقل، به‌ویژه از این نظر مناقشه‌آمیز است که خود را تنها رویکرد علمی قلمداد می‌کند. دستور زبان زایشی با ادعای برخورداری از اعتبار علمی بیشتر از ساختگرایی تجربی و همچنین پافشاری بر حق خود نسبت به اعتباری که پیش‌تر مختص به علوم طبیعی بود، فقط توانسته است اختلاف را تشدید کند. دستور زبان زایشی به عنوان نظریه‌ای حاکم بر حوزه‌ای انسانی که مجسم‌کننده اصول پیچیده، انتزاعی و ظاهراً علمی است، خواستار این است که جدی تلقی شود. لکن برای بسیاری که معتقدند اصولاً علوم انسانی و اجتماعی ذاتاً به روش‌های علمی حساسیت ندارند، امکان این‌که زبان‌شناسی مستقل، و به‌ویژه نظریه زایشی، بر حق باشند، نگران‌کننده است.

رشته زبان‌شناسی امروزه چنان قطب‌بندی شده است که امکان تصور غیر از آن محال است. با وجود این می‌توان به ارزش ذاتی اصول دستور زبان زایشی اعتقاد داشت بی‌آنکه موضع‌پردگرایان را، که تعداد زیادی از کارگزاران آن اتخاذ نموده‌اند، پذیرفت.

ترس زبان‌شناسان متخصص در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک از دستور زبان زایشی، فی‌الواقع دلیل متقنی ندارد. این دو نوع رویکرد اصولاً به جنبه‌های کاملاً مختلف زبان می‌پردازند. الگوی زایشی، ساختارهای قابل استفاده برای تشکیل جملات از توانش دستوری را مشخص نموده می‌کوشد الگوهای همگانی و الگوهایی را که ویژه زبان خاصی هستند، معین نماید.

لکن اصولاً هیچ نوع ادعایی درباره‌ی این‌که کدام ساختارها عملاً در کاربرد زبان و در اعمال تکلم به کار برده می‌شود، ندارد و به‌ویژه در مورد تأثیرات زیبایی‌شناختی احتمالی چنین گفتاری سخنی نمی‌گوید. زبان‌شناسی زایشی شرایط اظهارنظر در این باره را ندارد، همان‌طور که یک بلورشناس نیز فاقد شرایط لازم برای طراحی (یا قیمت‌گذاری) یک تاج الماس است.

مثال مشابه دیگر، روان‌شناسی‌شناختی است که دارای شاخه‌هایی است که به چگونگی مسأله‌ی تحمیل ساختار توسط مغز انسان به فضای دیداری یا شنیداری در تعامل با چشم یا گوش می‌پردازد. لکن هیچ‌کس انتظار ندارد که چنین حوزه‌های تحقیقاتی به تبیین مواردی بپردازد که برای نگاه کردن یا برای گوش کردن برمی‌گزینیم و یا اینکه چه نوع احساس زیباشناختی در نتیجه‌ی این عمل به ما دست می‌دهد. به همین ترتیب، انتظار اینکه زبان‌شناس زایشی بتواند کمک چشمگیری به درک و فهم زیبایی‌شناسانه‌ی زبان خلاق نماید، یا برعکس انتظار این‌که، دانشجوی فن شعر حرف‌های زیادی برای گفتن درباره‌ی روابط ساختاری مؤلفه‌ی توانش زبانی داشته باشد، چشم‌داشت بیهوده‌ای خواهد بود.

با وجود این، دلیلی وجود ندارد که نتوان امور مربوط به دستور زبان صورت‌گرا و نیز فن شعر را «زبان‌شناختی» نامید. زبان‌شناسی مبتنی بر زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و زبان‌شناسی مستقل، هر کدام حوزه‌های مشخص پژوهش، روش‌شناسی و اهداف ویژه‌ی خود را دارند و هر کدام به شیوه‌ی خاص خود در فهم و درک کلیت زبان سهمیم هستند. رشته‌ی زبان‌شناسی مطمئناً جای کافی برای دربرگرفتن هر دو نوع گرایش را دارد.

همین نکته در مورد تعارض بین زبان‌شناسی مستقل و دیدگاه‌های جامعه‌شناختی زبان نیز صادق است. زایشیان صورت زبان را مورد بررسی قرار می‌دهند، نه محتوای آن را. شرایط مادی تعیین‌کننده‌ی محتوای تکلم در زمان و مکان ویژه، صرفاً فراتر از حیطه‌ی نظریه‌ی زایشی می‌باشد. درست است که به زعم زبان‌شناسی زایشی، انسان هنگام تولید جملات از توانش دستوری

که ملکه ذهن شده، استفاده می نماید، لکن گزینش اصلی «پیام» موضوعی است که روان شناس اجتماعی بایستی به آن پردازد و نه دستورشناس. البته گفتنی است که برخی از زبان شناسانی که گرایش جامعه شناسی دارند امکان جداسازی قالب و محتوای زبان را مردود می شمارند. همان طور که ملاحظه شد، به عنوان مثال، جریان حاکم در زبان شناسی مارکسیستی به شدت مخالف واگذاری بررسی صورت زبان به زبان شناسی زایشی است. به اعتقاد بسیاری از مارکسیست ها حتی جنبه دستوری زبان، دارای ماهیت روبنایی است و بدین ترتیب، بررسی های جداگانه صورت یا قالب زبان، امری کاملاً عبث و بیهوده است.

اما دلایل متقنی وجود دارد که دستور زبان به حیطه روبنا تعلق ندارد. اجازه دهید که دقیقاً به بررسی این موضوع پردازیم که اگر دستور زبان پدیده ای روبنایی می بود، در آن صورت چه انتظاری از آن می داشتیم؟ در آن صورت انتظار داشتیم که تقسیمات اجتماعی در یک جامعه از طریق صورت های گفتاری که ویژگی های ساختاری متفاوت دارند، باز نمود پیدا کند درست، همان طور که در فصل گذشته ملاحظه شد. البته چنین باز نمودی نیز وجود دارد؛ یعنی بین تفاوت های دستوری و تفاوت های طبقاتی هم بستگی وجود دارد.

لکن در صورت صحت این فرض، از این هم بیشتر انتظار داشتیم؛ در آن صورت انتظار داشتیم که هر نوع هم بستگی بین دستور زبان و طبقه اجتماعی تصادفی نباشد. اما قابل توجه است که این هم بستگی ها تصادفی هستند. برای مقایسه، دو مورد از پدیده هایی را که بدون تردید روبنایی هستند در نظر می گیریم: ایدئولوژی حاکم بر جامعه و اعتقادات رایج مذهبی، هر دوی این پدیده ها، به شیوه ای ذاتی (ولی، نه قطعاً مکانیکی) با روابط تولید مرتبط اند؛ به عنوان مثال، غیر قابل تصور است که یک ایدئولوژی بقای اصلح یا اخلاق مذهبی فردگرایانه از نوع پروتستان بتواند در یک جامعه ای فئودال حکم فرما باشد. از سوی دیگر، زمانی که ساختار دستوری را در نظر می گیریم، تصویر

کاملاً متفاوتی نمایان می‌شود. تطبیق انواع مختلف ساختارهای دستوری بر انواع گوناگون ساختارهای اجتماعی، اصولاً هیچ نوع گرایش کلی هم‌بستگی را نمایان نمی‌سازد. هر نوع ویژگی دستوری را می‌توان در گفتار اعضای هر طبقه اجتماعی و در هر مرحله رشد تاریخی انسان یافت. بدین ترتیب ساختار دستوری، به مفهوم مارکسیستی، پدیده‌ای غیرتاریخی است.

ارائه برخی شواهد می‌تواند در تأیید این ادعا (ی احياناً حیرت‌آور) سودمند باشد. به عنوان مثال، تطابق منفی (مشهور به «نفی دوگانه») را در زبان انگلیسی در جملاتی از نوع *I don't know nothing about nobody* در نظر بگیرید. کاربرد تطابق منفی، تقریباً انحصاراً، محدود به طبقه کارگر است. در مورد طبقات متوسط و بالا، در هر جمله ساده انگلیسی تنها استفاده از یک عنصر منفی ممکن است: *I don't know anything about anybody*. گویشی که از تطابق منفی استفاده نمی‌کند، گویش «معیار» به‌شمار می‌آید و این گویشی است که در مدارس تدریس می‌شود، در رسانه‌های جمعی مورد استفاده قرار می‌گیرد و البته پرواضح است که گویش انگلیسی زبان‌هایی را نیز تشکیل می‌دهد که از قدرت و امتیاز برخوردارند. در این صورت، آیا این حقایق مربوط به طبقه اجتماعی درباره تطابق منفی، مؤید این عقیده است که دستور زبان بخشی از روبناست؟ بر مبنای یک دلیل کاملاً بنیادین، البته که نه: هیچ نکته ذاتی در زندگی طبقه کارگر وجود ندارد که منجر به ترجیح تطابق منفی توسط یک کارگر و اجتناب از آن، توسط یک سرمایه‌دار گردد. هم‌بستگی موجود، تصادفی تاریخی است و از این رو، نظریه مارکسیستی هیچ نوع توضیحی برای این مورد ندارد. اگر هم‌بستگی مورد اشاره تصادفی نمی‌بود، لاجرم انتظار می‌رفت که تطابق منفی بطور نامتناسب توسط تمام پرولتاریای دنیا به کار برده شود. لکن این هم‌بستگی فقط در جامعه زبانی انگلیسی به کار برده می‌شود. تمام گویشوران زبان اسپانیایی، اعم از هر طبقه اجتماعی، ساختار تطابق را در زبان خود مورد استفاده قرار می‌دهند؛ تا آنجا که به این پدیده دستوری مربوط می‌شود، وجه مشترک بین شاه‌خوان

کارلوس اسپانیایی و یک معدنچی ویرجینیای غربی بیشتر است تا با رئیس‌جمهور ریگان.

مثال‌های متعدد دیگری نیز مؤید این نکته است. مثلاً در شهر نیویورک، عدم تلفظ صوت «f» در واژه‌هایی از قبیل parka و father به‌طور فزاینده به یکی از ویژگی‌های طبقه کارگر تبدیل می‌گردد؛ طبقه متوسط معمولاً امروزه این صوت را تلفظ می‌کند. آیا ارتباطی طبیعی بین زندگی کارگران نیویورک و گفتار بدون «f» ایشان وجود دارد؟ خیر. در جنوب انگلستان و در شهرهای قدیمی بندری امریکای جنوبی، مسأله کاملاً برعکس است. در این نواحی گفتار آدم‌ها مشحون از صوت «f» است که اشتها منفی یافته و با طبقه کارگر، یکی تلقی می‌گردد. در گفتار طبقه بالا هیچ نوع اثری از صوت «f» نمی‌توان یافت. یکی از مشخصه‌های انگلیسی سیاه‌پوستان یعنی عدم تلفظ صامت‌های نگارشی پایانی بسیاری از واژه‌ها را در نظر بگیرید (که طبق آن تلفظ واژه‌های *find* و *bold* تبدیل می‌شود به «fine» و «bol» و مواردی از این دست). یقیناً انسان به این نتیجه می‌رسد که عوامل مادی، مبنای این امر را تشکیل می‌دهد. لکن برای این‌که انسان از این عقیده اشتباه درآید، کافی است که زبان فرانسوی معیار افراد تحصیل‌کرده پاریسی را مدّ نظر قرار دهد. چون این زبان از زبان لاتین منشعب شد، بسیاری از صامت‌های پایانی در تلفظ «حذف» شده‌اند به واقع این فرایند امروزه به مراتب پیشرفته‌تر از انگلیسی سیاهان می‌باشد. گفتنی است که در یک بُرهه زمانی آن دسته از گویش‌های فرانسوی که در آنها حذف صامت‌ها به اندازه گویش پاریس پیش‌رفته نبود، اشتها منفی داشته و به عنوان ویژگی‌های گفتار طبقه پایین تلقی می‌شدند. این ویژگی‌های دستوری و آوایی زبان نیازمند تجزیه و تحلیل و بررسی فی‌نفسه هستند نه بر مبنای ملاک‌های نظریه اجتماعی مارکسیستی (یا هر نظریه دیگری). وجود گویش‌های طبقاتی موجب هیچ چالشی با زبان‌شناسی مستقل نمی‌شود.

تنها ریزشاخه نظام دستوری زبان که بدون تردید تا اندازه قابل ملاحظه‌ای

وابسته به شرایط عینی زندگی می‌باشد، واژگان است. آری، درست است که اسکیموها (و اسکی‌بازها!) طبق مثال معروف و پیش‌پاافتاده، در مقایسه با بادیه‌نشینان بدوی واژه‌های بیشتری برای دلالت بر برف دارند، لکن در این مورد نیز، نیازهای مادی، تنها به طور فوق‌العاده محدودی با واژه‌هایی که در اختیار فرد است، مرتبط است. هیچ دلیل عینی وجود ندارد که چرا گویشوران آلمانی (از هر طبقه اجتماعی که باشند) به سه واژه متفاوت برای the در مفرد فاعلی و کل دستگاه بی‌قاعده جنس دستوری که همراه آن به کار برده می‌شود، نیاز دارند. و البته تصور مفاهیمی که اصولاً برایشان واژه‌ای وجود ندارد، بسیار آسان است، علی‌رغم این حقیقت که مسلماً داشتن واژه‌هایی در این مورد، سودمند خواهد بود. یکی از مثال‌های متداول در کلاس‌های مقدماتی زبان‌شناسی فقدان واژه‌ای برای دلالت بر کسی است که انسان با او هم زندگی می‌کند و هم او را عاشقانه دوست دارد لکن با وی ازدواج ننموده است. واژگان بخشی از زبان است که زودتر از بخش‌های دیگر دچار تغییر می‌گردد، لکن با وجود این، حتی این بخش زبان نیز، پایه‌ای شرایط بیرونی دستخوش تغییر نمی‌گردد. از این رو به عنوان مثال در زبان سوئدی، نمی‌توان صرفاً گفت «uncle» یا «aunt» بلکه لازم است انسان مشخص نماید که آیا نسبت از جانب پدری است یا مادری.^۱ بدون تردید این تمایز در فرهنگ اسکاندیناویایی بدوی مشتمل بر تمایزات اجتماعی پیچیده مبتنی بر تفاوت‌های ظریف نسبی حائز اهمیت فراوانی بوده است. لکن امروزه علی‌رغم عدم اهمیت موضوع، تمایزات واژگانی مورد اشاره، هنوز هم در زبان باقی مانده است.

فرضیهٔ سایپر-وُرف دربارهٔ هم‌بستگی فرهنگ - زبان نیز، که زبان‌شناسان متعدد مارکسیستی مدیون آن هستند، نیازمند مذاقه و بررسی دقیق است. بسیاری از ادعاهای مبتنی بر واقعیت این فرضیه، صرفاً نادرست است؛ مضافاً

۱. در فارسی نیز این مسأله صدق می‌کند. - م.

اینکه برخی از نتایج منطقی این فرضیه، پیامدهای اجتماعی نامطلوب و حتی احتمالاً نژادپرستانه خواهد داشت. البته ژرف شخصاً به هیچ وجه، فردی نژادپرست نبود. نسبی‌گرایی عمیق، تجلیل و تکریم وی از گوناگونی زبانی و فرهنگی، کاملاً نقطه مقابل اعتقاد به اولویت ذاتی زبان یا فرهنگ غربی است. علی‌رغم تمام این نکات، نه ژرف و نه هیچ‌کدام از پیروان او با زبان‌های اروپایی و غیراروپایی از دیدگاه برابر و یکسانی برخورد ننموده‌اند. اگر ایشان از مبنای یکسانی با هر دو نوع زبان برخورد می‌نمودند، اگر ایشان به همان روشی که به بررسی روابط بین زبان و فرهنگ هویی و شونی می‌پرداختند، به بررسی روابط بین زبان و فرهنگ انگلیسی یا آلمانی نیز می‌پرداختند، در آن صورت احتمالاً به یک رشته نتایج فی‌نفسه پوچ و بیهوده رهنمون می‌شدند. به عنوان مثال نظام زمان دستوری را در زبان‌های مختلف اروپایی در نظر می‌گیریم. زبان انگلیسی دارای یک زمان حال تعریف‌شده (the baby cries) و یک زمان گذشته تعریف‌شده (the baby cried) است، ولی فاقد آینده تعریف‌شده است. در نتیجه، زمان آینده بایستی با اطناب بیان شود (the baby will cry). زبان آلمانی مانند زبان انگلیسی دارای دو زمان دستوری تعریف‌شده است (اگرچه کاربرد آنها متفاوت است)، زبان‌های اسپانیایی و فرانسوی دارای پنج زمان دستوری هستند و زبان روسی سه زمان دستوری دارد. با توجه به ادعای ژرف درباره هم‌بستگی بازخوردهای زمان‌های دستوری و تصور زمان در زبان هویی، آیا نبایستی پدیده مشابهی نیز در زبان‌های اروپایی وجود داشته باشد؟ چرا تفاوت‌های نشاندار در نظام‌های زمان دستوری انگلیسی، آلمانی، اسپانیایی و روسی به شیوه‌های اساساً متفاوتی در مورد نحوه برخورد با زمان و تقسیم‌بندی آن به بخش‌های جداگانه، باز نمود پیدا نکرده است؟

یا این‌که جنس دستوری را در نظر بگیرید که در اغلب زبان‌های هندواروپایی نیز وجود دارد. اگر نظام زمان دستوری زبان هویی پدیده‌ای ماوراءالطبیعی را پنهان می‌نماید، پس چگونه است که نظام جنس دستوری در

زبان آلمانی عمل مشابهی را انجام نمی‌دهد؟ چرا آلمانی زبان‌ها، واژه دختران را به صورت خنثی «نمی‌بینند» (das Mädchen) و نبردها را مؤنث (die Schlacht)؟ یا این‌که چرا اوضاع و شرایطی که منجر به مؤنث‌بودن «خورشید» و مذکر بودن «ماه» در زبان آلمانی شده‌است در زبان فرانسوی برعکس این عمل نموده‌است، این مسائل حقیقتی را درباره تفاوت بین فرهنگ و جهان‌بینی آلمانی و فرانسوی برملا نمی‌سازد؟
به بررسی مثال دیگری توسط جوزف گرین‌برگ که به «همان شیوه استدلال» دست یازیده‌است، می‌پردازیم؛

یک فرانسوی‌زبان که پادشاه خود را Henry quatre (هنری چهارم) و Louis treize (لویی سیزدهم) خطاب می‌کند، ممکن است نتیجه‌گیری کند که انگلیسی زبان‌ها، که از عبارات "Henry the fourth" (هنری چهارم) و "Louis the thirteenth" (لویی سیزدهم) استفاده می‌کنند، پادشاهانی را که اسم مشابه دارند، فرد یکسانی تلقی می‌کنند که به دفعات ظاهر می‌شود. او ممکن است حتی اعتقاد به تجسّد شاهانی پیدا نماید که اسامی یکسانی دارند. مضافاً این‌که یک ناظر فرانسوی احتمال دارد با تقابل juillet quatorze (فرانسوی چهارده ژوئیه) با "July fourteenth" (چهاردهم ژوئیه) انگلیسی به نتایجی مشابه آنهایی برسد که ژرف برای زبان هویی پرورانده بود. [۵]

روشن است که دلیلی وجود ندارد که چرا در این مورد، تفاوت ساختاری بین زبان‌های انگلیسی و فرانسوی به صورت تفاوت در جهان‌بینی منعکس شده‌است.

پیش‌مستمر چنین هم‌بستگی‌هایی می‌تواند منجر به تمایزات تبعیض‌آمیز بین فرهنگ‌ها و نتایج قابل اعتراض درباره ویژگی‌های ملی گردد. البته بخشی از مسأله مورد بحث به ابهام لاینحل فرضیه «سایپر-ژرف» مربوط می‌گردد. نه سایپر، نه ژرف و نه هیچ‌کدام از حامیان بعدی این فرضیه، دقیقاً به

روشنگری آن جنبه‌های ساختاری زبانی نپرداخته‌اند که احتمالاً بیشتر از سایر جنبه‌ها پیامدهایی بر فرهنگ خواهند داشت. درواقع مشخص نمودن صرف جنبه‌های فرهنگ یا جهان‌بینی گروهی از مردم به اندازه کافی کار دشواری است؛ از این رو شناسایی مشخصه‌های متأثر از تأثیرات زبانی، مشغله‌ای غیرممکن و حتی بالقوه خطرناک خواهد بود. به عنوان مثال، مقاله‌ای درباره طبقات اسم دستوری و طبقه‌شناسی قومی در زبان پاپاگو، یکی از زبان‌های سرخ‌پوستی مورد استفاده در ایالت آریزونا، را در نظر بگیرید که خوانندگان زیادی نیز داشته‌است؛ نویسنده مقاله یادآوری می‌کند که نظام شمار دستوری در این زبان، به میزان قابل توجهی با نظام شمار دستوری در انگلیسی متفاوت است، زیرا شمار در این زبان نسبی است و نه مطلق. برخلاف انگلیسی که گویشوران آن می‌توانند درباره "one tree"، "two trees" و غیره صحبت کنند، گویشوران زبان پاپاگو رویکردی نسبی‌گرایانه، به عدد دارند، زبان ایشان آنها را ملزم می‌کند که مشخص کنند آیا در مکان ویژه‌ای درختان بیشتر یا کمتر از حد متعارف وجود دارد و آیا این نوع درختان برخلاف معمول آن نوع درختان به همدیگر نزدیک‌تر هستند و یا پراکنده‌تر و مواردی از این دست. نویسنده مقاله نتیجه می‌گیرد که این حقیقت به او کمک کرده‌است تا به این نتیجه برسد که «مبنای ادراک حسی و رفتار گویشوران پاپاگو به صورت میزان متغیر است و نه منطق دوارزشی». [۶] نویسنده سپس برای نشان دادن اینکه چگونه ساختار دستوری پاپاگو بر زندگی روزانه گویشوران این زبان تأثیر گذاشته‌است، به مطالب خود این‌طور ادامه می‌دهد: «اجازه می‌خواهم که به ذکر حکایت کوتاهی که مؤید این استنتاج است بپردازم: شنیدم که یکی از گویشوران پاپاگو از شغل خود یعنی جداکردن پرتقال‌ها دست کشید؛ زیرا تصمیم‌گیری درباره مرغوب و یا نامرغوب بودن پرتقال‌ها، برای وی غیرممکن بود.» [۷]

خطرات تلویحی نهفته در چنین اظهاراتی، بدون تردید بر همگان روشن است. زیرا حتی اگر رابطه‌ای هم بین دستور زبان پاپاگو و توانایی گویشوران

این زبان برای تمییز قایل شدن در موارد ویژه‌ای وجود داشته باشد - احتمالی که نمی‌توان بر مبنای مقولات قبلی مردود دانست - دلایل متعدد و روشن‌تر دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند موجب شوند که یک فرد پاپاگویی در مورد حفظ شغلی در کشاورزی دچار مشکل شده باشد. خودداری از ارائه دلایل اضافی دیگر برای عدم موفقیت یک سرخ‌پوست در حفظ شغل بی‌اهمیت در یک فرهنگ بیگانه حاکم، عملی غیرمسئولانه است. بدتر از آن، این است که چنین نتیجه‌ای، که مبتنی بر فرضیه «سایپر-وُرف» است، زمانی در اختیار کارفرما قرار گیرد. زیرا ممکن است منجر به بهانه‌ای برای اعمال تبعیض نژادی در استخدام کارگران شود. از همه این مطالب گذشته، ماهیت و نوع زبان مادری انسان امری است که کاملاً از کنترل شخص، خارج است. اگر زبان پاپاگوگوشوران خود را در دنیایی محبوس نموده‌است که داورى در مورد شغل و کار مورد نیاز آنها را غیرممکن می‌سازد؛ در آن صورت هر برنامه‌ای که با هدف بهبود امکانات استخدام تهیه گردد، چه سودی برای ایشان خواهد داشت؟

ملخص کلام اینکه، اگرچه اعتقاد به احتمال وجود نوعی هم‌بستگی از سنخ هم‌بستگی پیشنهادی وُرف بین دستور زبان و جهان‌بینی گویشوران آن زبان غیرمنطقی نخواهد بود، لکن تا امروز شواهد اندکی در تأیید این هم‌بستگی ارائه شده است. از این رو دلایل فراوانی وجود دارد که در ارائه شواهد مورد اشاره بایستی بی‌نهایت جانب احتیاط را رعایت نمود. و البته احتمالاً بایستی اضافه کرد که دلایل فراوانی وجود دارد که مارکسیست‌ها نیز در استنتاج این‌که، کارهای وُرف مؤید این باور است که ویژگی‌های دستور زبان ماهیت روبنایی دارند، می‌بایستی جانب احتیاط را نگه‌دارند.

با وجود این، لازم به تأکید است که مردود دانستن ماهیت روبنایی دستور زبان، به هیچ وجه به معنای انکار ارزش توضیحات مارکسیستی درباره سایر جنبه‌های زبان نیست. مارکسیست‌ها در ارائه نظریات مربوط به سبک زبان، تحلیل سخن، درک و فهم هنجارهای اجتماعی حاکم بر کاربرد زبان و موارد

متعدد دیگر، سهیم بوده‌اند. درواقع، مطالعات متعدد مارکسیستی دربارهٔ چگونگی پیدایش هم‌بستگی بین مشخصه‌های دستوری و طبقهٔ اجتماعی (یا جنس یا گروه‌های صنفی، یا هر چیز دیگر) حائز نکات فراوانی است که تا زمانی که بر الزام و اجبار این هم‌بستگی اصرار نورزند، شدیداً توصیه می‌شوند. اگر قضیه از این قرار بود که چامسکی و سایر زبان‌شناسان مستقل، جانبدار تقلیل زبان با تمام مظاهر آن به قواعد مستقل می‌بودند، در آن صورت البته که منتقدان مارکسیستی دلایلی برای شکوه و شکایت داشتند. لکن، چنانکه ملاحظه شد، زبان‌شناسان مستقل به این کار دست نمی‌یازند. چامسکی دربارهٔ اینکه چگونه جنبه‌های روبنایی زبان باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، هیچ ادعایی نکرده‌است. برای چامسکی، توانش زبانی، تنها بخش غیرتاریخی زبان است.

اگرچه تصور چامسکی از توانش، عقاید ویژه‌ی وی دربارهٔ دستور زبان جهانی، ژرف‌ساخت‌های انتزاعی، قواعد زایشی و مواردی از این دست، ممکن است دارای کمبود و نارسایی‌هایی باشد، لکن به‌طور ماهوی نکته‌ای ضد مارکسیستی در آنها وجود ندارد. در نهایت، صحبت از یک نظریهٔ مارکسیستی دربارهٔ ساختار دستوری، همان‌قدر بی‌معناست که صحبت از یک نظریهٔ ژنتیکی مارکسیستی یا ساختار اتمی مارکسیستی. و همان‌طور که دانشمندان ژنتیک مارکسیست و فیزیک‌دانان اتمی مارکسیست وجود دارند، به همان نحو، دستوریان زایشی مارکسیست نیز وجود دارند. به عنوان مثال، جوزف اموندز، که دربارهٔ ساختار ضمائر فاعلی انگلیسی پژوهش می‌کند و عوامل اجتماعی حاکم بر کاربرد آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، کارش چندان ناسازگارتر از فیزیک‌دانی نیست که هم به بررسی ساختار اتمی هسته، و هم به مبارزه علیه گسترش تسلیحات هسته‌ای می‌پردازد.

این امر، ما را به این نکته می‌رساند که آیا زبان‌شناسی مستقل، و به‌ویژه دستور زبان زایشی، مجاز هستند که خود را «علمی» قلمداد کنند. در این مرحله، مقایسهٔ زبان‌شناسی مستقل با اشکال گوناگون آن در تقابل با

نظریه‌های متعدد (متضاد) مبنی بر این‌که روش‌شناسی علمی از چه تشکیل شده است، غیرممکن است. با وجود این، علم یک مشخصه شناخته‌شده کلی دارد که آن را از اهداف غیرعلمی متمایز می‌گرداند، و آن توانایی راهنمایی آن به نتایج غیرمنتظره است: یعنی کشف این‌که تعدادی از اصول منتج از توجه به رشته‌ای از داده‌ها، رفتار پدیده‌هایی را که در وهله اول موضوع پژوهش نبودند، به گونه‌ای درست پیش‌بینی نموده است. به عنوان مثال، قوانین جاذبه عمومی نیوتون که مبتنی بر مشاهدات او از موقعیت‌های اجسام آسمانی بود، در طول سده‌های آینده نیز روشنگر پدیده‌های مختلف زمینی خواهد بود که نیوتون هنگام تنظیم فرضیه خود حتی بدانها نیندیشیده بود.

نتایج غیرمنتظره گرایش مستقل در زبان‌شناسی، فوق‌العاده بوده است. در وهله اول مثالی از زبان‌شناسی تطبیقی را در نظر می‌گیریم. در سال ۱۸۷۸، سوسور (که در آن زمان بیست و یک ساله بود) در پی تحقیقات خویش به این نتیجه رسید که وجود رشته‌ای از اصوات را برای زبان آغازین هندواروپایی قطعی و حتمی بپندارد، که هیچ نوع خلف مستقیمی در هیچ‌کدام از زبان‌های نوین هندواروپایی نداشت. فرضیه سوسور مبنی بر این‌که چنین اصواتی وجود داشته‌اند، کاملاً بر ملاحظات نظری مبتنی بود. چندین دهه گذشته بود که اولین متون جامع به زبان هیتی، یکی از زبان‌های باستانی هندواروپایی، کشف شد. بررسی این متون روشن نمود که زبان هیتی اصواتی متناظر بر اصوات فرضی سوسور داشته است که دقیقاً در همان جایگاهی که وی برای زبان هندواروپایی تعیین کرده بود، به کار رفته‌اند. به سخن دیگر، فرضیه سوسور تأیید شده بود. البته امکان این‌که کشف وی نتیجه «شانس» یا «تصادف» باشد بسیار اندک به نظر می‌آید. از این‌رو نتیجه غیرقابل اجتناب این است که روش تحلیل زبان‌شناسی تطبیقی به تعبیری مناسب، علمی است.

برداشت‌های زبان‌شناسی مستقل هم‌زمانی نیز، به گونه‌ای مشابه مورد تأیید قرار گرفته است. یافته‌های جدید پژوهشگران خارج از حوزه زبان‌شناسی، به معنای دقیق کلمه، دیدگاه زبان‌شناسی مستقل مبنی بر وجود

صورت زبان مستقل از محتوای آن (یعنی توانش مستقل از کنش) را به طور جداگانه مورد تأیید قرار می‌دهد. به عنوان مثال، عصب‌شناسان دریافته‌اند که ویژگی‌های دستوری زبان، جدای از ویژگی‌های نقشی، از جمله محتوای معنایی کاربرد آن، در مغز انسان، نمود پیدا می‌کند. صورت و کارکرد زبان، تحت شرایط آسیب‌شناختی حتی می‌توانند از همدیگر تفکیک گردند؛ موارد متعددی با اسناد و مدارک گزارش شده‌اند که در نتیجه ضربه مغزی، مریضی در عین این‌که توانایی‌های استفاده از دستور زبان خود را حفظ نموده‌است، توانایی استفاده از زبان برای ایجاد ارتباط کلامی را از دست داده‌است و یا برعکس. روان‌شناسان نیز مواردی از اکتساب ناهنجار زبان را گزارش نموده‌اند که در آنها صورت و کارکرد زبان منفک و مجزا از هم بوده‌اند. امروزه گروهی از متخصصان بالینی وجود دارند که در مداوای کودکانی تخصص می‌یابند که توانایی نحوی آنها هیچ‌گونه عیب و ایرادی ندارد لکن قادر به ارسال پیام منسجمی نیستند، و یا افرادی که اهداف ارتباطی ایشان روشن و واضح است، ولی قادر به جمله‌سازی دستوری برای اهداف مورد نظر نیستند. چنین یافته‌هایی به این فرضیه که صورت دستوری از استقلال برخوردار است، اعتبار علمی می‌بخشند. [۸]

اگرچه زبان‌شناسان مستقل با تحدید ادعاهای خویش در مورد موضع علمی رویکرد خود به حوزه محدودی از پژوهش، تا اندازه‌ای موفق به کاهش شدت جدل شده‌اند و با این کار اطمینان خاطر کسانی را فراهم نموده‌اند که نسبت به موضع انحصاری آنها احساس ناامنی می‌کرده‌اند، لکن این تحدید کارکرد، منجر به ارجاع استقلال به حوزه دیگری، جدا و بی‌ارتباط از دل‌بستگی‌های اجتماعی گردیده‌است. از این منظر، زبان‌شناسی مستقل از دیدگاه نقد اخلاقی جامعه‌شناسان زبان، قابل انتقاد است. پیشفرض اصلی نقد اخلاقی، مبنی بر اینکه زبان‌شناسان مستقل هنگام تجزیه و تحلیل زبان نقش عامل اجتماعی را نادیده می‌گیرند، غیرقابل انکار است. لکن گفتنی است که زبان‌شناسان مستقل آن جنبه زبان را مورد کنکاش قرار می‌دهند که،

به اعتقاد ایشان، ارتباطی به عامل اجتماعی ندارد. از این‌رو نیازی به گفتن نیست که هر فردی که دل‌بستگی‌های بلافصل او متضمن بررسی زبان در بافت اجتماعی آن است، یافته‌های زبان‌شناسی مستقل را در کانون علائق خود نخواهد یافت. اما نتیجه این مطلب، این نیست که این نتایج نمی‌توانند هیچ‌گونه نقشی در پیشبرد اهداف سیاسی پیشرو داشته باشند. به عنوان مثال، مفروضات زبان‌شناسی مستقل، نقش مهمی در مبارزه برای پذیرش همگانی برابری تمام‌گوش‌ها بازی کرده است. باوری که حتی بخش پیشرو سیاسی عامه مردم نیز در برابر آن مقاومت می‌ورزد.

هر فردی که درسی مقدماتی در زبان‌شناسی توصیفی را، از هر دیدگاهی که ارائه شود، بگذارند، یاد می‌گیرد که زبان انگلیسی سیاهان و سایر گویش‌های غیرمعیار، زبان‌های «واقعی» هستند و پدیده‌های گویشی از قبیل تطابق منفی و عدم شمار در بین زبان‌های دنیا، امری معمولی است. زایشان نیروی جدیدی بر «برابری» افزوده‌اند و از درک و برداشت فنی خود از قواعد زایشی برای اثبات این مدعا استفاده نموده‌اند که هر ساخت غیرمعیاری نیز از منظر «زبان‌شناسی» امری «طبیعی» است.

جمله‌ای مانند *Didn't nobody see it* را ملاحظه کنید که در گویش انگلیسی سیاهان، نفی ساده جمله *Somebody saw it* می‌باشد. احتمال دارد که افرادی از چنین جمله‌ای چنین نتیجه‌گیری کنند که تفاوتی بنیادی بین انگلیسی سیاهان و گویش معیار وجود دارد، و یا این‌که حتی تعبیری افراطی‌تر (یعنی نژادپرستانه) از انگلیسی سیاهان بنمایند و ادعا کنند که سخنگویان این گویش، مفاهیم نفی و استفهام را با همدیگر اشتباه می‌کنند. لکن همان‌طور که ویلیام لباو نشان داده‌است اگر انسان بتواند شیوه عملکرد قواعد گشتاری مربوطه را در انگلیسی معیار بفهمد، به آسانی پی می‌برد که تفاوت‌های موجود بین انگلیسی معیار و انگلیسی سیاهان، کاملاً جزئی است. دو گویش مورد بحث، از نظر دستوری، تنها به طور ظاهری با هم دیگر متفاوت هستند. لباو نشان می‌دهد که جمله *Didn't nobody see it* به جای این‌که جمله‌ای

استفهامی باشد که به عنوان جمله خبری به کار برده می شود (که البته در آن صورت با انگلیسی معیار تفاوت بنیادی پیدا می کرد) مشابه جملات ادبی انگلیسی است از قبیل: *Never did he see it* یا *Nor did anybody see it* لباو نشان می دهد که جمله انگلیسی مورد استفاده سیاهان از طریق بسط ساده قاعده زایشی، که متضمن اشتقاق دو جمله مذکور است، مشتق شده است؛ عنصر نفی، به همراه اولین عنصر فعلی در اول جمله قرار داده شده است. درست است که جمله تولیدشده احتمالاً دارای ترتیب واژه ای مشابه با جمله ای پرسشی خواهد بود، لکن جمله *Didn't nobody see it* پرسشی تراز جمله *Never did he see it* نیست. [۹]

برای بطلان کامل افکار نادرست درباره زبان سیاهان، پژوهش های دقیق و موشکافانه ای از قبیل آنچه که ذکر شد، مورد نیاز است؛ به ویژه در مورد این باور نادرست که زبان سیاهان دارای نظام دستوری «بدوی» است، که توانایی تفکر منطقی گویشوران آن را تحدید می کند. در واقع، شکست تحصیلی کودکان سیاه پوست در مدارس، مستقیماً به عدم کفایت فرضی دستور زبان انگلیسی سیاه پوستان نسبت داده شده است. [۱۰] درست است که احتمالاً هیچ نژادپرستی از شنیدن این حقیقت که قواعد گشتاری مورد استفاده سیاهان به همان میزان قواعد مورد استفاده سفیدپوستان، پیچیده و انتزاعی است واهمه نخواهد داشت، لکن این استدلال که ظرافت دستوری زبان سیاهان قابل مقایسه با زبان سفیدپوست ها است، قطعاً هر ادعایی را که ممکن است مبنای «علمی» حقارت سیاهان به شمار رود، خنثی می سازد.

کنت هیل نیز که پژوهش های زایشی او بر مبنای زبان های بومی امریکای شمالی و استرالیا صورت می گیرد به تبعات پیشرو اجتماعی پژوهش های نظری فعلی اشاره می کند، پیشنهاد کرده است که در جوامع بومی، مدارس می توانند تجزیه و تحلیل دستوری زبان های محلی را هسته اصلی برنامه درسی علوم قرار دهند. بدین ترتیب دانش آموزان از طریق رشد و توسعه نگرشی «آگاهانه و تجربی» نسبت به زبان خود، اصول پژوهش های علمی را

توأم با آگاهی فزاینده از پیچیدگی و ظرافت یافتگی دستور زبان‌های خویش، یاد خواهند گرفت و نسبت به میراث فرهنگی خود احساس غرور بیشتری خواهند کرد. [۱۱]

اصول زبان‌شناسی مستقل به دل‌مشغولی‌های طرفداران برابری حقوق زنان نیز مرتبط می‌باشد. رایین لی‌کاف در یکی از مقاله‌های اولیه خود در مورد نمود نقش‌های جنسیت در تفاوت‌های موجود بین گفتار مردان و زنان نوشت که اصولاً زنان به‌راستی «زبان متفاوتی» نسبت به مردان دارند، که در تمام سطوح زبانی: واجی، نحوی، معنایی و کاربُردی دارای تفاوت‌هایی است. اگر این نکته درست باشد، در آن صورت زنان برای موفقیت در دنیای تحت تسلط مردان، می‌بایستی واقعاً «دوزبانه» باشند. لکن مشکلاتی که افراد دوزبانه با آنها مواجه هستند کاملاً مشخص است: «زنان مانند خیلی از افراد دوزبانه، ممکن است هرگز به دو زبان تسلط کامل پیدا نکنند، گرچه احتمالاً تسلط ایشان برای اهداف بی‌شماری کافی خواهد بود، یا اینکه زنان احتمالاً هرگز از کاربُرد هیچ کدام از آنها احساس خشنودی نخواهند کرد و هرگز مطمئن نخواهند بود که آیا زبان مناسب را در موقعیت مناسب و برای مخاطب مناسب به‌کار برده‌اند یا نه». [۱۲]

شگفت این‌که، اگر عقاید لی‌کاف درست می‌بود، در آن صورت تمام موانع برای برابری حقوق زنان لاینحل می‌بود. الزام برای یادگیری نه‌تنها «زبان» دوم بلکه همچنین تسلط بر ریزه‌کاری‌های مربوط به تغییر بین زبان دوم و اول مسئولیتی به زنان تحمیل خواهد نمود که ظاهراً بدون تردید موقعیت آنها را تبدیل به موقعیت شهروند درجه دوم خواهد نمود. درواقع چیزی نمانده‌است که لی‌کاف ادعا نماید که تفاوت‌های «زبانی» عامل اصلی در تحدید نقش زنان در اجتماع ماست. [۱۳]

ویرجینیا ولیان به طرز قانع‌کننده‌ای استدلال نموده‌است که دیدگاه بدبینانه لی‌کاف، عمدتاً از عدم درک درست وی از تمایز بنیادی زبان‌شناسی مستقل بین زبان و گفتار (یعنی توانش و کنش) سرچشمه می‌گیرد. لی‌کاف با تلفیق این

دو، ضرورت تسلط بر یک سطح دیگر مربوط به سبک گفتار کاری را، که همه ما بارها در طول زندگی خود بدون مواجهه با مشکلات جدی از عهده انجام آن برمی‌آییم، با مسئولیت شاق یادگیری یک زبان دوم، یکی می‌پندارد. ولیان می‌نویسد:

چون لی‌کاف گفتار را با زبان اشتباه می‌کند در نتیجه، قیاس خلف پیش می‌آید. مقایسه و بررسی این موضوع در یکی دیگر از شاخه‌های علوم، مسائل را روشن خواهد نمود. احتمال دارد که زنان و مردان به طرق مختلف اقدام به عمل جمع و ضرب نمایند. لکن این امر گواه بر «ریاضیات زنان» و «ریاضیات مردان» نیست، بلکه دلیل سبک‌های مختلف محاسبه است. ساختار ریاضیات، بدون توجه به فرد به کارگیرنده آن، یکسان است. همین‌طور تفاوتی بین زبان انگلیسی و شیوه کاربُرد آن توسط مردم وجود دارد، اما با مبهم‌نمودن موضوع چیزی حاصل نمی‌شود... [۱۴]

همان‌طور که تبادل آرای لی‌کاف-ولیان نشان می‌دهد، تعاریف ساده و برجسب‌های سیاسی مناسب با رویکردهای مختلف مورد بحث، نسبت به زبان وجود ندارد. اگرچه نایستی در مورد امکانات بالقوه زبان‌شناسی مستقل برای پیشبرد مقاصد اجتماعی اغراق نمود، لکن آن گونه هم که برخی از جامعه‌شناسان زبان باور دارند، این نوع زبان‌شناسی کاملاً فاقد پیامدهای جنبی اجتماعی پیشرو نیست. ضمناً ضروری است اضافه شود که بر مبنای همان ملاک‌های مورد اشاره، جامعه‌شناسی زبان نیز ذاتاً دارای ماهیت بالنده و پیشرو نیست. در امریکای شمالی، پژوهش‌های جامعه‌شناسی زبان، به‌طور کلی، مانند علوم اجتماعی، به اظهارات توصیفی و مبتنی بر آمار گرایش دارد که به‌ندرت از تعیین هم‌بستگی بین برخی مشخصه‌های زبانی و برخی عوامل اجتماعی فراتر می‌رود. به عنوان مثال، یک مقاله پژوهشی نوعی، احتمالاً به ارایه موقعیت‌ها و شرایطی خواهد پرداخت که در آن یک روستایی زبان

گورانی تکلم کند و در شرایط دیگری به زبان اسپانیایی سخن بگوید. چنین بررسی‌هایی احتمالاً مورد علاقه همگان و یا خواص خواهد بود، لکن ذاتاً دارای ماهیت اجتماعی بالنده و پیشرو نخواهد بود. اطلاعاتی که چنین بررسی‌هایی آشکار می‌سازند، به همان اندازه که به درد نخبگان حاکم کشور می‌خورد، به همان میزان نیز برای نیروهای مخالف دموکراتیک، سودمند خواهند بود. درواقع در اغلب بررسی‌های جامعه‌شناختی زبان، به‌ویژه با توجه به سبک ویژه لفاظی «بدون قید و بند ارزشی»، که مشخصه بیشتر کارها در این زمینه است، امکانات بالقوه کاربرد برای مقاصد نیک، به‌وسیله امکانات بالقوه برای مقاصد بد، خنثی می‌شود.

الگوی اعطای کمک مالی توسط بنیاد فورد، نمونه روشنی از این حقیقت است که جامعه‌شناسی زبان، به لحاظ ماهیت خود، عملاً قادر به کمک به ستم‌دیدگان نیست. بنیاد فورد در طول چند دهه گذشته، ده‌ها میلیون دلار به برنامه‌های پژوهش‌های زبانی و زبان‌شناسی کمک کرده است. نکته باورنکردنی این است که این بنیاد، داشتن انگیزه سیاسی را دلیل خودداری از اعطای کمک مالی به پژوهش‌های زایشی اعلام نموده است؛ بنیاد به این حقیقت اعتراض دارد که چرا زایشیان «[رشته] زبان‌شناسی را از حوادث دنیای غیرزبانی جدا کرده و کوشش‌های خود را بر نظریه‌های انتزاعی و صوری درباره ماهیت و ساختار زبان متمرکز نموده‌اند.» [۱۵] بنیاد فورد، از آن زبان‌شناسانی حمایت می‌کند که «به این نتیجه رسیده‌اند که به اعتقاد ایشان ۳مهم‌ترین کاربرد رشته علمی آنها توانایی کمک به درک اجتماع است.» [۱۶] پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که، اصولاً بنیاد فورد از چه نوع کارهایی حمایت کرده است؟ پاسخ این است که بنیاد فورد علاوه بر کارهای دیگر، از پژوهش‌های جامعه‌شناسی انگلیسی بزیل برنشتاین جانبداری کرده است، درباره دیدگاه‌های برنشتاین گفته‌اند که «دیدگاه‌های او متأثر از تعصب شدیدی علیه تمام صورت‌های رفتار طبقه کارگر است تا اندازه‌ای که زبان طبقه متوسط، از این دیدگاه از هر نظر بر زبان طبقه کارگر، ارجحیت

دارد.» [۱۷] همچنین بنیاد فورد از تعدادی از پروژه‌های برنامه‌ریزی زبانی ملی جانبداری نموده است که به دستور رژیم‌های غیرلیبرال از قبیل پرو، لیبریا، و فیلیپین، صورت گرفته است.

هدف از مطالب بالا، این نیست که بررسی‌های دانشگاهی جامعه‌شناختی زبان را محکوم کنیم، بلکه صرفاً تأکید دوباره بر این نکته است که جامعه‌شناسی زبان به عنوان یک علم اجتماعی، منعکس‌کننده تمام پیش‌فرض‌ها، تعصبات، فشارها و ستیزه‌هایی خواهد بود که هر دانشور جامعه‌شناسی، امروزه در جامعه امریکایی با آن مواجه است. پژوهش‌های جامعه‌شناختی زبان، بدون در نظر گرفتن میزان ارزش آن، ذاتاً پیشرفته‌تر از پژوهش‌های جامعه‌شناختی، اقتصاد، تاریخ یا علوم سیاسی نیست.

آیا تضادهای موجود در حیطه زبان‌شناسی قابل حل و فصل است؟ بدون تردید رشته زبان‌شناسی چنان دستخوش اختلافات شدیدی شده است که ظاهراً امکان هیچ نوع آشتی و همسویی در آن وجود ندارد. اعتقاد بر اینکه بررسی زبان به عنوان نظامی از ساختارها و قواعد، از شأن و ارج آن خواهد کاست، اینکه دستاورد بررسی نقش زبان در اجتماع، صرفاً یافته‌های پیش پا افتاده خواهد بود، یا اینکه کند و کاو در کارکرد شاعرانه زبان اصولاً در چهارچوب علم زبان‌شناسی نمی‌گنجد، همه منعکس‌کننده مواضع اولویت‌هایی هستند که حیطه‌ای به مراتب فراتر از خود زبان را دربرمی‌گیرد. همچنین گفتنی است که هنوز پرسش‌هایی بنیادی درباره حقایق تجربی وجود دارند که اگر نه چندین دهه، دست کم، سال‌ها لازم است که رازهای آنها گشوده شود. آیا درک و فهم ساختار زبانی، کلیدی برای درک و فهم ساختار ذهن انسان خواهد بود؟ آیا رابطه‌ای علی و معلولی بین جهان‌بینی مردم و ماهیت زبان ایشان وجود دارد؟ آیا موقعیت اجتماعی زنان با تفاوت‌های موجود در زبان مورد استفاده ایشان و مردان تقویت می‌شود؟ با این نوع پرسش‌ها، حتی اگر با خوش‌بینی برخورد شود، باز هم بایستی اذعان نمود که پرسش‌های دشواری هستند و احتمالاً تا پیشرفت‌های چشمگیری در مسیر

گشودن معماهای مورد اشاره در بالا صورت نگیرد، هماهنگی و هم‌سویی به این زودی‌ها در رشته زبان‌شناسی حکم‌فرما نخواهد شد.

در عین حال لازم است تأکید شود که ذاتاً چیزی ناسازگار بین گرایش‌های مختلف به زبان نیز وجود ندارد. زبان‌شناس متخصص در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک می‌تواند بدون پرداختن به مسأله نقش اجتماعی زبان یا ساختار آن، به بررسی زبان به عنوان وسیلهٔ خلاقیت و آزادی عقلانی بپردازد. به همین ۲منوال نیز، هیچ نوع ناسازگاری اصولی بین علایق زبان‌شناسان دارای گرایش‌های جامعه‌شناختی و سایر زبان‌شناسان متخصص در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک یا دستوریان وجود ندارد. اصولاً چرا می‌بایستی بررسی ویژگی‌های اجتماعی زبان تداخلی با بررسی ویژگی‌های زیباشناختی یا ذهنی زبان داشته باشد یا مانع آن باشد؟ و از آنجا که دستوریان زایشی احتیاط لازم را مبذول داشته‌اند که ادعاهای خود دربارهٔ ساختارها و قواعد مستقل را به ریزشاخه‌ای فرعی از زبان محدود نمایند، لذا فرضیه‌های ایشان نمی‌بایستی تهدیدی برای علایق یا نتایج کارهای زبان‌شناسانی به‌شمار آید که گرایش‌های مبتنی بر زبان‌ها و ادبیات کلاسیک یا جامعه‌شناختی دارند. اهداف هر سه نوع گرایش کاملاً مکمل یکدیگر است؛ رشتهٔ زبان‌شناسی می‌تواند و می‌بایستی هر سه گرایش را با اهداف منحصربه‌فرد و کمک‌های ویژهٔ آنها برای درک زبان، همساز نماید.

یادداشت‌ها

۱. بررسی زبان

۱. دهه ۱۹۷۰ در نتیجه موفقیت‌های به دست آمده در آموزش زبان اشاره‌ای ناشنوایان به شمپانزه‌ها، شاهد کم‌توجهی ظاهری به این برداشت سنتی از زبان بود. با وجود این، با درک بهتر نتایج این آزمایش‌ها، حتی برخی از طرفداران پروپا قرص این فرضیه که شمپانزه‌ها هم دارای زبان هستند، نتایج کارهای خود را مورد ارزیابی دوباره قرار دادند و دوباره به باور انحصار زبان به نوع انسان بازگشتند. به عنوان مثال، ر.ک:

- H. Terrace, *Nim* (New York: Alfred A. Knopf, 1979) and D. Premack, *The Mind of an Ape* (New York: Norton, 1983).
2. I. Robinson, *The New Grammarians' Funeral: A Critique of Noam Chomsky's Linguistics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1975), p. 181.
 3. W. La Barre, "What Linguists Tell Anthropologists," in *Report on the Ninth Annual Round Table Meeting on Linguistics and Language Studies*, ed. W. Austin (Washington, D.C.: Georgetown University Press, 1960), p. 74.
 4. V. Formkin and R. Rodman, *An Introduction to Language*, 3rd ed. (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1983).
 5. B. Croce, *Estetica Come Scienza dell'Espressione e Linguistica Generale*

(Bari: Gius, Laterza, and Figli, 1902).

6. W. Labov, *The Study of Nonstandard English* (Champaign, Ill.: The National Council of Teachers of English, 1970), p. 183.
7. D. T. Langendoen, *Essentials of English Grammar* (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1970), p. 3.
8. M. A. K. Halliday, "The Context of Linguistics," in *Georgetown University Round Table on Languages and Linguistics 1974*, ed. F. Dinneen (Washington, D.C.: Georgetown University Press, 1974), p. 178; G. Lakoff, Interview in *Discussing Language*, ed. Herman Parret (The Hague: Mouton, 1974), p. 178.
9. D. Hymes, "On Linguistic Theory, Communicative Competence, and the Education of Disadvantaged Children," in *Anthropological Perspectives on Education*, ed. M. Wax et al. (New York: Basic Books, 1971), p. 53.
۱۰. برای توضیحات روشن در مورد تأثیر مورد بحث ر.ک.
H. Haberland and J. Mey, "Editorial: Linguistics and Pragmatics," *Journal of Pragmatics* 1 (1977): 1-12.
11. J. P. Maher, "The Transformational-Generative Paradigm: A Silver Anniversary Polemic," *Forum Linguisticum* 5 (1980): 32; R. A. Hall, *Stormy Petrel Flies Again* (Watkins Glen, N.Y.: American Life Foundation, 1980), pp. 65-66.
12. N. Chomsky, *Language and Responsibility* (New York: Pantheon Books, 1979), p. 56.
13. Ibid., pp. 56-57.

۲. پیدایش زبان‌شناسی مستقل

1. W. Jones, "The Third Anniversary Discourse, on the Hindus" (1786). Reprinted in *A Reader in Nineteenth Century Historical Indo-European Linguistics*, ed. W. Lehmann (Austin: University of Texas Press, 1967), p. 15.

گرچه جونز اولین کسی نبود که رابطه بین سانسکریت و زبان‌های اروپایی را گوشزد نموده باشد، لکن ظاهراً فرضیه‌های پیشین در این مورد، منجر به راه‌اندازی برنامه‌های پژوهشی برای روشنگری دقیق‌تر این رابطه نشده بود.

2. J. Grimm, *Geschichte der deutschen Sprache*, vol. 1 (Leipzig: Weidmannsche Buchhandlung, 1848).

۳. ر.ک.

- J. R. Firth, *Papers in Linguistics, 1934–1951* (London: Oxford University Press, 1957), p. 161.
4. N. Chomsky, *Cartesian Linguistics* (New York: Harper and Row, 1966), p. 24.
5. Cited in G. Sampson, *Schools of Linguistics* (Stanford: Stanford University Press, 1980), p. 17.
6. A. F. Pott, *Etymologische Forschungen . . .*, vol. 1 (Lemgo: Meyersch Hof. Buchhandlung, 1833), p. xxvii.
7. H. S. Maine, *Village Communities in the East and West* (London: J. Murray, 1872), p. 51.

درباره مدیون بودن مین به زبان‌شناسی معاصر، ر.ک. به بحث جالبی از

- J. Greenberg, "Linguistics as a Pilot Science," in *Themes in Linguistics: The 1970's*, ed. E. Hamp (The Hague: Mouton, 1973).
8. H. Paul, *Principles of the History of Language* (London: Longmans, Green, 1891).
9. F. de Saussure, *Course in General Linguistics* (New York: McGraw-Hill, 1966), p. 232.

۳. زبان‌شناسی ساختاری

۱. برای نمونه‌هایی از اظهارنظرهای مکاتب برجسته ساختاری درباره استقلال (جوهر) زبان، ر.ک.

E. Sapir, *Selected Writings of Edward Sapir in Language, Culture, and*

- Personality*, ed. D. Mandelbaum (Berkeley: University of California Press, 1949), p. 100; R. H. Robins, "General Linguistics in Great Britain 1930–1960," in *Trends in Modern Linguistics*, ed. C. Mohrmann et al. (Utrecht: Spectrum, 1963), p. 21; B. Trnka, "Linguistics and the Ideological Structure of the Period," in *The Linguistic School of Prague*, ed. J. Vachek (Bloomington: Indiana University Press, 1966), p. 158; A. Martinet, Interview in *Discussing Language*, ed. H. Parret (The Hague: Mouton, 1974), p. 244; H. Spang-Hanssen, "Glossematics," in *Trends in European and American Linguistics 1930–1960*, ed. C. Mohrmann et al. (Utrecht: Spectrum, 1961), p. 130.
2. F. de Saussure, *Course in General Linguistics* (New York: McGraw-Hill, 1966), p. 111.
 3. A. L. Kroeber, "Culture," in *Papers of the Peabody Museum in American Archaeology and Ethnology*, ed. A. L. Kroeber and C. H. Kluckhohn (Cambridge: Harvard University Press, 1952), p. 124.
 4. C. Kluckhohn, "Common Humanity and Diverse Cultures," in *The Human Meaning of the Social Sciences* (New York: Meridian Books, 1959), p. 262.
۵. ر.ک.
- K. Pike, *Language in Relation to a Unified Theory of the Structure of Human Behavior* (Glendale, Calif.: Summer Institute of Linguistics, 1954); H. Lasswell et al., *Language of Politics: Studies in Quantitative Semantics* (New York: George W. Stewart, 1949); H. Whitehall, "From Linguistics to Criticism," *Kenyon Review* 13 (1951): 710–14.
 6. C. Lévi-Strauss, "Remarks," in *An Appraisal of Anthropology Today*, ed. S. Tax et al. (Chicago: University of Chicago Press, 1953), pp. 350–51.
 7. A. Schaff, *Structuralism and Marxism* (Oxford: Pergamon Press, 1978) p. 24.
۸. برای بحث‌های مفصل‌تر در مورد رشد و گسترش زبان‌شناسی ساختاری

امریکایی، ر.ک.

- D. Hymes and J. Fought, *American Structuralism* (The Hague: Mouton, 1981).
9. E. Sapir, *Language* (New York: Harcourt, Brace, and World, 1921), p. 219.
10. V. Fromkin and R. Rodman, *An Introduction to Language*, 3rd ed. (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1983), p. 12.
11. L. Bloomfield, "Why a Linguistic Society?" *Language* 1 (1925): 2.
12. J. Gonda, "The Comparative Method as Applied to Indonesian Languages," *Lingua* 1 (1948): 86–101; G. Trager, review of *Lingua*, vol. 1, *IJAL* 14 (1948): 209.
13. B. Malmberg, *New Trends in Linguistics: An Orientation* (Lund: Institute of Phonetics, University of Lund, 1964), pp. 183–84.
14. E. Sturtevant, "Report of the Special Committee of the Linguistic Institute" *Bulletin of the Linguistic Society of America* 13 (1940): 83.
15. S. Newman, review of B. Davis and R. O'Cain, *First Person Singular*, in *Historiographia Linguistica* 9 (1982): 139.
16. D. Hymes and J. Fought, *American Structuralism*, p. 46.
17. American Council of Learned Societies, *Report of the Commission on the Humanities* (1964), pp. 152–58.
18. J. Barzun, *The House of Intellect* (New York: Harper and Row, 1959), p. 243.
19. G. Nunberg, "The Decline of Grammar" (prepublication version of a paper that appeared in *Atlantic*, December 1983), pp. 15–16.
20. Ibid., p. 20.
21. J. Simon, *Paradigms Lost* (New York: Clarkson Potter, 1980), p. x.
22. Ibid., p. 41.
23. Ibid., p. 148.

24. R. Hall, *Linguistics and Your Language* (Garden City, N.Y.: Anchor Books, 1960), p. 29.
25. H. Whitehall, "From Linguistics to Criticism," p. v.
26. L. Bloomfield, *Linguistic Aspects of science* (Chicago: University of Chicago Press, 1939).
27. R. Jakobson, "The Twentieth Century in European and American Linguistics: Movements and Continuity," in *The European Background of American Linguistics*, ed. H. Hoenigswald (Dordrecht: Foris, 1979), p. 170.
28. R. Hall, "The State of Linguistics: Crisis or Reaction?" *Italica* 23 (1946): 33-34.
29. L. Spitzer, "The State of Linguistics: Crisis or Reaction?" *Modern Language Notes* 71 (1946): 499.
30. R. Hall, "Some Recent Developments in American Linguistics," *Neuphilologische Mitteilungen* 70 (1969): 15.
31. C. Hockett, review of A. Martinet, *Phonology as Functional Phonetics*, in *Language* 27 (1951): 333-42; A. Martinet, "Structural Linguistics," in *Anthropology Today: An Encyclopedic Inventory*, ed. A. L. Kroeber (Chicago: University of Chicago Press, 1953), pp. 574-86.
32. D. Hymes and J. Fought, *American Structuralism*, p. 119.
33. J. M. Cowan, "Linguistics at War," in *The Uses of Anthropology*, ed. W. Goldschmidt (special publication of the American Anthropological Association, no. 11, Washington, D.C., 1979), p. 159.
34. D. Hymes and J. Fought, *American Structuralism*, p. 16.
35. W. Parker, *The National Interest and Foreign Languages* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1954), p. 123.

۳۶. برای بحث در این مورد، ر. ک.

L. Bloomfield, "Twenty-one Years of the Linguistic Society," *Language*

- 22 (1946): 1–3.
 37. M. Graves and J. M. Cowan, "Excerpt of *Report of the First Year's Operation of the Intensive Language Program of the American Council of Learned Societies*," *Hispania* 25 (1942): 490.
 38. M. Joos, *Readings in Linguistics* (Washington, D.C.: American Council of Learned Societies, 1957), p. 108.
 39. R. Hall, "American Linguistics, 1925–1950," *Archivum Linguisticum* 3 (1951): 106.
 40. *FSI Catalog* (Washington, D.C., 1949), p. 2.
 41. *Ibid.*, p. 7.
 42. J. B. Carroll, *The Study of Language* (Cambridge: Harvard University Press, 1951), p. 182.
 43. M. Graves, *A Neglected Facet of the National Security Problem* (Washington, D.C., 1950), p. 1.
 44. M. Graves, comments in the session entitled "Meeting the Government's Need in Languages," in *Report on the Second Annual Round Table Meeting on Linguistics and Language Teaching*, ed. J. De Francis (Washington, D.C.: Georgetown University Press, 1951), p. 1.
 45. A. Marckwardt, "Linguistics and the NDEA," *Language Learning* 9 (1959): iv.
 46. K. Mildenerger, "The National Defense Education Act and Linguistics," in *Report of the Eleventh Annual Round Table Meeting on Linguistics and Language Studies*, ed. B. Choseed (Washington, D.C.: Georgetown University Press, 1962), p. 161.
 47. J. Hewitt, remarks at the opening ceremony of the School of Oriental Studies, *Bulletin of the School of Oriental Studies* 1 (1917): 26.
۴۸. برای بحث کلی ر. ک.
- R. H. Robins, "General Linguistics."

49. E. Pike, "Historical Sketch," in *The Summer Institute of Linguistics*, ed. R. Brend and K. Pike (The Hague: Mouton, 1977), p. 11.

50. C. F. Voegelin, cited in E. Wallis and M. Bennett, *Two Thousand Tongues to Go* (New York: Harper and Row), p. 131.

۵۱. در مورد پیامدهای سیاسی و فرهنگی کارهای اس. آی. ال. مطالب فراوانی منتشر شده است. برای نمونه، ر. ک.

S. Hvalkof and P. Aaby, eds., *Is God an American?* (Copenhagen: International Work Group for Indigenous Affairs, 1981); D. Stoll, *Fishers of Men or Founders of Empire?* (London: Zed Press, 1982); "The Wycliffe Bible Translators: Not Telling the Whole Story," *The Other Side*, February 1983, pp. 5-7.

درباره دفاع از سی. آی. ال. ر. ک.

R. L. Canfield, "Accusation as 'Anthropology,'" *Reviews in Anthropology* 10 (1983): 55-61; W. Christie, review of *Is God an American?* in *Languages for Peace*, October 1983; W. Kornfield, " 'Fishers of Men or Founders of Empire?,'" *Evangelical Missions Quarterly*, October 1983, pp. 308-13; J. Yost, "We have a Mandate," *The Other Side*, February 1983, pp. 7-9.

۴. انقلاب چامسکی

1. H. Maclay, "Linguistics: Overview," in *Semantics*, ed. D. Steinberg and L. Jakobovits (Cambridge: Cambridge University Press, 1971), p. 163; J. Lyons, *Noam Chomsky* (New York: Viking Press, 1970), p. 1; R. H. Robins, "Malinowski, Firth, and Context of Situation," in *Social Anthropology and Language*, ed. E. Ardener (London: Tavistock, 1971), p. 33.

۲. ر. ک.

J. Katz and P. Postal, *An Integrated Theory of Linguistic Descriptions*

(Cambridge: MIT Press, 1964); N. Chomsky, *Aspects of the Theory of Syntax* (Cambridge: MIT Press, 1965).

۳. ر.ک.

N. Chomsky and M. Halle, *The Sound Pattern of English* (New York: Harper and Row, 1968).

۴. ر.ک.

J. R. Ross, *Constraints on Variables in Syntax* (Unpublished MIT dissertation, 1968).

۵. به عنوان مثال، ر.ک.

M. Lane, *Introduction to Structuralism* (New York: Basic Books, 1970), pp. 28–29; R. De George and F. De George, *The Structuralists* (Garden City, N.Y.: Doubleday, 1972), p. xx.

6. N. Chomsky, review of B. F. Skinner, *Verbal Behavior*, in *Language* 35 (1959): 26–57.

۷. برای توضیحات بیشتر در این باره، ر.ک.

H. Bracken, "Essence, Accident, and Race," *Hermathena* 116 (1974): 81–96.

8. N. Chomsky, *American Power and the New Mandarins* (New York: Vintage Books, 1969), p. 9.

در مورد مسأله ویتنام، ر.ک.

At War With Asia (New York: Pantheon Books, 1970) and *For Reasons of State* (New York: Pantheon Books, 1973).

۹. ر.ک.

Chomsky, *American Power; Towards a New Cold War* (New York: Pantheon Books, 1982); N. Chomsky and E. S. Herman, *The Political Economy of Human Rights* (Montreal: Black Rose Books, 1979).

۱۰. برای کامل‌ترین شرح در مورد موضع آنارشیزم-سندیکالیستی چامسکی، ر.ک. به کتاب او با نام

Radical Priorities (Montreal: Black Rose Books, 1981).

11. N. Chomsky, *Language and Responsibility* (New York: Pantheon Books, 1979), p. 3.

12. N. Chomsky, "Linguistics and Politics," *New Left Review* 57 (1969): 31.

13. J. Thorne, Review of P. Postal, *Constituent Structure*, in *Journal of Linguistics* 1 (1965): 74.

۱۴. برای بحث و مروری تاریخی، ر.ک.

C. Hempel, "Empiricist Criteria of Cognitive Significance: Problems and Changes," in *Aspects of Scientific Explanation*, ed. C. Hempel (New York: Free Press, 1965).

۱۵. ر.ک.

K. Lashley, "The Problem of Serial Order in Behavior," in *Cerebral Mechanisms in Behavior*, ed. L. A. Jeffers (New York: Wiley, 1951); C. W. Mills, *The Sociological Imagination* (New York: Oxford University Press, 1959).

16. G. Lakoff, interview in *Discussing Language*, ed. Herman Parret (The Hague: Mouton, 1974), p. 170.

17. W. Chafe, *Meaning and the Structure of Language* (Chicago: University of Chicago Press, 1970), p. 2.

۱۸. برای مباحثی از این دست، ر.ک.

S. Murray, "Gatekeepers and the 'Chomskyan Revolution,'" *Journal of the History of the Behavioral Science* 16 (1980): 73-88.

برای پاسخ به مورای، ر.ک.

F. Newmeyer, "Has There Been a 'Chomskyan Revolution' in Linguistics?" *Language* 62 (1986): 1-18.

19. J. Searle, "Chomsky's Revolution in Linguistics," *New York Review of Books*, June 29, 1972, p. 17.

۲۰. ر.ک.

R. Hall, "Fact and Fiction in Grammatical Analysis," *Foundations of Language* 1 (1965): 337–45; G. Herdan, "Götzendämmerung at M.I.T.," *Zeitschrift für phonetik* 21 (1968): 223–31; J. P. Maher, "The Transformational-Generative Paradigm: A Silver Anniversary Polemic," *Forum Linguisticum* 5 (1980): 1–35.

۲۱. مکاتبات شخصی، اول مارس ۱۹۷۱.

۲۲. استناد به سپاسگزاری چامسکی مدتی در نقدهای شوروی متداول بود. همچنین، ر.ک.

J. S. Thompson, "The Reactionary Idealistic Foundations of Noam Chomsky's Linguistics," *Literature and Ideology* 4 (1969): 1–20.

23. N. Chomsky, "Human Nature: Justice Versus Power," in *Reflexive Water: The Basic Concerns of Mankind*, ed. F. Elders (London: Souvenir Press, 1974), p. 195.

۲۴. برای بحث‌های مفصل درباره معنانشناسی زایشی، ر.ک.

F. Newmeyer, *Linguistic Theory in America* (New York: Academic Press, 1986).

25. R. Lakoff, "Language and Woman's Place," *Language in Society* 2 (1973): 45–79.

26. G. Lakoff, interview, p. 172.

27. Ibid., p. 153.

28. R. Lakoff, "Pluralism in Linguistics," *Berkeley Studies in Syntax and Semantics* 1 (1974): xiv–23.

۲۹. برای درآمدی بر دیدگاه‌های پیازه درباره زبان، ر.ک. به کتاب او با نام

The Language and Thought of the Child (Cleveland: Meridian Books, 1955). *Language and Learning*, ed. M. Piatelli-Palmarini (Cambridge: Harvard University Press, 1980)

به بحث مهمی بین چامسکی و پیازه اختصاص دارد.

۳۰. ر.ک.

N. Chomsky, *Lectures on Government and Binding* (Dordrecht: Foris, 1981).

۳۱. در یکی از بررسی‌های اخیر که در ۱۹۸۲ توسط شورای ملی پژوهش انجام گرفت.

32. J. P. Maher, "The Transformational-Generative Paradigm," p. 6.

33. N. Chomsky, *The Generative Enterprise* (Dordrecht: Foris, 1982), p. 8 (emphasis added).

34. Ibid., pp. 42-43.

۵. مخالفت با زبان‌شناسی مستقل

1. P. Goodman, *Speaking and Language: Defense of Poetry* (New York: Vintage Books, 1972)

2. G. Steiner, *After Babel: Aspects of Language and Translation* (Oxford: Oxford University Press, 1975), p. 108.

3. R. Harris, *The Language Makers* (Ithaca: Cornell University Press, 1980).

4. I. Robinson, *The New Grammarians' Funeral: A Critique of Noam Chomsky's Linguistics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1975), pp. 102-3.

5. Ibid., p. 48.

۶. برای دو نمونه، ر.ک.

D. T. Langendoen, "The Problem of Linguistic Theory in Relation to Language Behavior: A Tribute to Paul Goodman," *Daedalus* 102 (1973): 195-201; S. J. Keyser, review of G. Steiner, *After Babel*, in *New Review* 2 (1975): 63-66.

7. K. Marx and F. Engels, *The German Ideology* (New York: International Publishers, 1970), pp. 50-51.

با وجود این، امروزه بسیاری معتقدند که این کتاب در واقع توسط منتقد ادبی ام. ام. باختین، استاد ولوشیف تالیف شده بود.

8. V. N. Vološinov, *Marxism and the Philosophy of Language* (New York: Seminar Press, 1973.)
 9. J. Emonds, "Grammatically Deviant Prestige Dialect Constructions," in *A Festschrift for Sol Saporta*, ed. by M. Brame, H. Contreras, and F. Newmeyer (Seattle: Noit Amrofer, 1985).
 10. Vološinov, p. 66.
 11. Ibid., p. 71.
 12. Ibid., p. 19.
 13. Ibid., p. 19.
 14. E. Sapir, abstract of a paper entitled "Conceptual Categories in Primitive Languages," presented to the National Academy of Sciences, *Science* 74 (1931): 578.
 15. B. L. Whorf, *Language, Thought, and Reality: Selected Writings of Benjamin Lee Whorf*, ed. J. B. Carroll (Cambridge: MIT Press, 1956), p. 57.
 16. Ibid., pp. 57–58.
 17. Ibid., p. 58.
۱۸. به عنوان نمونه، ر.ک.
- F. Rossi-Landi, *Ideologies of Linguistic Relativity* (The Hague: Mouton, 1973).
 19. M. K. Adler, *Marxist Linguistic Theory and Communist Practice* (Hamburg: Helmut Buske Verlag, 1980), pp. 56–57.
 20. R. Williams, *Marxism and Literature* (Oxford: Oxford University Press, 1977), p. 27.
 21. Ibid., p. 28.
 22. D. Silverman and B. Torode, *The Material Word: Some Theories of Language and its Limits* (London: Routledge and Kegan Paul, 1980), p. 43.

۲۳. برای کامل‌ترین بحث دربارهٔ آرا و افکار. مار. ر. ک.

L. Thomas, *The Linguistic Theories of N. Ja. Marr* (Berkeley: University of California Press, 1957)

24. See H. Rubenstein, "The Recent Conflict in Soviet Linguistics," *Language* 27 (1951): 281-87.

25. Ibid., pp. 284-85.

۲۶. مقالات ارسالی با مشخصات زیر ترجمه و منتشر شده‌است:

The Soviet Linguistic Controversy, ed. J. V. Murra, R. M. Hankin, and F. Holling (New York: King's Crown Press, 1951). Stalin's contributions appear separately in *Marxism and Linguistics* (New York: International Publishers, 1951).

27. Murra et al., p. 76.

28. Ibid., p. 81.

29. Ibid., p. 91.

30. Stalin, *Marxism and Linguistics*, pp. 23-24.

31. Ibid., pp. 9-10.

۳۲. روزنامه‌نگاران غربی از همان ابتدا حدس می‌زدند که احتمالاً، ملی‌گرایی دلیل اصلی اقدامات استالین بوده است، اتهامی که در پی نوشت نگاشته شده توسط ام. شلاوخ (M. Schlauch) به مقاله استالین تحت عنوان مارکسیسم و زبان‌شناسی، تکذیب شده‌است.

۳۳. مطلب نقل شده توسط انگلس به مورا (Murra) و سایرین، در ص ۶۰ تعلق دارد که از «نامه‌های ک. مارکس و ف. انگلس چاپ چهارم با تجدیدنظر، صص ۳۷۵-۶ نقل کرده‌اند.» دو ارجاع دیگر را می‌توان در منابع زیر جست.

F. Engels, *Dialectics of Nature* (New York: International Publishers, 1940 [1882]), pp. 282-84 and K. Marx, "Introduction to a Critique of Political Economy," supplementary text to K. Marx and F. Engels, *The German Ideology* (London: Lawrence and Wishart, 1970), p. 126.

34. D. Hymes, *Foundations in Sociolinguistics* (Philadelphia: University of

- Pennsylvania Press, 1974), p. 203.
35. D. Hymes, "Sociolinguistics and the Ethnography of Speaking," in *Social Anthropology and Language*, ed. E. Ardener (London: Tavistock, 1971), p. 49.
 36. D. Hymes, "Introduction: Traditions and Paradigms," in *Studies in the History of Linguistics: Traditions and Paradigms*, ed. D. Hymes (Bloomington: Indiana University Press, 1974), p. 22.
 37. H. Haberland and J. Mey, "Editorial: Linguistics and Pragmatics," *Journal of Pragmatics* 1 (1977): 4.
 38. E. Kuykendall, "Feminist Linguistics in Philosophy," in *Sexist Language: A Modern Philosophical Analysis*, ed. M. Vetterling-Bruggin (Totowa, N. J.: Littlefield, Adams, 1981), p. 132.
 39. B. Williams, review of N. Chomsky, *Reflections on Language*, in *New York Review of Books*, November 11, 1976, p. 44.

۶. تأملاتی چند در باب جدل استقلال

1. N. Chomsky, *Language and Mind* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1972), p. 1.
2. N. Chomsky, *Aspects of the Theory of Syntax* (Cambridge: MIT Press, 1965), p. 4.
3. Ibid., p. 15.
4. D. Hymes, "Competence and Performance in Linguistic Theory," in *Language Acquisition: Models and Methods*, ed. R. Huxley and E. Ingram (New York: Academic Press, 1971), pp. 10–11.
5. J. Greenberg, "Concerning Inferences from Linguistic to Nonlinguistic Data," in *Language in Culture*, ed. H. Hoijer (Chicago: University of Chicago Press, 1954), p. 14.
6. M. Mathiot, "Noun Classes and Folk Taxonomy in Papago," in *Language in Culture and Society*, ed. D. Hymes (New York: Harper and Row,

1964), p. 160.

7. Ibid.

۸. برای بررسی شواهد عصب‌شناختی و روان‌شناختی مؤید زبان‌شناسی مستقل، ر.ک.

F. Newmeyer, *Grammatical Theory: Its Limits and Its Possibilities* (Chicago: University of Chicago Press, 1983).

9. W. Labov, *The Study of Nonstandard English* (Champaign, Ill.: National Council of Teachers of English, 1970), p. 40.

۱۰. برای نمونه، ر.ک.

The papers in Pre-School Education Today, ed. F. M. Hechinger (New York: Doubleday, 1966).

W. Labov, op. cit.

برای ردّ این نکته ر.ک.

۱۱. ر.ک.

K. Hale, "Linguistics and Local Languages in a Science Curriculum for Bilingual/Bicultural Programs" (Unpublished paper, MIT, 1980).

12. R. Lakoff, "Language and Women's Place," *Language in Society* (1973): 48.

۱۳. لی‌کاف می‌نویسد که: «تأثیر نهایی این تفاوت‌ها این است که به لحاظ اینکه زنان قادر به حفظ قدرت نیستند و این امر از رفتار زبانی و سایر جنبه‌های رفتار ایشان پیداست، لذا به‌طور نظام‌مند مانع دستیابی ایشان به قدرت می‌شود» ص ۴۸.

14. V. Valian, "Linguistics and Feminism," in *Sexist Language: A Modern Philosophical Analysis*, ed. M. Vetterling-Braggin (Totowa, N.J.: Littlefield, Adams, 1981), p. 72.

15. M. Fox with B. Skolnick, *Language in Education: Problems and Prospects in Research and Teaching* (New York: The Ford Foundation, 1975), p. 6.

16. Ibid.

17. W. Labov, "The Logic of Nonstandard English," in *Georgetown University Round Table on Language and Linguistics 1969* (Washington: Georgetown University Press, 1970), p. 4.

پیوست‌ها

پیوست یک

نقد و معرفی و بررسی

فردریک جی. نیومایر: جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۶.

رشته‌های علمی انگشت‌شماری وجود دارند که مهم‌ترین نظریه‌پردازان آنها، آنارشئیست باشد. لکن این مطلب در مورد رشته زبان‌شناسی صدق می‌کند. رشته‌ای که امروزه نزدیک سی سال است که افکار و آرای نوآم چامسکی استاد زبان‌شناسی و فلسفه دانشگاه ام. آی. تی. و طرفدار پر و پا قرص آنارشئیسم - سندیکالیسم بر آن حکم فرما بوده است، برخی از این آرا و نظرات احتمالاً جدل‌انگیز می‌باشند. نوشته‌های سیاسی و فعالیت‌های ضدامپریالیستی چامسکی (از جمله درباره ویتنام، کامبوج، خاورمیانه و امریکای مرکزی) مشهور خاص و عام است. لکن عقاید وی درباره زبان (خارج از محافل زبان‌شناسی) برای مردم چندان آشنا نیست و در واقع دستمایه اصلی کتاب نیومایر را نیز موقعیت سیاسی این آرا و عقاید و نقدهایی که با انگیزه سیاسی، از جانب راست‌گرایان و یا چپ‌گرایان بر آنها وارد شده است، تشکیل می‌دهد.

نیومایر را امروزه، مورخ غیررسمی (و به زعم برخی، مدافع) زبان‌شناسی

«مستقل» معاصر می‌دانند، یعنی رویکردی که به بررسی زبان می‌پردازد و در حال حاضر بارزترین نمود آن را در کارهای چامسکی می‌توان جست. نیومایر در کتاب پیشین و پُرخواننده خود به نام *نظریه زبان‌شناختی در آمریکا* (۱۹۸۰) و در کتاب *نظریه دستوری* (۱۹۸۳) و همچنین در مقاله‌ای در نشریه زبان (۱۹۸۶) موقعیت ویژه‌ای برای افکار و عقاید چامسکی قائل می‌شود، و شخص وی یکی از طرفداران پرشور و شوق و فعال این موضع است.

چامسکی مدعی است که یکی از ویژگی‌های انسان بودن انسان، که موجب تمییز ما از سایر حیوانات نیز هست، موهبتی است زیست‌شناختی، فطری ویژه نوع انسان و ویژه زبان؛ و آن دانشی است که به لحاظ تکوینی قابل انتقال است (که به آن دستور جهانی یا د.ج. گویند) و درباره اصول کاملاً انتزاعی دستوری حاکم بر زبان‌های انسان‌ها، مشخصه‌های جهانی و شیوه‌های اختلاف آنهاست. چامسکی استدلال می‌کند که تنها به لحاظ این موهبت است که کودک تا حدود سن پنج سالگی، بیشترین جنبه‌های زبان یا زبان‌هایی را که در معرض شنیدن آنها بوده است، یاد می‌گیرد، علی‌رغم اینکه قواعد دستوری زبان‌ها اغلب چنان پیچیده هستند که یادگیری آنها حتی برای زبان‌شناسان بزرگسال ورزیده نیز متضمن تحمل سختی‌های ذهنی فراوانی است. درواقع، بدون این موهبت، هیچ فردی قادر به یادگیری حتی یک زبان در تمام طول عمر خود هم نمی‌بود، به لحاظ اینکه میزان تغییرات ممکن دستوری از نظر ریاضی، توأم با فقدان شواهد منفی بازدارنده در مورد غیرمجاز بودن بسیاری از آنها در درون‌داد زبانی به کودکان، به سرانجام رسیدن این مسئولیت را تنها از طریق استدلال استقرایی، تقریباً غیرممکن خواهد ساخت (گفتنی است که این نکته به بحث «فقر محرک» درباره موهبت ذاتی مربوط می‌شود). دستور جهانی با اعتقاد به فطری بودن برخی از اصول و دانیش شاخص‌هایی که بر مبنای آنها زبان‌های گوناگون با یکدیگر متفاوت خواهند بود، دامنه شقوق بالقوه را محدود می‌کند و کودکان را مستعد جستجوی تفاوت‌هایی در برخی حوزه‌های ویژه می‌نماید و نهایتاً کار

یادگیری زبان را قابل کنترل می‌انگارد.

چامسکی معتقد است که وظیفه اصلی زبان‌شناسی بایستی توصیف و توضیح این توانایی شگفت باشد، یعنی زبان‌شناسی بایستی توصیف صوری مفصلی از ماهیت اصول و شاخص‌هایی را ارائه دهد که از بررسی‌های زبان [ها]، یادگیری زبان و امکانات یادگیری زبان، استنباط شده است. درک و فهم چگونگی کارکرد توانایی یادگیری زبان به معنای درک و فهم بخش زیادی از شناخت انسان و منحصربه‌فرد بودن وی خواهد بود. پیامد مطالب بالا این است که بهتر است زبان‌شناسی را به عنوان شاخه‌ای از روان‌شناسی شناختی به‌شمار آورد، و شایسته این‌که آن را به صورت مستقل به عنوان کارکرد درونی زبان و ذهن انسان، یعنی جدای از کارکرد ارتباطی زبان، اعتقادات گویشوران هر زبان و جدای از بافت اجتماعی آن بررسی کرد.

زبان‌شناسی مستقل به طور اعم و نظرات چامسکی به‌طور اخص، هم از جانب راست‌گرایان و هم از سوی چپ‌گرایان سیاسی مورد حمله قرار گرفته است. نیومایر نشان می‌دهد که مخالفت‌های ابراز شده از جانب راست‌گرایان نوعاً متضمن نوعی سرپوش‌گذاری ناقص بر نژادپرستی است. برخی از مخالفت‌های مطرح شده، به عنوان مثال، عبارتند از: مخالفت با بررسی علمی فارغ از ارزش‌گذاری گونه‌های مختلف زبان، یکسان‌دانستن آنها به لحاظ زبانی، بدون توجه به موقعیت اجتماعی یا سیاسی گویشوران آن، و نیز توجه یکسان از یک سو به زبان‌های ستم‌دیدگان مثلاً زبان‌های آفریقایی و سرخ‌پوستان امریکایی یا گویش‌هایی که از اعتبار درجه دوم برخوردارند، از قبیل پیجین‌ها و کریول‌ها و از سوی دیگر به زبان‌های ستمگرانی چون انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها و روس‌ها. تخصص زبان‌شناختی شخص نیومایر و آرا و افکار سیاسی مارکسیستی به او این امکان را می‌دهد که چنین حملاتی را با مهارت و رندی درخور این حملات، مورد بررسی و دفاع قرار دهد.

مهم‌تر از اینها، دو اتهام عمده از سوی مارکسیست‌ها، که نیومایر ایشان را

چپ‌گرا می‌نامد، بر چامسکی وارد شده‌است. اولاً اتهام زده شده‌است که بررسی زبان، جدای از بافت سیاسی آن عملی است غیرمسئولانه و ثانیاً اینکه اعتقاد بر ویژگی‌های فطری ذهن انسان، تمایز مبتنی بر ملاک‌های نژادی و غیره را تأیید نموده و به آنها دامن می‌زند. به زعم نیومایر، انتقادات مورد اشاره قابل درک و فهم است، لکن در عین حال دارای معایبی است. به اعتقاد نیومایر اینکه این انتقادات شهرت چامسکی و همچنین زبان‌شناسی مستقل را به طور غیرمنصفانه‌ای لکه‌دار نموده‌است، جای تأسف است.

همان‌طور که اشاره شد اولین اتهام این است که بررسی زبان به طور مستقل از بافت اجتماعی آن، که زبان‌شناسی مستقل در ۲۰۰ سال گذشته به آن دست یازیده‌است، به معنای انکار نقش مهمی است که زبان می‌تواند در تنظیم و شکل‌دهی به رفتار و تشدید تعدی به زنان، اقلیت‌های قومی و سایر گروه‌ها ایفا نماید. از این رو، این عمل از دیدگاه جامعه‌شناختی، عملی غیرمسئولانه است، به‌ویژه در مورد فردی چون چامسکی که دارای دیدگاه‌های سیاسی بالنده است. زیرا، بررسی زبان در بافت اجتماعی آن بالاخره علاوه بر موارد دیگر، روابطی (در برخی موارد روابط دوجانبه) را آشکار می‌سازد که بین زبان و جنسیت، زبان و سیاست، زبان و قومیت، زبان و طبقه اجتماعی، نژادگشی زبانی و استعمارگری و زبان و آموزش و پرورش وجود دارد. هایمز، هیبرلند، لی‌کاف و سایر منتقدان استدلال می‌کنند که زبان‌شناسان (و احتمالاً تمام دانشمندان) می‌بایستی از طریق کار دربارهٔ مسائلی از این قبیل خود را در خدمت گروه‌های ستمدیده قرار دهند، این عمل قطعاً مستلزم کار جامعه‌شناختی زبان خواهد بود نه زبان‌شناسی، به‌ویژه زبان‌شناسی مستقل.

نیومایر در پاسخ اظهار می‌دارد که اگر بر چامسکی در بررسی زبان به عنوان نظامی مستقل، خُرده بگیریم که زبان را در بافت‌های «کاربردی» (در عمل) مورد بررسی قرار نداده‌است این انتقاد، به همان اندازه معتبر است که یک دانشمند بلورشناس را سرزنش کنیم که به بررسی ساختار درونی

زغال‌سنگ پرداخته ولی به کاربرد آن به عنوان منبع حرارت در زمستان، اشاره نکرده‌است. نیومایر، با نقل اظهارات شخص چامسکی در این باره، نشان می‌دهد که اتهامات مبنی بر اینکه به زعم چامسکی روابط بین زبان و جامعه جالب توجه نیست بی‌پایه و نارواست؛ عوامل برون‌زبانی تصادفی اصولاً هیچ نوع ارتباطی با کار چامسکی (زبان‌شناسی مستقل) در مورد دستور زبان زایشی ندارد.

نیومایر در عین این‌که از زبان‌شناسی سودمند جامعه‌شناختی استقبال می‌کند و به ارایه نمونه‌هایی از آن می‌پردازد و اغلب کارهایی را که در این زمینه صورت گرفته‌است، پاس می‌دارد، لکن این «انتقاد اخلاقی» جامعه‌شناسان زبان پیشرو را مردود می‌شمارد، زیرا بر این اعتقاد نیست که اقوال شارح کارهای سودمند اجتماعی در هر رشته‌ای می‌بایستی حدود و ثغور تمام کارها در آن رشته را نیز دیکته نماید. البته به مطالب بالا می‌توان اضافه نمود که آری، فریاد «برج عاج‌نشین» سردادن کار ساده‌ای است، لکن برای این‌که این سخن منطقاً فارغ از تناقض باشد آنهایی که این ندا را سر می‌دهند می‌بایستی روشن کنند که آیا می‌خواهند که تمام پژوهش‌های بنیادی و نه تنها پژوهش‌های بنیادی در زبان‌شناسی متوقف شود. ضمناً این باور به این معنا نیز خواهد بود که بدین ترتیب نه تنها امکان کشفیات علمی تصادفی پیشین (از قبیل اشعه ایکس، پنی سیلین و پلاستیک) منتفی خواهد شد، بلکه احتمالاً عده زیادی با این سیاست به عنوان تحدید آزادی‌های فردی و دانشگاهی مخالفت خواهند ورزید.

دومین مخالفت چپ‌گرایان بر محور اعتقاد چامسکی یعنی فطری بودن توانایی یادگیری و کاربرد زبان، مبتنی است. دعاوی پیشین ارائه شده در علوم اجتماعی که بر وراثت ژنتیکی مبتنی بودند دارای سابقه بد و منفی هستند و چون در گذشته در نهایت، به ضرر اقلیت‌های نژادی و طبقه کارگر تمام شدند، لذا ادعاهای جدید نیز احتمالاً با سوءظن توسط این گروه‌ها مواجه خواهند شد. به عنوان مثال می‌توان شارلاتان‌بازی علمی با انگیزش نژادپرستانه

مجموعه‌شناسان پیشین و ادعاهای قلابی سر سیریل برت و سایر روان‌شناسان را درباره بهره‌هوشی موروثی به‌خاطر آورد، که هر دو با استناد به اسناد و مدارک، به‌خوبی توسط گولد (۱۹۸۱) در کتاب *ارزیابی نادرست از انسان* مورد بررسی قرار گرفته است.

بسیاری از چپ‌گرایان واهمه دارند که در پرتو تعبیرات مسخره‌ای از قبیل موارد نام‌برده در بالا، شاید بتوان هر نوع دعوی مربوط به فطری بودن را نیز برای استدلال و تفسیر عقلایی کردن تبعیضات، مورد استفاده قرار داد که نابرابری‌های اجتماعی مشاهده‌شده، حاصل طبیعی تفاوت‌های ژنتیکی است. در حالی که ادعای چامسکی، درواقع این است که تمام افراد بشر نه‌تنها افراد یک نژاد، جنس، طبقه اجتماعی و یا کشور خاص، دارای موهبت مشابه فطری توانایی یادگیری و استفاده از زبان هستند. به تعبیر نیومایر «دستور زبان جهانی تمام انسان‌ها را متحد می‌کند نه اینکه باعث تفرقه آنها شود» (ص ۵۰). مضافاً اینکه نیومایر از دیدگاهی مسلماً انتزاعی‌تر اشاره می‌کند که آرای مربوط به فطری بودن توانایی زبان با عقاید آنارشیستی مبنی بر اولویت فرد، به‌خوبی همگن است: در صورتی که توانایی به‌کارگیری زبان خلاق، به‌واقع فطری بوده باشد، فی‌الواقع از دخل و تصرف بیرونی، از شرطی شدن محیطی و از کنترل اجتماعی نیز، آزاد و مبرا خواهد بود.

ضعیف‌ترین بخش کتاب جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی، شیوه پرداختن نیومایر به آنارشیسم چامسکی است. درست است که مخاطبان نیومایر در این کتاب افراد غیرحرفه‌ای در زبان‌شناسی یا فلسفه سیاسی هستند، لکن دو پاراگراف کوتاه اختصاص داده شده به خلاصه آرای آنارشیستی (صص ۷۵-۶) (انگار که تمام آرا و نظرات در این باره یک‌دست هستند) بدون تردید، ناکافی و نارساست. پانوشته‌ای نیز که در آن به کتاب *اولویت‌های تندروانه* (۱۹۸۱) برای اظهارات شخصی چامسکی درباره دیدگاه‌های آنارشیست - سندیکالیزم ارجاع داده شده است، با توجه به حال خوانندگان کتاب نیومایر، احتمالاً زیاد سودمند نخواهد بود. خوانندگانی که به این جنبه

کار چامسکی علاقه‌مندند، رجوع کنند به چامسکی (۱۹۸۱) و همچنین پک (۱۹۸۷) و اوترو (زیر چاپ).

همان‌طور که نیومایر در دفاع از چامسکی نشان داده‌است، چامسکی شخصاً پیوسته هر نوع ارتباطی بیش از ارتباط کلی متعارف بین عقاید سیاسی و کار خود در زبان‌شناسی را مردود شمرده‌است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه، کتاب حاضر تنها درباره چامسکی نیست، بلکه شامل بخش‌های دیگری نیز هست، موضوعاتی از قبیل: زبان‌شناسی در آلمان نازی و روسیه، اعطای کمک‌های مالی از طرف ارتش به پژوهش‌های زبان‌شناختی در ایالات متحده، و ماهیت سیاسی کاملاً محافظه‌کارانه «مؤسسه تابستانی زبان‌شناسی» مستقر در تگزاس. نیومایر می‌نویسد که در سال ۱۹۷۸، مؤسسه تابستانی دارای ۳۷۰۰ عضو ستادی بود که در ۲۹ کشور بر روی ۶۷۵ زبان مشغول به کار بودند. گرچه هدف اصلی این مؤسسه ترجمه/انجیل به زبان‌های متعدد اقوام مختلف جهان سوم به عنوان بخشی از کوشش‌های ایشان برای تغییر دین مردم به مسیحیت است، لکن مؤسسه مذکور اغلب به خاطر درگیری‌های سیاسی پنهانی در برخی از این کشورها نیز متهم شده‌است و البته مؤسسه اقدام به نشر نشریاتی نیز نموده‌است که در آنها کمونیزم و شیطان، پیوسته یکی تلقی شده‌اند.

با وجود این گفتنی است که زبان‌شناسی مستقل معاصر امریکایی و آثار چامسکی مرکز ثقل کتاب را تشکیل می‌دهند. در کتاب جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی، نیومایر، تجزیه و تحلیل‌های روشنگرانه زبان‌شناختی و سیاسی از حملات راست‌گرایان و مارکسیست‌ها به چامسکی و بطور اعم به رویکردهای مختلف به بررسی زبان را ارائه می‌دهد و همانند دو کتاب پیشین خود و تنها بر مبنای زمینه‌های زبان‌شناختی، با مهارت تمام از عهده دفاع از دستور زبان زایشی و زبان‌شناسی برمی‌آید.

(تاریخ دریافت مقاله ژوئن ۱۹۸۹)

نقد و بررسی‌کننده: مایکل. اچ. لانگ (Michael H. Long)

نشریه زبان‌شناسی کاربردی، دوره ۱۱، شماره ۱،
دانشگاه هاوایی - مانوآ

(University of Hawaii- Manoa)

(*Applied Linguistics*, Vol. 11, No. 1.)

انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۰، صص ۱۰۶-۱۰۹.

(Oxford University Press, 1990, pp. 106-109.)

منابع

Chomsky, N. 1981. *Radical Priorities*. Montreal: Black Rose Press.

Gould, S.J. 1981. *The Mismeasure of Man*. Reading, Mass: Norton.

Newmayer, F.J. 1980 *Linguistic Theory in America*. Chicago, Ill: University of Chicago press.

Newmeyer, F.J. 1983. *Grammatical Theory. Its limits and its possibilities*. Chicago, Ill: University of Chicago Press.

Newmeyer, F. J. 1986. Has there been a "Chomskyan revolution in linguistics? *Language* 62/1:1-180.

Otero, C.P. (forthcoming) *Chomsky's Revolution. Cognitivism and Anarchism*. Oxford: Basil Blackwell.

Peck, J. (ed.) 1987. *The Chomsky Reader*. New York: pantheon.

پیوست دو

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی، نوشته فردریک جی. نیومایر، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۶، (جلد کاغذی ۱۹۸۸)

نقد و بررسی شده توسط تالبوت جی. تیلور. کالج ویلیام و مری
نشریه زبان، دوره ۶۶، شماره ۱، مارس ۱۹۹۰، صص ۱۵۹-۶۲.

از کتابی با عنوان جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی که دبیر فعلی ال. اس. ا. [انجمن زبان‌شناسی آمریکا] نوشته است، انتظار می‌رود، که فوق‌العاده بحث‌انگیز باشد (در واقع بحث‌های مختلف پیشاپیش شروع شده است). مؤلف سه رویکرد مهم به بررسی زبان - بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک، بررسی جامعه‌شناختی و بررسی مستقل زبان را به عنوان موضوع کتاب انتخاب نموده است و پس از ارائه تاریخچه مختصری به تفسیر و گسترش رقابت این سه نوع رویکرد در سیاست‌های عقلانی زبان‌شناسی دانشگاهی می‌پردازد. نکته‌ای که به جذابیت و بحث‌انگیز بودن کتاب می‌افزاید این است که مؤلف پیشاپیش به عنوان مدافع اصلی (و به زعم برخی، مبلغ) مکتب غالب در رویکرد مستقل، یعنی زبان‌شناسی زایشی مشهور شده است. با توجه به این زمینه، کتاب جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی برای درک و فهم کوشش‌های سیاسی گروه حاکم در حرفه زبان‌شناسی بی‌نهایت سودمند است، کوشش‌هایی برای بازنویسی تاریخ تسلط این گروه به قدرت سازمانی و مآلاً مشخص نمودن خط مشی بحث‌های آینده.

فصل آغازین «بررسی زبان» (صص ۲۰-۹) سه نوع گرایش به بررسی‌های نوین زبان را ارائه می‌دهد. بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک، بررسی جامعه‌شناختی و بررسی مستقل. سه فصل بعدی («پیدایش زبان‌شناسی مستقل»، صص ۳۰-۲۱؛ «زبان‌شناسی ساختاری»، صص ۶۱-۳۱؛ «انقلاب

چامسکی»، صص ۹۳-۶۲) گسترش رویکرد مستقل و اوج آن در رویکرد زایشی معاصر را پی‌گیری می‌نماید. دو فصل آخر («مخالفت با زبان‌شناسی مستقل»، صص ۱۱۸-۹۴؛ و «تأملاتی چند در باب جدل استقلال»، مخالفت‌هایی را که دانشوران زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و جامعه‌شناسان زبان نسبت به استقلال‌گرایی در زبان‌شناسی ارائه کرده‌اند مورد بحث قرار می‌دهد و متقابلاً در مقام مقابله به مثل، انتقادهایی را بر این دیدگاه‌های غیرمستقل مطرح می‌کند.

اهداف سیاسی کتاب، علی‌رغم ترکیب بلاغی تاریخ و اظهارات جدل‌برانگیز، به آسانی قابل تمییز است، یعنی اینکه:

۱. با ارائه روایتی دلجویانه و توأم با گشاده‌رویی، از صعود استقلال‌گرایی تا مقام یک قدرت سازمانی و اوج آن در حاکمیت فعلی زایشی‌گرایی، به ساختگرایان متمرد، توصیف‌گرایان، تطبیقیان و حتی معناشناسان زایشی اطمینان داده می‌شود که علی‌رغم انتقادهای وارده از سوی زایشیان در گذشته، ریشه‌های استقلال‌گرایی امروزه دیگر مورد قبول و اذعان همگان قرار گرفته است.

۲. دفاع از زبان‌شناسی مستقل در برابر انتقادات مبتنی بر بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و جامعه‌شناختی و نشان‌دادن ضعف‌های رویکردهای بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و جامعه‌شناختی در تبیین ساختار زبان.

۳. ارائه شرایط صالح به متخصصان زبان‌ها و ادبیات کلاسیک و جامعه‌شناسان زبان با این پیش‌فرض که الزاماً نیازی نیست که این سه نوع رویکرد را در تقابل با یکدیگر بپنداریم: «... ذاتاً چیزی ناسازگار بین گرایش‌های مختلف به زبان وجود ندارد» (ص ۱۴۰).

۴. رسیدن به تمام اهداف بالا به کمک استفاده از سبک و نوعی سفسطه فنی که برای دانشجویان پایین‌تر از لیسانس و همین‌طور افراد معمولی غیرزبان‌شناس به آسانی قابل فهم و درک باشد و به این ترتیب کسب اطمینان از این‌که افرادی که تجربه مستقیم از واقعیت‌های سیاسی سازمانی

زبان‌شناسی دانشگاهی در ایالات متحده ندارند، برای کسب اطلاع متکی به خودپنداری‌های زایشی خواهند بود.

وظیفه هر منتقد این است که میزان موفقیت هر کتابی را در نیل به اهداف آن بسنجد. لکن با توجه به ابعاد ترتیب زمانی روایت تاریخی مؤلف و همچنین وسعت تفسیرات جدلانگیز آن، هر نوع بررسی که با توجه به محدودیت‌های حاضر صورت گیرد، امکان پرداختن به بیشتر از چند اظهارنظر مختصر را نخواهد داشت (برای مباحث بیشتر، مراجعه کنید به جوزف و تیلور ۱۹۹۰).

جای تأسف است که سبک انتخابی کتاب، برای سخن‌پردازی درباره تاریخ، اگر نگوییم افسانه‌پردازی است، تا این اندازه تصنعی باشد. از این دیدگاه روایی، به نظر می‌رسد که تاریخ زبان‌شناسی معاصر بی‌نهایت ساده، روشن، تک‌بعدی، پیشرو و قابل فهم و درک است. تمام موارد مورد اشاره در واقع کاملاً منطقی به نظر می‌رسند. شاید هم بهتر است گفته شود بیش از اندازه منطقی به نظر می‌رسند. البته منظور نوع منطقی است که هر قصه‌پرداز خوب می‌تواند به داستان‌های خود تحمیل کند، لکن اگر این منطق بر واقعیت‌های تاریخی تحمیل گردد، تنها موفق خواهد شد مانع فهم و درک واقع‌گرایانه خوانندگان از حوادث واقعی شود.

در عین حال، به دشواری می‌توان تصور کرد که همه افراد، غیر از استقلال‌گرایانی که شخصاً به این موضوع اذعان دارند، بتوانند از تقسیم‌بندی رشته زبان‌شناسی به سه رویکرد عمده توسط نیومایر، احساس خرسندی نمایند. گفته شده است که رویکرد مبتنی بر بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک را دل‌مشغولی به اعتقادات و ارزشهایی که گویشوران نسبت به زبان خود دارند، مشخص می‌سازد. گرایش جامعه‌شناختی به عنوان باور به جدایی‌ناپذیری ساختار زبان از جامعه، و در نتیجه غیرقابل تبیین بودن آن بدون ارجاع به ساختار جامعه، تعریف شده است. بالاخره رویکرد مستقل مورد اعتقاد آنهایی است که «زبان را به گونه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهند که

یک دانشمند علوم طبیعی، پدیده‌ای فیزیکی را مورد بررسی قرار می‌دهد، یعنی با تأکید بر آن دسته از ویژگی‌های زبان که وجودی مستقل از اعتقادات و ارزش‌های تک‌تک گویشوران یک زبان یا ماهیت اجتماعی که زبان در آن به کار برده می‌شود» دارند (ص ۱۱).

ایرادهای مختلفی را علیه این تقسیم‌بندی سه‌گانه می‌توان مطرح نمود. احتمالاً، بدیهی‌ترین آنها، این پرسش است که، برخی از جاافتاده‌ترین رویکردها در کجای این طرح خواهند گنجید؟ مثلاً قوم‌نگاری تکلم، تجزیه و تحلیل مکالمه، تعامل مادر-کودک، فلسفه زبان، جنبه‌های سیاسی زبان، پژوهش‌های مربوط به گرایش‌های زبانی، نظریه‌گنش‌گفتاری، نظریه ترجمه و بررسی پیچین‌ها و کریول‌ها. در نتیجه بررسی سریع و سطحی کتاب‌شناسی‌های نشریات زبان‌شناختی در چند سال گذشته، خیلی ساده به آثاری می‌توان برخورد نمود که در تقسیم‌بندی سه‌گانه مؤلف، نخواهند گنجید. البته درست است که تقلیل انواع بررسی‌های زبانی به سه مقوله، کار مؤلف را در پیشبرد استدلال‌های خود، آسان‌تر می‌سازد، در عین حال از متقاعدکننده‌بودن آنها نیز می‌کاهد.

ناراحت‌کننده‌تر از این؛ شیوه مشخص نمودن ویژگی‌های هر کدام از رویکردهای رقیب استقلال‌گرایی می‌باشد. گفته شده است که رویکرد مبتنی بر بررسی زبان‌ها و ادبیات کلاسیک، علاقه‌مند به اعتقادات و ارزش‌هایی است که گویشوران نسبت به زبان خود دارند و بدین ترتیب مایلند اعتقاد به نخبه‌گرایی را پنهان نمایند. اما مؤلف روشن نکرده است که چرا اعتقاد به باورها و ارزش‌های گویشوران ذاتاً بایستی نخبه‌گرایی باشد، یا اینکه چرا بایستی تصور شود که چنین علاقه‌ای برابر است با تأیید آن اعتقادات و ارزش‌ها. فراموش نشود که مردم‌شناسان نیز احتمالاً به بررسی اعتقادات دینی جوامع خاصی خواهند پرداخت، بدون آنکه شخصاً آن اعتقادات را مورد تأیید قرار دهند. ضمناً گفتنی است که جزئی از جذابیت چنین بررسی‌هایی احتمالاً در این نکته نهفته است که شاید چنین بررسی‌هایی نقش

آن اعتقادات و ارزش‌های مربوط به آنها را در کمک به شکل‌گیری و معنابخشیدن به ساختار شکل زندگی آن اجتماع بر ملا خواهد ساخت. اگر باورها و ارزش‌های زبان‌شناختی آنها بی هستند که زبان‌شناسان محقق در زبان‌ها و ادبیات کلاسیک به بررسی آنها می‌پردازند، در آن صورت شاید روزی نتایج پژوهش‌های ایشان، با توسل به مکانیزم‌های شناختی فرضی و اصول ژنتیکی شقوقی را به زبان‌شناسی ارائه نماید که، غیر از شیوه مرسوم کنونی «تبیین» ساختار زبانی باشد. از این رو، کنار گذاشتن علاقه به اعتقادات و ارزش‌های گویشوران یک زبان (و اعتقادات و ارزش‌هایی را که ایشان به همدیگر تحمیل می‌کنند) را می‌توان به عنوان یک استراتژی نخبه‌گرا قلمداد نمود، که بر روش تحلیل علمی قابل ایراد از نوع «آقای دکتر از همه بهتر می‌داند» مبتنی دانست. دست کم، این نوع رویکرد، از سنخ فراموش‌کردن توصیه است و ممکن است راه پژوهش‌های بالقوه سودمند را درباره چگونگی تصوّر سخنگویان و شنوندگان از آنچه که انجام می‌دهند مسدود نماید.

از سوی دیگر، گفته شده است که پژوهش‌های جامعه‌شناختی با دل‌بخواهی بودن رایج ساختار زبان در تضاد است. گفته می‌شود که هم‌بستگی‌های موجود بین ساختار زبان و اجتماع، «تصادفی» است (صص ۱۲۴-۵). «آیا ارتباطی طبیعی بین زندگی شاق کارگران نیویورک و گفتار بدون "I" ایشان وجود دارد؟ خیر» (ص ۱۲۵). چنین نظریاتی ظاهراً با این هدف اظهار شده است که نشان دهد کوشش برای توضیح قواعد دل‌بخواهی زبانی با اشاره به ویژگی‌های بافت اجتماعی، اساساً گمراه‌کننده است. ولی پاسخ ساده‌ای برای این نکته می‌توان ارائه نمود. زیرا، عیناً به همان متوال، بین ویژگی‌های جامعه انگلستان و این قاعده که رانندگان اتومبیل‌ها از سمت چپ رانندگی می‌کنند، ظاهراً هیچ نوع ارتباط طبیعی وجود ندارد. با وجود این، این ارتباط از هر نوع می‌تواند باشد، مگر تصادفی بودن. وجود چنین قاعده‌ای یک حقیقت هنجاری جامعه انگلستان است و کاملاً روشن است که یک

توضیح اجتماعی را می‌طلبد. بر مبنای همین نوع استدلال، توضیح دربارهٔ قاعدهٔ تلفظ ویژهٔ «r» در نیویورک با توسل به ویژگی‌های بافت اجتماعی، کاملاً قابل قبول خواهد بود.

این کتاب از ادعای مشهور «بی‌طرفی علمی» زبان‌شناسی مستقل جانبداری می‌کند (که البته در واقع به معنای «بی‌طرفی سیاسی» است).^۱ لکن در این مورد، چنین ادعایی به این معناست که تنها همان مسائل مورد خطاب کتاب، مسلم و بدیهی شمرده شده‌است. زیرا اگر قضیه از این قرار باشد که درک و فهم ساختار زبان، نیاز به درک و فهم اعتقادات و ارزش‌های گرویشوران و ماهیت جامعه‌ای که زبان در آن به کار برده می‌شود، دارد، در آن صورت الگوی تجزیه و تحلیلی که هیچ نوع اشاره‌ای به اعتقادات و ارزش‌ها و بافت اجتماعی نمی‌کند، به همان اندازه از دیدگاه سیاسی و علمی، بی‌طرف خواهد بود که یک الگوی سیاسی که ظاهراً می‌کوشد توضیحی از نظر «بی‌طرفی علمی» از عدالت اجتماعی ارائه کند. اگر موضوع مورد بررسی (مثلاً ساختار زبان) خود فی‌نفسه، متأثر از جبر سیاسی (و کشمکش‌های موجود) در اجتماع باشد، در آن صورت توضیح علمی آن موضوع هم نمی‌تواند چیزی باشد مگر یک بیانیهٔ سیاسی.

نیومایر ضمن بحث دربارهٔ قدرت سازمانی زایشیان، اظهار می‌کند که «زایشیان دیگر با هیچ معیار قابل تصویری در نهادهای قدرت در رشتهٔ زبان‌شناسی دارای نفوذ نیستند» (ص ۹۲). پذیرش چنین اظهاراتی امروزه دیگر مشکل است، یعنی زمانی که خود نیومایر، دبیر مهم‌ترین انجمن حرفه‌ای در رشتهٔ زبان‌شناسی است و زمانی که نشریهٔ رسمی انجمن، سیاستی را اجرا می‌کند که نویسندگان مقالات را ملزم به ارجاع دادن به کارهای زایشی دربارهٔ موضوع مقاله می‌نماید، درحالی‌که کارهایی که رویکرد زایشی را برگزیده‌اند، از این الزام مستثنی هستند.^۲

جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی کتابی است جالب برای خواندن، که با خلوص نیت دربارهٔ اهداف و سبک نوشته شده‌است. مضافاً اینکه، کتاب

سند تاریخی جالبی است که بایستی تمام افراد علاقه‌مند و مرتبط با نهاد زبان‌شناسی دانشگاهی در ایالات متحده مرتبط آن را مطالعه کنند. اما همچنان که خوانندگان خوش‌بین روزنامه‌پراودا، باید بدانند که در این روزنامه حقایق بی‌پرده‌ای که آنها توقع دارند وجود ندارد، به خوانندگان کتاب جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی نیز بایستی همین هشدار لازم را داد. از این نظر، عنوان کتاب نیز مبهم است؛ زیرا به همان اندازه که کتاب درباره جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی است، به همان میزان هم، دارای مباحث جدال‌انگیزی است که به جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی دانشگاهی کمک می‌کند. از این دیدگاه، کتاب، به همان میزان پاسخی سیاسی را می‌طلبد.

منبع:

Joseph, John E., and Talbot J. Taylor (eds.) 1990. Ideologies of language. London and New York: Routledge.

[تاریخ دریافت مقاله، ۲ اکتبر ۱۹۸۹]
 دپارتمان انگلیسی
 کالج ویلیام و مری (College of William & Mary)
 ویلیامز برگ، ویرجینیا (Williamsburg, Va)

* [یادداشت سردبیر: بخشی از این جمله که پس از «و» آمده است، نادرست است و مبتنی است بر برداشت نادرست از «ستون سردبیر» در نشریه زبان ۶۵/۲ (۱۹۸۹). هدف روشن متن مذکور این بود که نویسندگان مقالات بایستی به پژوهش‌های دانشورانه مناسب ارجاع دهند و نظر به حجم فراوان پژوهش‌های زایشی در واج‌شناسی و صرف و نحو، تقریباً جای تردید نیست که بعضی از کار(های) زایشی به مباحث نظری در یکی از حوزه‌های مورد اشاره مرتبط خواهد بود. سردبیر متأسف است که نتوانسته است منظور خود را در این باره به روشنی بیان نماید و مایل است که دوباره تأکید کند که «تعلق

به یک چارچوب ویژه نظری، هر نویسنده‌ای را از الزام به نقل پژوهش‌های
سایرین که در چارچوب‌های دیگری، از جمله زایشی و غیره نوشته
شده‌است، مبرا نمی‌کند.» (زبان ۶۵:۴۴۵؛ نیز ر.ک. «ستون سردبیر» در زبان
[۶۵/۴])

واژه‌نامه انگلیسی - فارسی

abstract objectivism	عینی‌گرایی انتزاعی
anthropological	مردم‌شناختی
a priori	مقولات قبلی
authoritarianism	اقتدارگرایی
autonomous linguistics	زبان‌شناسی مستقل
auto-regulatory mechanism	مکانیزم خودنظم‌بخشی
becoming	صیرورت
bilingualism	دوزبانگی
blank slate	لوح سفید
classificatory ability	توانائی طبقه‌بندی
cognitive	شناختی
comparative linguistics	زبان‌شناسی تطبیقی
comparative method	روش تطبیقی
comparative philology	فقه‌اللغة تطبیقی
comparativists	تطبیقیان
compartmentalization	تقسیم‌بندی بر بخش‌های جداگانه
competence	توانش

conscious	شعورمند
conversation analysis	(تجزیه و) تحلیل مکالمات
coordinate structure constraint	محدودیت ساختار همپایه
curriculum	ریزبرنامهٔ درسی
deep structure	ژرف ساخت
deixis	اسم اشاره
developmental constructivism	سازندگی رُشدی
diachronic	در زمانی
dialectology	گویش‌شناسی
discourse analysis	تحلیل سخن
dogmatism	جزم‌گرایی
double negative	نفی دوگانه
enlightenment rationalists	خِرَدگرایان روشنفکر
ethnocentrism	قوم‌پرستی
ethnography of speaking	قوم‌نگاری تکلم
folk taxonomy	طبقه‌شناسی قومی
formalism	صورت‌گرایی
gender	جنس دستوری
generative grammar	دستور زبان زایشی
generativists	زایشیان
government - binding theory	نظریهٔ حاکمیت - وابستگی
grammar	دستور زبان
grammatical theory	نظریهٔ دستوری
Grimm's law	قانون گریم

historical linguistics	زبان‌شناسی تاریخی
humanist	متخصص زبان‌ها و ادبیات کلاسیک
inflectional ending	پایانهٔ تصریفی
innate idea	پندار فطری
interactionist	تعامل‌گرا
internal principle of life	اصل ذاتی زندگی
in the head	در کله
language attitude	گرایش زبانی
langue	جوهر زبان
marked	نشاندار
means - end - knowledge	دانش ابزار - هدف
modal auxiliary	افعال وجهی کمکی
morpheme	تکواژ
morphology	صرف
negative concord	تطابق منفی
noun	اسم دستوری
number	شمار دستوری
orientalist	مستشرق
parole	گفتار
parts of speech	اجزای کلام
perfect aspect	نمود کامل
performance	گُنش
periphrasis	اطناب (بیان)
phenomenology	پدیدارشناسی
phoneme	واج

phonetics	آواشناسی
phonology	واج‌شناسی
phrase structure rule	قاعدهٔ سازه‌ای
poetics	فَنّ شعر (بوطیقا)
pragmatics	کاربردشناسی
prewired	پیش‌تنیده
progressive aspect	نمود استمراری
proto-Indo-European	زبان آغازین هندواروپایی
protolanomage	زبان آغازین
psycholinguistics	روان‌شناسی زبان
quantitative method	روش کمی
reductio ad absurdum	قیاس خلف
reductionist	تقلیل‌گرا
regulatory mechanism	مکانیزم نظم‌بخشی
reincarnation	تجسّد
relativistic	نسبی‌گرایانه
rhetoric	بلاغت (ریطوریقا)
Roman Philology	فقه‌اللغة رومیائی
same reasoning	استدلال مشابه
sarcasm	طعنه - سخن نیش‌دار
semantics	معناشناسی
sociolinguistics	جامعه‌شناسی زبان
stimulus poverty	فقر محرک
structuralism	ساخت‌گرایی
stylistics	سبک‌شناسی

surface structure	روساخت
symbolic play	بازی نمادین
synchronic	همزمانی
syntax	نحو
tense	زمان دستوری
transcendence	استعلا
transformational rule	قاعده گشتاری
two-valued	دو ارزشی
unconscious	لاشعور
universal grammar	دستور زبان جهانی
university in exile	دانشگاه در تبعید

فهرست اسامی

Adler, Max K.	آدلر، مکس ک.
Althusser, Louis	آلتوسه، لویی
Auden	آودن
Barthes, Roland	بارت، رولان
Barzun, Jacques	برزون، ژاک
Bernstein, Basil	برنشتاین، بیزل
Bloch	بلاخ
Bloomfield, Leonard	بلومفیلد، لئونارد
Boas, Franz	بوآس، فرانتس
Bopp, Franz	بوپ، فرانتس
Burt, Cyril	برت، سیریل
Carroll, John B.	کارول، جان بی.
Chomsky, Noam	چامسکی، نوآم
Cowan, J. Milton	کاون، جی. میلتن
Croce, Benedetto	کروچه، بنه‌دتو
Dietz	دیتز

Emonds-Joseph	اموندز، جوزف
Foucault, Michael	فوکو، میشل
Fromkin	فرامکین
Gaines, Edmund P.	گینز، ادموند پی.
Gonda, J.	گوندا، جی.
Goodman, Paul	گودمن، پل
Gould	گولد
Graves, Mortimer	گریوز، مورتیمر
Greenberg, Joseph	گرین برگ، جوزف
Grimm, Jacob	گریم، یاکوب
Haberland, Hartmut	هی برلند، هارتموت
Hale, Kenneth	هیل، کنت
Hall, Robert	هال، رابرت
Halle, Morris	هَله، موریس
Halliday, M. A. K.	هَلیدی، ام. ای. کی.
Harris, Roy	هریس، روی
Harris, Zellig	هریس، زلیگ
Hewitt, John	هویت، سر جان
Hockett, Charles	هاکت، چارلز
Hymes, Dell	هایمز، دل
Jakobson, Roman	یاکوبسون، رومن
Jones, William	جونز، ویلیام
Joos, Martin	جوس، مارتین

Kelvin	کلوین
Kluckohn, clyde	کلاک هون، کلاید
Kroeber, A. L.	کروبر، ای. ال
Labov, William	لباو، ویلیام
Lacan, Jaques	لاکان، ژاک
Lakoff, George	لی کاف، جورج
Lakoff, Robin	لی کاف، رابین
Lees, Robert B.	لیز، رابرت. بی
Lévi-Strauss, Claude	لوی - استراوس، کلود
Lukoff, Fred	لاکاف، فرد
Lyell	لایل
Lyons, John	لاینز، جان
Maclay, Howard	مک لی، هوارد
Maine, Henry	مین، هنری
Malmberg, Bertil	مالمبرگ، برتیل
Marckwardt, Albert	مارک وارت، آلبرت
Martinet, André	مارتینه، آندره
Marr, Niloloj Jakovlevic	مار، نیکلای یاکولویچ
Melcuk, I. A.	ملچوک، آی. ای.
Mey, Jacob	می، یاکوب
Mildenberger, Kenneth W.	مایلندنبرگر، کنت دبلیو
Nunberg, Geoffrey	نانبرگ، جثوفری
Orwell	اورول
Otero	اوترو

Peck	پک
Piaget, Jean	پیاژه، ژان
Pike, Eunice V.	پایک، یونس وی
Postal, Paul	پستال، پل
Pott, August	پات، آگوست
Priestly	پریستلی
Robins, R. H.	رابینز، آر. اچ.
Robinson, Ian	رابینسون، یان
Rodman	رادمن
Sapir, Edward	ساپیر، ادوارد
Saportal Sol	ساپورتا، سول
Šaumjan, S. K.	شومیان، اس. کا.
Saussure, Ferdinand	سوسور، فردینان
Schaff, Adam	شاف، آدام
Schleicher, August	اشلایخر، آگوست
Schuchardt, Hugo	شوخارت، هوگو
Searle, John	سرل، جان
Silverman, David	سیلورمن، دیوید
Simon, John	سایمون، جان
Spitzer, leo	اسپیتزر، لئو
Steiner, George	استاینر، جورج
Stockwell, Robert	استاکول، رابرت
Sturtevant, Edgar	استرتونت، ادگار
Torode, Brian	تورود، براین
Trager, George	تریگر، جورج

Trilling, Lionel

تریلینگ، لایونل

Valian, Virginia

ولیان، ویرجینیا

Vološinov, V.N.

ولوشینف، وی.ان.

Whorf, Benjamin

ورف، بنجامین

Williams, Raymond

ویلیامز، ریموند

